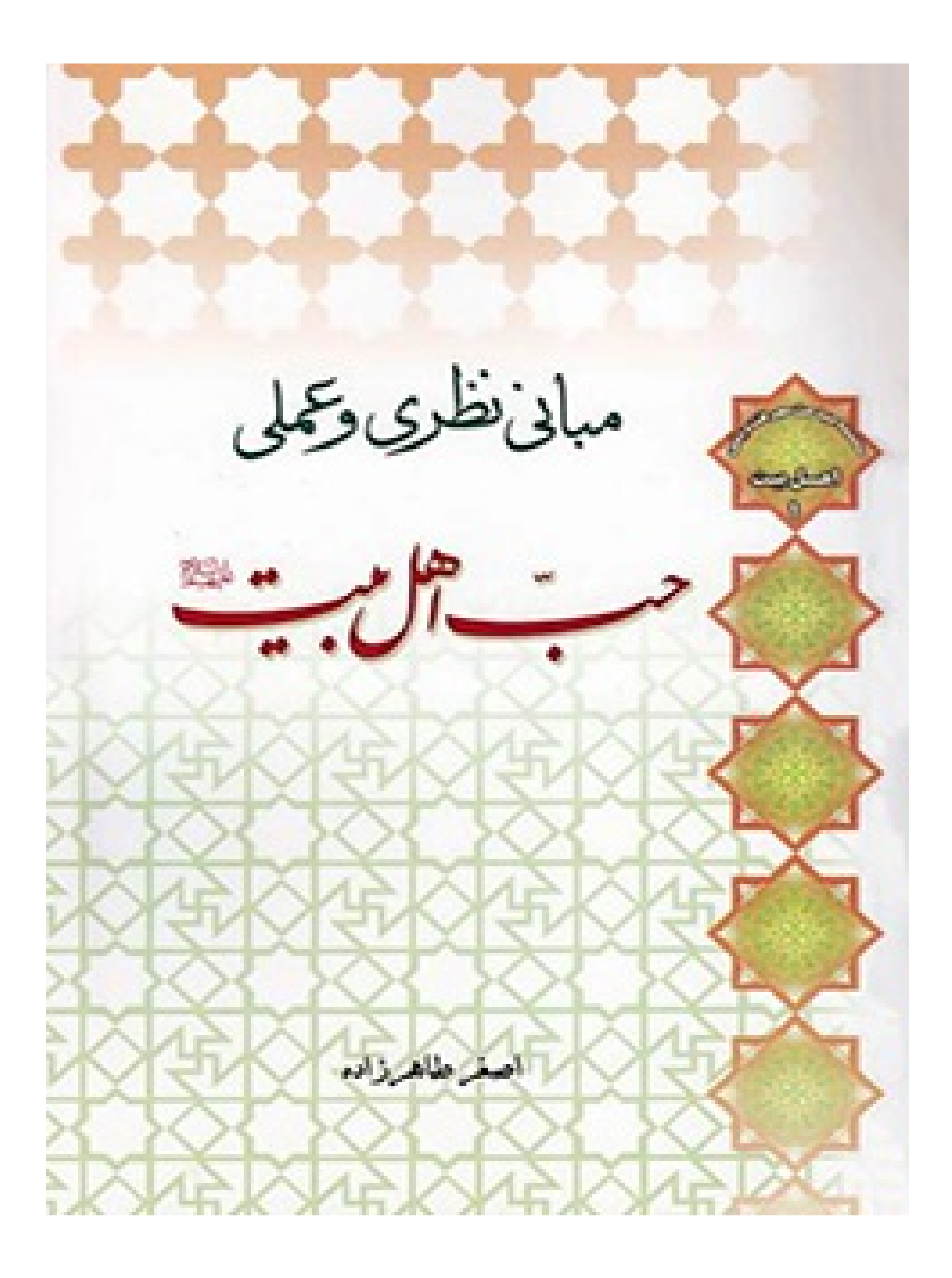

مبانی نظری و عملی
حب اهل بیت
اصغر طاهرزاده


بسم الله الرحمن الرحيم

مبانی نظری و عملی حب اهل البیت علیهم السلام

نویسنده:

اصغر طاهرزاده

ناشر چاپی:

لب المیزان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

مبانی نظری و عملی حب اهل البیت علیهم السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه : طاهرزاده، اصغر، ۱۳۳۰ -

عنوان و نام پدیدآور : مبانی نظری و عملی حب اهل البیت علیهم السلام / اصغر طاهرزاده.

مشخصات نشر : اصفهان: لب المیزان: گروه فرهنگی المیزان، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری : ۳۳۶ ص.

فروست : سلسله مباحث معرفت دینی. اهل بیت؛ ۱.

شابک : ۳۹۰۰۰ ریال : ۹۷۸-۹۶۴-۲۶۰۹-۲۴-۶

وضعیت فهرست نویسی : فاپا/ برون سپاری.

یادداشت : کتابنامه: ص. ۳۳۲- ۳۳۶؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : دوستی -- جنبه های مذهبی -- اسلام

موضوع : اخلاق اسلامی

رده بندی کنگره : BP۱۹۶/۶۵/ط۲م۲ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۶۵۲

شماره کتابشناسی ملی : ۱۹۶۴۸۳۷

ص: ۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

مبانی نظری و عملی حبّ اهل البیت علیهم السلام

اصغر طاهرزاده

فهرست مطالب

ص: ۵

ص: ۶

مقدمه

باسمه تعالی

محبّت و مودّت به پاک ترین انسان ها که مأمور هدایت بشریت نیز هستند، اوج به ثمررساندن زندگی است. زیرا اولاً؛ در این مسیر محبّت است که اشارت می کند و جلو می برد. ثانیاً؛ سمت و سوی آن محبّت به سوی انسان های معصومی است که تعین کمال انسانی اند. و در این بستر عشق حقیقتاً به ثمر می رسد و دوست داشتن سرکوب نمی گردد.

موضوع مودّت به اهل البیت علیهم السلام به واقع جواب گویی به عشقی است که هرکس می خواهد به آن برسد و تسلیم آن شود و در راه آن خود را ببازد تا با پاکی هرچه زلال تر، شایسته ی نزدیکی به محبوب گردد و در آتش عشق به محبوب از هر خودبینی و خودخواهی رهایی یابد و شایسته ی قرب الهی گردد. حضرت باقر علیه السلام تمام این مسیر را با تمام ابعاد آن چنین بیان فرموده اند: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ لَا یَکُونَ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ اللَّهِ حِجَابٌ حَتَّى یَنْظُرَ إِلَى اللَّهِ وَ یَنْظُرَ اللَّهُ إِلَیْهِ فَلْیَتَوَالَ آلَ مُحَمَّدٍ وَ یَتَبَرَّأْ مِنْ عَدُوِّهِمْ وَ یَأْتَمَّ بِالْإِمَامِ مِنْهُمْ

ص: ۱۱

فَإِنَّهُ إِذَا کَانَ کَذَلِکَ نَظَرَ اللَّهُ إِلَیْهِ وَ نَظَرَ إِلَی اللَّه»(۱) هرکس مایل است بین او و خدا حجابی نباشد تا خدا را ببیند و خداوند نیز او را مشاهده کند باید آل محمّد را دوست بدارد و از دشمنانشان بیزار باشد و پیرو امامی از این خانواده گردد. اگر چنین بود خدا را می بیند و خدا نیز او را می بیند.

وقتی متوجه شدیم محبوبی جز خداوند برای انسان قابل تصور نیست و قلب باید با آن اُنس بگیرد و نه عقل، می فهمیم چرا برای رسیدن به محبوب حقیقی مان باید از مسیر محبّت اهل البیت علیهم السلام این راه را طی کنیم.

کتاب «مبانی نظری و عملی حبّ اهل البیت علیهم السلام » سعی دارد پس از طرح درست موضوع و شناخت صحیح مقام اهل البیت علیهم السلام راه اُنس قلبی و مودّت و محبّت به آن ذوات مقدس را هموار کند.

آنچه خوانندگان عزیز باید عنایت فرمایند دقّت در مقدماتی است که ابتدا باید درست درک شود تا إن شاءالله از محبّت عاطفی به محبتی حِکمی و قلبی دست یابند، تا از این طریق بهترین عالَم را که عالَم محبت و اطاعت از امامان معصوم علیهم السلام است سرمایه ی جان خود کنند. و در واقع چنین محبّتی است که می تواند سرمایه ی حقیقی جان انسان باشد. و در راستای آن محبّت است که اطاعت از خدا و رسول او صلی الله علیه و آله و ائمه ی هدی علیهم السلام شیرین ترین عمل برای انسان می گردد.(۲)

۱- بحارالأنوار، ج ۲۳، ص ۸۱

۲- مقام معظم رهبری«حفظه الله تعالی» می فرمودند: «علاوه بر ولایت و اطاعت، مودّت لازم است. مودّت پشتوانه است، اگر این مودّت نباشد همان بلایی بر سر امت اسلامی خواهد آمد که در دوران های اول بر سر عده ای آمد، مودّت را کنار گذاشتند، به تدریج ولایت و اطاعت هم کنار گذاشته شد، مودّت خیلی مهم است. (۲۲/۹/۱۳۸۸)

سخنران محترم، ما را متوجه می کند که «سخت دوست داشتن» و عشق حقیقی را به تعالی رساندن، فقط از مسیر محبّت به اهل البیت علیهم السـلام ممکن است و سعی دارد روایاتی که راه های ورود به چنین محبّتی را نشان می دهد تبیین کند،تا انسان ها به بهانه ی جواب دادن به عاطفه به سمت هر خاشاکی دست دراز نکنند.

گروه فرهنگی المیزان

ص: ۱۳

مقدمه مؤلف

باسمه تعالی

مقدمه مؤلف...

طاهرزاده

ص: ۱۵

جلسه ی اول: معنی مودّت و ولایت اهل البیت علیهم السلام

اشاره

ص: ۱۷

بسم الله الرحمن الرحیم

}وَالَّذینَ آمَنُوا وَعَمِلوُا الصّالِحاتِ فی رَوْضاتِ الْجَنّاتِ لَهُمْ ما یَشاؤُنَ عِنْدَ رَبِهِمْ ذلِکَ هُوَ الْفَضْلُ الْکَبیرُ ذلِکَ الَّذی یُبَشِّرُ الله عِبادَهُ الَّذینَ ء امَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ قُلْ لا اَسْئَلُکُمْ عَلَیهِ اَجْراً اِلاَّ الْمَوَده فی القُرْبی وَ مَنْ یَقْتَرِفْ حَسَنَهً نَزِدْ لَهُ فیها حُسْناً اِنَّ الله غَفورٌ شَکُورٌ{ (۱)

کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند در باغ های بهشت اند و هرچه بخواهند نزد پروردگارشان برای آن ها فراهم است؛ این است فضل بزرگ الهی.

این همان چیزی است که خداوند بندگانش را که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند به آن نوید می دهد! بگو: من هیچ پاداشی از شما برای رسالتم درخواست نمی کنم جز دوست داشتن نزدیکانم؛ و هرکس کار نیکی انجام دهد، بر نیکی اش می افزاییم؛ چرا که خداوند آمرزنده و سپاسگزار است.

خداوند در آیات فوق ابتدا نتیجه ی ایمان و عمل صالح را گوشزد می فرماید که آن بهشتی است با همه ی مطلوباتی که افراد طلب می کنند و

ص: ۱۹

۱- سوره ی شوری، آیات ۲۲ و ۲۳.

آن را فضل کبیر و یک لطف بزرگ از طرف پروردگار می داند. سپس در آیه ی بعد آن بهشت را بشارتی برای اهل ایمان بر می شمارد. پس از طرح چنین نتیجه ای برای دینداران، به پیامبرش دستور می دهد بگو: من در راستای رسالت که راه دینداری را برای شما گشوده، هیچ اجر و مزدی نمی خواهم مگر دوستی و مودّت نزدیکانم. از طرز بیان قسمت اخیر آیه معلوم است که خداوند نکته ی مهمی را مطرح می کند و به همین دلیل شکل گفتن را تغییر داد و نفرمود «و این بشارت الهی برای کسانی است که به نزدیکان من مودّت و محبّت دارند» بلکه می گوید: ای پیامبر به آن ها بگو- تازه به این نحو هم بگو- که نتیجه ی رسالت من و جزای رسالت من وجواب صحیح و برخورد صحیح با رسالت من، این است که شما مسئله ی دینداری را به مودّت نزدیکانم بکشانید. یعنی آن موضوع را مسئله ای بالاتر و شدیدتر از ایمان و عمل صالح معرفی می کند.

بدون آن که بخواهیم مسئله را با احساسات دنبال کنیم و تعصب شیعه بودن خود را به میان آوریم از خود می پرسیم موضوع مودّت نزدیکان چیست که در قرآن این چنین با اهمیت و به شکل خاص مطرح می فرماید؟ آیا شیعه ی واقعی که مکتبش مکتب محبّت و عشق به اولیاء الهی است، با تدبّر در قرآن و با راهنمایی های قرآن به این مطلب رسیده است، یا یک نوع فرقه گرایی است؟ آیا در آیات قرآن دقت کرده و حساسیت به خرج داده تا به قله ی فهم آیات الهی دست پیدا کرده است، یا این عقیده را که باید به اهل البیت پیامبر علیهم السلام محبّت داشت تا دینداری انسان کامل باشد، به طور عادی به دست آورده است؟ در خصوص موضوعی که در این آیه

ص: ۲۰

مطرح است بایـد بسـیار دقّت و حوصـله داشت تـا متوجه نتایـج فوق العـاده ی حبّ به اهل البیت پیامبر علیهم السـلام شـد، مثل آدمی که می خواهد برود چیز مهمی را از سر یک قله بردارد، باید خیلی پاهایش را محکم بردارد، زیرا به گفته ی مولوی:

هر

که او ارزان خرد، ارزان دهد

گوهری،طفلی

به قرصی نان دهد

اگر مـا مسـئله ی بزرگی را ارزان بخریم، به خـوبی از آن اسـتفاده نمی کنیم. و موضـوع محبّت و مـودّت به اهـل الـبیت علیهم السلام به واقع موضوع بسیار مهمی است که اگر با حوصله مطلب را دنبال کنیم انسان از عظمت آن حیرت می کند.

به هرحال خداونـد در معرفی بهشتی که به مؤمنین بشارت می دهد می فرماید: «ذلِکَ الَّذی یُبَشِّرُ اللهُ عِبادَهُ الَّذینَ ءامَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ»، سپس به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور می دهد: «قُلْ لا اَسْئَلُکُمْ عَلَیهِ اَجْراً اِلاَّ المَوَده فی القُرْبی»؛ از خودمان می پرسیم چرا در میان بحثِ بشارت الهی به مؤمنینی که عمل صالح انجام می دهند، یک مرتبه بحث «مودّت به نزدیکان» را پیش می کشـد. از طرز سـخن معلوم است که یـک چیزِ مهم و اساسـی را به میان آورده و این از خود آیه و از آوردن کلمه ی «قُلْ» مشـخص است، علاوه بر این که به اصـطلاح اُدبا جمله با اسـتثناء آمده که یک نحوه حصـر را می رساند، مثل این که به کسی گفته شود، بگو هیـچ کس را قبول نـدارم غیر از این آقـا، بـا این طرز بیـان قبول داشـتن بقیه را مطلقاً نفی کرده است، ولی اگر بگوید من این آقا را قبول دارم؛ دوست داشتن بقیه را نفی نکرده. این

دو نوع گفتار یک معنی را به خواننده خبر نمی دهد، هرچند در هر دو جمله خبر از آن است که این آقا را قبول دارد.

خداونـد در آیه ی مورد بحث می فرمایـد: «قُـلْ لا اَسْـئَلُکُمْ عَلَیهِ اَجْراً اِلَّا المَوَده فی القُرْبی»؛ در راسـتای رسالت خود چیزی جز مودّت نزدیکـانم را نمی خواهم، به این معنی که اجر رسـالت مرا نمی دهیـد، مگر این که به ذی القربی مودّت بورزیـد. طبیعی است که یک انسان محقق و کسی که می خواهد دینداری خود را از قرآن بگیرد و می داند قرآن به عنوان کتاب خدا ظرائفی را به همراه دارد، بایـد این موضوع را بـا دقت و خـارج از احساسـات دنبـال کنـد، تـا إن شـاءالله به آن چیزهایی که بایـد با نور خداونـد از طریق این آیه به آن برسـد، دست یابـد. بنـده با دقّت در تفسـیر شـریف المیزان و سـخنان علامه طباطبائی«رحمه الله علیه» احساس می کنم ایشان با همین دقت به آیه نظر انداخته اند.

مستحضـر هستید که علامه طباطبائی«رحمه الله علیه» یک مفسـر خاص هستند، زیرا سعی دارند در تفسیر المیزان کوچک ترین احساساتی را که پایه ی عقلی نداشته باشد وارد نکنند. حتی ایشان در تفسیر ارزشمند خود ذرّه ای از مبنای استدلالی و حِکمی خارج نمی شونـد. ابن سـینا یک فیلسوف بزرگ است، در عین حال شاعر هم هست، ولی همواره مواظب است در کتاب های فلسـفی حرف هایی را که می خواهد بزند با شعر مخلوط نکند چون می داند شعر، عامل تحریک عواطف است و ممکن است در مباحث عقلی باعث شود عقل تحت تأثیر عاطفه قرار بگیرد و از مسیر استدلال خارج گردد. علامه طباطبایی«رحمه الله علیه» هم یک شاعرِ اهل دل اند ولی در

تفسیر قیم المیزان مواظب اند حرفی که احساسات را بر می انگیزاند نزنند، تا در تفسیر قرآن ذرّه ای از مسیر استدلالی خارج نگردند، وگرنه می دانند که شعر در جای خود جایگاه بزرگی دارد.

ابتدا خلاصه ی نظرات ایشان را در ذیل آیه ی مذکور طرح می کنیم و سپس مورد بررسی قرار می دهیم.

علامه طباطبائی«رحمه الله علیه» می فرمایند:

«این که خداوند به پیامبرش می گوید: در رابطه با اجر رسالت بگو، اجری در رابطه با آن نمی خواهم مگر دوستی نزدیکانم، از آن جایی که استثناء در آن آیه، استثنای منقطع است، موضوعی است در رابطه با هدایت مسلمانان. و با توجه به آیه ی ۴۸ سوره سبأ که می فرماید: «قل ما سَئَلْتُکُمْ مِن اَجْرٍ فَهُوَ لَکُم...» بگو این اجر و مودّت ذی القربی که از شما می خواهم، باز در رابطه با ادامه ی دین داری است و آن برای خود شما مفید است. زیرا اسلام هرگز مردم را دعوت نمی کند به این که خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و آله را به خاطر این که خویشاوندان او هستند دوست بدارند، بلکه آن محبّت، محبّت فی الله است بدون این که مسئله ی خویشاوندی کمترین دخالتی در آن داشته باشد. صله ی رحم هم غیر از محبّت به رحم است، چون اسلام بر هر محبّتی به جز محبّت به خدا خط بطلان کشیده است و با توجه به اخبار زیادی که از طریق سنی و شیعه وارد شده همه ی آن ها آیه را به مودّت عترت تفسیر کرده اند و طایفه ی دیگر از روایات که مردم را در جهت فهم کتاب خدا به اهل البیت ارجاع داده، کمک می کند تا متوجه باشیم منظور از واجب کردن مودّت اهل البیت و اجر رسالت قراردادن

آن مودّت، تنها این بوده که این محبّت وسیله ای گردد تا مردم را به ایشان رجوع دهد واهل البیت مرجع علمی قرار گیرند. لذا مودّتی که اجر رسالت فرض شـده چیزی ماورای خود رسالت و دعوت دینی و بقاء و دوام آن نیست و در واقع همان است که بگوید: «من هیچ اجری نمی خواهم».

هم چنین در جواب کسانی که می گوینـد اگر «فی القربی» خانواده ی پیامبر محسوب شود پیامبر صـلی الله علیه و آله متهم می شوند به این که دین خدا را وسـیله ی ارتزاق خانواده ی خود کرده و لذا فی القربی را باید به کسان دیگری نسـبت داد، علامه طباطبایی«رحمه الله علیه» استناد می کنند به آیه ی «قل لا اسئلکم عَلَیْهِ اَجْراً،اِنْ هُوَ اِلاّ ذِکْری لِلْعالَمین»؛(۱)

بگو این اجری که در برابر رسالتم به شـما پیشنهاد می کنم، یعنی «مودّت فی القربی» چیزی نیست جز «ذِکْری لِلْعالَمین»؛ ذکر و وسـیله ی الهی شـدن بشـریت، تا مردم معارف دین خدا را از اهل البیت علیهم السـلام بگیرند، نه این که مالی به آن ها بدهند، پس اجری که در آیه ی مورد بحث در رابطه بـا رسـالت خواسـته شـده، نفعی است که عایـد مؤمنین می گردد نه عایـد عترت پیامبر علیهم السلام . مضافاً که در سوره ی فرقان، آیه ی ۵۷ می فرماید: «قل ما اَسئَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ اَجرٍالا مَنْ شاءَ اَنْ یَتَخِذَ اِلی رَبِّهِ سَبیلاً»؛ یعنی مزد من در انجام رسالت این است که اگر یکی از شما بخواهد راهی به سوی پرودگارش اتخاذ کند و دعوت مرا به اختیار بپذیرد، همین مزد من است. یعنی چیزی جز دعوت در کار نیست.

ص: ۲۴

۱- سوره ی انعام آیه ی ۹۰.

در آیـه ی مـورد بحث؛ استثنایی بـه کـار رفته است که برای رسیدن به دینـداری واقعی بسیار راه گشاست و آن این که می فرماید: بگو من از شـما در ازاء رسالتم چیزی نمی خواهم مگر مودّت نزدیکانم. یک وقت به فرزندتان می گوئید: «من در ازاء فراهم کردن شرایط تحصیل برای تـو، چیزی نمی خواهم جز این که درس بخوانی». این استثناء را استثناء منقطع می گوینـد. خداوند در آیه ی مورد بحث به پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

«بگو در ازاء رسالتم از شما هیـچ نمی خواهم جز این که به ذی القربایم مودّت کنیـد. بعـد می گویـد: مودّتی که گفتم بکنید «فَهُوَ لَکُم» برای خودتان مفیـد است، پس عملاً من هیچ چیز از شـما نمی خواهم جز این که می خواهم بامودّت ذی القربی راه دینداری تان را کامل تر کنید.

در قرآن در راستای اجر و مزد رسالت نبی اکرم صـلی الله علیه و آله فقط یک جا بحث شده و آن هم فقط در همین آیه است که می گویـد من اجری از رسالت نمی خواهم مگر مودّت فی القربی. بعد در آیه ی ۴۸ سوره سبأ اشاره می کند که آن اجری هم که گفتم، در رابطه با استجابت دعوت رسول الله صلی الله علیه و آله و ادامه ی دینداری است و به نفع خودتان است. زیرا روح اسـلامی کـه سراسـر آن دعوت بـه توحیـد است و انصـراف از غیر خـدا، هرگز مردم را دعـوت نمی کنـد بـه ایـن که خویشاونـدان پیامبرتان را – به خاطر این که خویشاوند او هستند- دوست بدارید، بلکه برای کمال دینداری مؤمنین و برای آن کـه دینـداری مسلمانان به نتایـج واقعی خـود دست یابـد و مسیر دینـداری وارد وادی محبّت الهی شـود، چنین نکته ای را می فرماید و معلوم است که در

ص: ۲۵

این مودّت و محبّت، محبّت فِی الله مطرح است، بـدون این که ذره ای مسـئله ی خویشاونـدی پیامبر صـلی الله علیه و آله مطرح باشد. این را هم عملاً دیده ایم که روح اسلام این نیست که به کسی بی دلیل ارزش بدهد.

همچنان که ملاحظه فرمودید، علامه طباطبایی«رحمه الله علیه» می فرماید: «حتی صـله ی رحم که در اسـلام توصیه به آن شده، محبّت به رحم نیست». یعنی ما حق نـداریم جز برای خـدا، کسـی را دوست بـداریم، هرچند وظیفه داریم به دسـتور خدا ارحام خود را محترم بشـماریم و با آن ها قطع رابطه نکنیم. یک مسلمان باید فقط خدا را دوست داشته باشد و در عین حال به دستور خداوند باید صله ی رحم بکند و به والدین خود نیکی نماید، می فرماید: «وَ وَصَّیْنَا الْاِنسانَ بِوالِدَیْهِ حُسْناً»؛(۱)

به انسان توصیه کردیم به والدین خود نیکی کند، یعنی کمکشان کند، و به آن ها احترام بگذارد.

دوست داشـتن در سرتاسـر اسـلام فقط برای خداست تا مصداق حقیقی معبودبودن پروردگار محفوظ بماند و در آن راستا، هر انسانِ خدایی، اعم از والدین و غیر والدین را می توان دوست داشت، چون نشانی از محبوب دارد. حضرت یعقوب علیه السلام چندین پسـر داشتند، ولی به دو نفر از آن ها عشق می ورزیدند و محبّت خاص داشتند، چون این دو نفر انسان های الهی بودند و به جهت انسان الهی بودن آن ها، خداوند آن دو یعنی یوسف و بنیامین«علیهماالسلام » را به پیامبری برگزید. در مورد محبّت پیامبر صـلی الله علیه و آله به فاطمه زهرا علیها السلام نیز موضوع از همین قرار است، با این که حضرت فقط یک دختر نداشتند ولی فقط حضرت زهرا علیها السلام را که مظهر عبودیت کامل الهی بودند،

۱- سوره ی عنکبوت، آیه ی ۸.

در حد جان دوست می داشتند. اگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فاطمه زهرا علیها السلام را به اندازه ی بقیه ی دخترانشان دوست داشته باشند، معنی اش این است که برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله خوب و خوب تر مساوی است. اگر یکی از برادران یا فرزندان تان متدین تر است ولی شما او را مانند بقیه دوست دارید نشان می دهد که خدادوستی تان مشکل دارد. البته این که باید حقوقشان را به طور مساوی رعایت کنید، بحث دیگری است، ولی مگر می شود دلی که خدادوست است فرزند متدیّن و مؤمن خود را به اندازه ی فرزند عادی خود دوست داشته باشد؟!

وقتی روشن شد صله ی رحم غیر از محبّت به رحم است و اسلام بر هر محبّتی، جز محبّت به خدا خط بطلان کشیده است، جایگاه محبّت و مودّت به ذی القربایِ پیامبر صلی الله علیه و آله روشن می شود.

در مودّت به ذی القربای پیامبر صلی الله علیه و آله و مصداق های ذی القربی، بین شیعه و سنّی هیچ اختلافی نیست. همین امروز هم با آن همه فتنه ای که امویان دیروز و وهابیون امروز دامن می زنند، وقتی به مکه مشرف می شوید بعضاً ملاحظه می کنید که برادران اهل تسنن از مصر یا سودان - به خصوص سنّی های شمال آفریقا روبه روی چاه زمزم یعنی در کنار یکی از آیاتِ بینات الهی- می ایستند و نیایش می کنند و به پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمومنین علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام و حسنین علیهم السلام متوسل می شوند. با این که شیعه هم نیستند ولی چون طبق آیه ی قرآن و روایت وارده می دانند ذی القربا چه کسانی هستند به آن ها متوسل می شوند.

روح قرآن به عنوان کتاب هدایت الهی این است که ما را از طریق ارجاع به اهل البیت پیامبر صلی الله علیه و آله به هدایت اصلی برساند. در آیات ۷۹-۷۷

ص: ۲۷

سوره ی واقعه می فرماید: «اِنَّه ُلَقُرآنٌ کَریمٌ، فی کِتابٍ مَکنُونٍ»؛ هر آینه آن قرآن، قرآن کریمی است و در مقام و مرتبه ی بالایی قرار دارد، به عبارت دیگر الفاظ قرآن یک باطنی دارند و آن باطن مقام خیلی بالایی دارد. «فی کِتابٍ مَکْنُونٍ» در نوشته ای است پنهان، که از دسترس حس و عقل معمولی خارج است. «لا یَمَسُّهُ اِلّا الْمُطَهَّروُنَ»؛ فقط مُطَهَّرون می توانند با آن قسمتِ متعالی و مکنون قرآن تماس حاصل کنند.

از طرف دیگر قرآن می فرماید: فقط و فقط عده ای خاص اند که مطهّرند. می فرماید: «إِنَّمَا یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا»؛(۱) خداوند فقط اراده کرده است از شما اهل البیت علیهم السلام هرگونه آلودگی را بزداید و یک نوع طهارت خاصی به شما بدهد. پس قرآن از یک طرف می فرماید من یک حقیقت عالیه ای دارم که مطهّرون می توانند با آن تماس بگیرند، از طرف دیگر خودش مطهّرون را معرفی می کند که آن ها اهل البیت علیهم السلام هستند. این آیات به خوبی ما را متوجه این امر می کند که برای درک حقیقی قرآن باید دامن «اهل البیت» را بگیرید، زیرا آن ها با حقیقت قرآن و جنبه ی متعالی و پنهان آن، در تماس اند. حال وقتی در آیه ی ۲۳ سوره ی شوری می فرماید: ذی القربی را دوست داشته باشید؛ آیا نتیجه نمی گیرید که این نوع دوست داشتن یک نوع دوست داشتن برای فهم بهتر قرآن است؟ علامه«رحمه الله علیه» با توجه به همین نکات می فرمایند: سایر آیات که ما را به اهل البیت علیهم السلام ارجاع می دهد برای

۱- سوره ی احزاب، آیه ی ۳۳.

فهم بهتر قرآن است، تـا متوجه باشـیم منظور از واجب کردن مودّت اهـل البیت علیهم السـلام و اجر رسـالت قراردادن آن، تنها این بود که این محبّت وسیله ای شود تا مردم به ایشان رجوع کنند و از این طریق، اهل البیت مرجع علمی مسلمانان قرار گیرند. چرا که قرآن در آن جـا فرمود: این هـا با باطن قرآن و اصل قرآن در تماس انـد و در این جا می فرمایـد که به این ها مودّت و محبّت بورزیـد و دلتـان را متـوجه این هـا بکنیـد، نـتیجه آن می شـود که به آن هـا رجوع کنیـد تـا دین واقعی را در اختیارتـان بگذارند.

رجوع برای فهم برین

با توجه به نکات فوق إن شاءالله به این اصل محکم می توان دست یافت که تأکیـد بر محبّت به نزدیکان پیامبر صـلی الله علیه و آله جهت رجوع به آن ها برای فهم صـحیح دین و کشف حقایقی از قرآن است که ما با فهم خودمان امکان دست یابی به آن را نـداریم. زیرا با دقت در آیاتی که در سوره ی واقعه عرض شد روشن می شود حقایقی در باطن قرآن هست که این خاندان به عنوان مصـداق کامـل «مطهرون» آن حقـایق را می شناسـند، بنـابراین برای کشف آن حقـایق بایـد با انگیزه ی طلب علمی و تعـالی قلبی با آن خانواده مرتبط شـد. زیرا اگر در دینـداری با پای خشک اسـتدلال جلو برویم و دل را به صـحنه نیاوریم شوق ادامه دینداری از بین می رود ولی از آن طرف دلدادگی هم باید عاقلانه باشد و نه احساساتی صِرف، یعنی اگر مودّت به اهل البیت علیهم السـلام را به معنـای دوست داشـتن های عادی بگیریم و در مسـیر رسـیدن به فهم برین دین به آن ها رجوع نکنیم، حق مطلب را اداء نکرده ایم

ص: ۲۹

و از مقصـدی که دین در این مـودّت برای مـا در نظر گرفته بـاز می مـانیم. زیرا بـا دقت در آیه ای که می فرمایـد: «لَّا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»؛(۱)

فقط مطهّرون با حقیقت قرآن در تماس اند، ما با مودّت فی القربی إن شاءالله به حقایقی می رسیم که دست یابی به آن حقایق بـدون مـدد اهل البیت علیهم السـلام و دلداد گی به آن ها برایمان محال است. و خداوند آن حقایق را در بین خانواده ی پیامبر صلی الله علیه و آله گذاشـته است و از طریق دلـداد گی به آن ها و پذیرفتن ولایت آن بزرگواران می توان به آن حقایق دسـت یافت. »

خداونـد به همـان دلیـل که پیامبرش را انتخاب کرده تا مردم از هـدایت خاص الهی محروم نماننـد، به شـما می گویـد اگر می خواهیـد در دینـداری به جاهای درستی برسـید، اولاً: باید به این خانواده محبّت و مودّت بورزید و از این طریق به آن ها رجوع کنیـد، ثانیـاً: این خـانواده بـا توجه به ارتباطی که با باطن قرآن دارنـد، مرکز حقیقت قرآننـد، لـذا مودّتی که اجر رسالت فرض شده، چیزی ماوراء خودِ رسالت و دعوت دینی و بقاء و دوام دین نیست. خداوند با طرح مودّت به اهل البیت علیهم السـلام می خواهـد دین داری را از ضـعف ها و نقص ها پاك گرداند و عقول را با شور قلبی درهم آمیزد تا دین داری به معنی واقعی آن صورت پـذیرد، چون در دینـداری بایـد عقل و قلب در میان باشد. با برداشتی خشك و خشن از دین نمی شود به خدا نزدیک شـد. و تا عشق به خـدا در میان نیایـد بنـد گی واقعی صورت نمی گیرد و جز عاشق کسـی در مقابل معشوق اظهار خواری نمی نماید.

ص: ۳۰

۱- سوره ی واقعه، آیه ی ۷۹.

عنایت بفرمائید وقتی می فرماید: «قُلْ لَا اَسْئَلُکَمْ عَلَیْهِ اَجْراً اِنْ هُوَ اِلاّ ذِکْری لِلْعالَمین»؛(۱)

بگو من به جهت انجام رسالتم هیچ اجر و مزدی از شما نمی خواهم و این قرآن چیزی نیست مگر ذکری برای همه ی عالمیان تا انسان ها متذکر پروردگارشان باشند و مقصد و مقصود اصلی خود را فراموش نکنند. ممکن است سؤال شود؛ در سوره ی شوری، آیه ی ۲۲ می فرماید: چیزی که به عنوان مزد رسالتم می خواهم «مودّت فی القربی است» ولی در این آیه می گوید: چیزی به عنوان مزد رسالتم نمی خواهم و این قرآن چیزی نیست مگر ذکری برای همه عالمیان. پس چرا یک جا می فرماید: مزد رسالتم مودّت نزدیکانم باشد، و یک جا می گوید مزدی برای آوردن این قرآن نمی خواهم و این قرآن چیزی جز ذکر برای عالمیان نیست؟ اگر به این دو آیه دقت بفرمایید می توان نتیجه گرفت که عملاً مودّت فی القربی همان ذکر برای عالمین خواهد بود تا از طریق این مودّت یاد خدا و بندگی او در انسان ها بماند. چون وقتی می فرماید: من هیچ چیزی نمی خواهم و این قرآن ذکر برای عالمین است، معلوم می شود آن جا هم که فرموده: هیچ چیز نمی خواهم مگر مودّت فی القربی، هیچ چیز نمی خواهد الاّ این که آنچه می خواهد، همان دینداری بهتر است. یعنی خداوند ادامه و کمال رسالت پیامبرش را با توصیه به مودّت فی القربی برنامه ریزی کرده است.

با دقت در مباحث گذشته دیگر نه تنها جایی ندارد که تصور کنیم پیامبر صلی الله علیه و آله با توصیه ی مودّت به نزدیکانش خواسته است برای فرزندانش نان

۱- سوره ی انعام، آیه ی ۹۰.

و آبی دست و پـا کنـد، بلکه روشن می شود که مردم معـارف دین را بـا عمل به این آیه از اهل البیت پیامبر علیهم السـلام می گیرند. و واقعاً این آیه چه نانی در سـفره ی اهل البیت پیامبر علیهم السلام گذاشت؟! در حالی که تاریخ نشان می دهد همه ی آن ها شهید شدند. توجه داشته باشید که اهل البیت علیهم السلام از قبیله ی بنی هاشم بودند و قبل از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله یکی از قبایل مهم مکه به شـمار می آمدنـد، حال خداونـد می فرمایـد: برویـد قرآن را از این ها بگیریـد و آن ها در این راسـتا چه آزارها که ندیدنـد، همه ی آن آزارها به خاطر تأکیدی بود که این خانواده به قرآن داشـتند، خدا خوب می داند که در آینـده چه کفر و تعصبی بر جـامعه حـاکم خواهـد شـد و طرح محبّت اهل البیت علیهم السـلام موجب می شود تا کینه های پنهان رو شود، ولی چون نجات اسـلام با آن گونه مشـکلات همراه بود آن خانواده با جان و دل همه ی آن مشـکلات را قبول کردند.

در سوره ی فرقان که می فرماید: «قل لا اَسْـئَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ اَجْرٍ اِلاّ مَنْ شاءَ اَنْ یَتَّخِذَ اِلی رَبِّه سَبیلاً»؛(۱) بگو ای پیامبر! مزد من در انجـام رسـالتم این است که اگر یکی از شـماها بخواهـد راهی به سوی پروردگارش اتخاذ کنـد و دعوت مرا به اختیار بپـذیرد، همین مزد من است. پس در دعوت به مودّت ذِی القربی چیزی جز خود دعوت در کار نیست».

به گفته ی علامه طباطبایی«رحمه الله علیه» چنانچه ملاحظه فرمایید آیه ی فوق می فرماید:

۱- سوره ی فرقان، آیه ی ۵۷.

«ای پیامبر بگو: در مورد قرآن و رسالت خود چیزی نمی خواهم مگر آن کسی که بخواهد راه پروردگارش را پیگیری کند، یعنی اجر رسالت من همان کسی است که به سوی پروردگارش سیر می کند، و شکرانه ی این کار از ناحیه ی خدا، خود این شخص است که راه پروردگارش را پیشه کرده است. از طرفی فرمود: اجر رسالت من مَوِدّه فی القربی است، از طرفی می فرماید: اجر رسالت من آن کسی است که راه خدا را پیشه کند. پس معلوم است ذی القربی راه خدایند و هرکدام همان کسی هستند که به نحو مطلق راه الهی را پیشه کرده اند، چون کسی که در حدّ محدودی راه الهی را پیشه کرده است نمی تواند اجر رسالت باشد، چون اجر رسالت و قرآن باید چیزی در حدّ قرآن و رسالت باشد و کسی که تماماً و در تمام ابعاد، اتخاذ سبیل اِلی رَبّه کرده باشد مصداق کامل اجر رسالت است که همان ائمه ی معصومین علیهم السلام و در حال حاضر حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه هستند.»

ابن عباس نقل می کند که چون آیه ی «قُـلْ لا أَسْـئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْرا إِلاّ الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبَی» نازل شد اصحاب عرض کردند: یا رسول الله! أقربای شما که خدای تعالی مودّتشان را بر ما واجب کرده چه کسانی اند؟ حضرت فرمودند: علی و فاطمه و فرزندان ایشان،(1) و این مودّت را که نام می برد مزد خاصی نیست بلکه برای آن است که به وسیله ی آن، از آنان پیروی شود و موجبات سعادت دنیا و آخرت خود را فراهم سازند و لذا فرمود: «..مَا سَأَلْتُکُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَکُم ...» و این مودّت اقربای من برای شماست.

۱- الغدیر، ج ۲، ص ۳۰۷ .

چنانچه ملاحظه فرمودید این که گفته می شود اهل البیت پیامبر علیهم السلام سبیلِ به سوی حق هستند از خودِ قرآن استنباط می شود و شیعه در این مورد چیزی ماوراء قرآن نگفته است.

با دقت در مباحث گذشته روشن می شود قرآن اصرار دارد موضوعی در اندیشه ی مسلمانان مطرح شود با عنوان مودّت به نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله و آن را به عنوان مسیر صحیح دینداری مورد توجه قرار دهند و لذا در آیه ی ۵۷ سوره ی فرقان می فرماید: بگو از شما در رابطه با اجر رسالتم چیزی نمی خواهم مگر «مَنْ شاءَ اَنْ یَتَّخِذَ اِلی رَبِّه سَبیلاً» کسی را که خواست راهی به سوی پروردگارش بیابد، همان شخص اجر رسالت من است و مصداق کامل چنین کسی که می خواهد به سوی پروردگارش راه پیدا کند علی علیه السلام و ائمه ی معصومین علیهم السلام هستند، پس اجر رسالت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خانواده ی عصمت و طهارت می باشند تا همان طور که باید به رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله رجوع کرد، باید به آن ها رجوع نمود.

احمد حنبل از سعید بن جبیر، از ابن عباس نقل می کند که: لَمَّا نَزَلَتِ الْآیَةُ «قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی» قُلْتُ یَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ قَرَابَتُکَ الَّذِینَ افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَیْنَا مودّتهُمْ قَالَ: «عَلِیٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ وُلْدُهُمَا» ثَلَاثَ مَرَّاتٍ یَقُولُهَا؛(۱) وقتی آیه ی «قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی» نازل شد گفتم ای رسول خدا! خویشاوندان شما چه کسانی هستند

۱- بحارالأنوار، ج ۲۳، ص ۲۴۱. تفسیر فرات: ص ۱۴۴.

که بر ما واجب است آن ها را دوست بداریم؟ فرمود: علی و فاطمه و فرزندان شان . این سخن را سه مرتبه تکرار نمود.

ملاحظه می کنید احمد حنبل که یکی از ائمه ی چهارگانه ی اهل سنت است چنین می گوید و هم اکنون نیز در فرهنگ اهل سنت موضوعِ محبّت اهل البیت علیهم السلام موضوع پذیرفته شده ای است. مشکل این است که آن دقت هایی که بتوانند با آن، نتایج عالیه ای از این آیه بگیرند در میان نیست و موضوع را در حدّ یک محبّت عاطفی خلاصه کردند، بدون آن که آن خانواده را مرجع برنامه ریزی جامعه اسلامی قرار دهند و قاعده ی اتحاد بین وِلایت و وَلایت را که زیباترین شکل زندگی اجتماعی است محقق کنند، یعنی کسانی حاکم جامعه اسلامی باشند که به جهت عصمت و پاکی و بی عیبی شان محبوب جان افراد باشند.(۱)

شرایط تحقق عملی محبّت

محبوب قراردادن نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله که در آیه ی مورد بحث مطرح است از نیازهای اساسی انسان است، چون اولاً: انسان نیاز دارد که دوست داشته باشد تا قلب او تغذیه شود. ثانیاً: آن دوست داشتن، دوست داشتن حقیقی باشد. لذا است که گفته می شود: «اصل در محبوب، آن است که او از هرگونه آلودگی مبرّا باشد وگرنه مودّت حقیقی محقق نمی شود.» زیرا فطرت انسان طوری است که تمام دل خود را به کسی که از همه ی عیوب

۱- موضوع اتحاد بین وِلایت و وَلایت را در بحث «جایگاه إشراقی انقلاب اسلامی» از سلسله مباحث مربوط به انقلاب اسلامی دنبال بفرمائید.

مبرا نباشد نمی دهد و نمی تواند بدهد و لذا خداوند ابتدا اهل البیت علیهم السلام را از هرآلودگی مصون داشت و سپس توصیه به مودّت آن ها نمود. فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»؛(۱) خداوند فقط اراده کرده است تا از شما اهل البیت هرگونه آلودگی را پاک کند وآن هم چه پاک کردنی، پاک کردنی خاص. و حال پس از آن که آن ها را در نهایت پاکی قرار داد و خبر آن طهارت خاص را به ما رساند، می فرماید: پیامبر بگو! جواب و اجر رسالت من دوست داشتنِ نزدیکان و فی القربیِ من است.

انسان واقعاً دلش را تماماً جز به خدا به احدی نمی تواند بدهد، چون انسان از هر کمالی، مطلق آن کمال را می طلبد و مصداق کمال مطلق فقط خدا است، محبّت به خدا جواب آن بُعد از ابعاد ما است که نیاز به محبّت به کمال مطلق دارد. اما از آن جایی که این محبّت محقق نمی شود مگر آن که مصداق خارجی پیدا کند وگرنه یک محبّت ذهنی است و نه قلبی، ما نیاز به انسان هایی داریم که نمایش کامل محبوب حقیقی ما باشند، زیرا محبّت قلبی با تصور محبوب در خیال سیراب می شود و این است که نمی شود خدا را دوست داشته باشی ولی ما بازاء محبّت به خدا را در جلوه ای از انسانیت پیدا نکنی و باز آن محبّت، زنده و با طراوت بماند.(۲)

۱- سوره ی احزاب، آیه ی ۳۳.

۲- عنایت داشته باشید که بحث از عالم خیال است و نه قوه ی خیل و این طور نیست که عالم خیال ساخته ی قوه ی خیال باشد، بلکه عالمی است که انسان از طریق نفس ناطقه ی خود با آن عالم مرتبط می شود و با صورت خیالی حقایق تماس حاصل می کند و از آن جایی که بعداً روشن خواهد شد اهل البیت علیهم السلام دارای باطن و حقیقت نوری هستند و مرتبه ای از آن حقیقت نوری در عالم عقل و مرتبه ای در عالم خیال است، انسان از طریق عقلی و قلبی به آن ذوات مقدسه تجلیات نوری آن ها را در خیال خود پدید می آورند، و یا از طریق توجه به سیره و گفتار آن ها از طریق مرتبه ی خیال خود به مرتبه ی عالم خیال انوار اولیاء الهی منتقل می شود، و یا به عبارت دیگر مفتخر به تجلی نور آن ها در مرتبه ی خیال خود می شود و به جهت پاکی و طهارت آن نور، به آن ها دل می سپارد.

اگر بخواهید محبّت به خدا داشته باشید ولی کسی را نیابید که مظهر محبّت به خدا باشد، محبّت شما بی مصداق می شود و قلبی نمی گردد و در حد یک مفهوم ذهنی باقی می ماند و سیر و نفوذ آن تا دل و قلب نمی رسد، زیرا خداوند در هر محلی جمال خاصی دارد و با توصیه به مودّت فی القربی به ما خبر داد آن جمالی که ما را به خودش متصل می کند و موجب نظاره ی وجه جمیل او می شود، نظر محبّت آمیز به اهل البیت علیهم السلام است. به همین جهت گفته می شود محبّتی که در حدّ مفهوم ذهنی است و نظر به جمال متعین او ندارد، محبّت نیست. مفهوم محبّت هرگز نمی تواند نقش محبّت واقعی را ایفا کند، مثل مفهوم آب که نمی تواند نقش تربودن را داشته باشد، آری! «محبّت قلبی به خدا بدون محبّت به یک انسان معصوم محقق نمی شود» به همین جهت هم خداوند می فرماید: «قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونِی يُحْبِبْكُمُ اللّهُ»؛(۱) ای پیامبر به آن ها بگو اگر می خواهید خدا را دوست داشته باشید، از من پیروی کنید تا خداوند به شما محبّت بورزد. در این آیه با بیان ربط محبّت به خدا به پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله، روشن می شود که براساس همان محبّت به خداوند باید پیامبر صلی الله علیه و آله

۱- سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۱.

را پیروی کرد که خود به خود یک نوع محبّت به پیامبر صلی الله علیه و آله را به همراه داشته باشد و انسان را متوجه مصداق عینی محبّت الهی بکند.

در راستای به دست آوردن مصداق محبت به خدا امام صادق علیه السلام می فرمایند: «نَحْنُ وَاللَّهِ اَسْماءُ الْحُسنی»؛(۱)چون

خداوند می فرماید: «وَلِلّهِ الأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا»؛(۲) برای خداوند اسماء حسنایی هست، پس او را از طریق آن اسماء حسنا بخوانید. حضرت صادق علیه السلام می فرمایند: به خدا سوگند ماییم آن اسماء حسنایی که خدا فرموده او را از طریق اسماء حسنا بخوانید. در واقع حضرت در این سخنِ بسیار مهم خود می خواهند ما را راهنمایی کنند که از طریق مصداق اسماء الهی و محل ظهور جمال خاص پروردگار می توانید با خدا مرتبط شوید.

مصداق محبّت به خدا

وقتی بخواهید دوست داشتن را وارد زندگی کنید، از یک طرف باید محبوب انسان هیچ نقصی نداشته باشد و از طرف دیگر جلوه و ظهور جنبه ی کمالی خودِ ما باشد تا همسنخی بین مُحِب و محبوبْ واقع گردد. به همین دلیل خداوند کسانی را در عالم قرار داده که اولاً: از جنس خود انسان ها هستند. ثانیاً: در عین انسان بودن، معصوم اند و تمام جنبه های آرمانی و کمالی انسان ها را دارا می باشند و در شخصیت خود جواب واقعی آن محبّتی هستند که ما باید به محبوب خود داشته باشیم. اگر شما

۱- مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۲۲۹.

۲- سوره ی اعراف، آیه ۱۸۰.

به این لیوان محبّت کنید و به خود القاء نمایید که این لیوان را خیلی دوست می دارم، اگر کمی هوشیار باشید همان لحظه از درون خود به خودتان می گوئید این که لیوان است، چطور همه ی دلت را می خواهی به آن بدهی؟! اصلاً مگر می توانید در جان خود چنین احساسی را پیدا کنید؟ به همین جهت در اولین توجه به لیوان به عنوان محبوب واقعی، دل خود را از آن پس می گیرید و به دنبال محبوبی می گردید که بتوانید دل خود را تماماً به آن بدهید.

مسلّم دل انسان به جز کسی را که در برخورداری از کمال، مطلق باشد به عنوان مصداق کامل محبّت نمی پذیرد و آن هم جز خدا نیست، منتها خداوند از جهت وجود، در کمال مطلق است و معبود همه ی جان ها است ولی خود او ما را متوجه معصومینی کرده که از جهت انسانیت در کمال انسانی قرار دارند و مقصد و مقصود کمالِ همه ی انسان ها می باشند. خداوند در قرآن از وجود انسان هایی خبر داده که آن ها را از هرگونه پلیدی مبرّا ساخته و در آخر آیه می فرماید: «یُطَهِرَکُمْ تَطْهیراً»؛ طهارتی به شما اهل البیت دادم که از طهارت های معمولی نیست، مطلق طهارت است. حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» وعلامه طباطبایی«رحمه الله علیه» مسلّم در آخر عمر نه تنها گناه نمی کردند حتی فکر انجام گناه هم نمی کردند. ولی این ها خودشان را خاک پای اهل البیت علیهم السلام هم به حساب نمی آوردند، چون آن طهارت خاصی را که خداوند برای اهل البیت علیهم السلام قرار داده است تا حدّی می فهمند که آن ها عین طهارت اند و هر اندازه که به آن ها نزدیک شوند از مسیر طهارت آن ها می توانند به طهارت واقعی و همه جانبه دست یابند.

ص: ۳۹

حیف که وقتی می خواهیم در موضوع مقام اهل البیت علیهم السلام وارد بشویم، چون بعضی از مسائل معرفتی هنوز درست برایمان حل نشده، یک مرتبه به ذهن می آید که آیا برای آن ها پارتی بازی شده است؟! و واقعاً اگر این مسائل برایمان حل نشود نمی گذارند سیر ما درست انجام گیرد، همان طور که سر پل صراط یک گناه نمی گذارد جلو برویم، عقیده ی ضعیف هم نمی گذارد انسان تا نزدیکی به حقایق جلو برود.

معنی طهارت تکوینی اهل البیت علیهم السلام

با سیر در معارف الهی إن شاءالله باید به جایی برسیم که متوجه گردیم همین طور که خداوند آب را برای ما خلق کرد، که عین تری است، اهل البیت علیهم السلام را خلق کرد که عین انسانیت هستند. هرکس هر چقدر می خواهد از تری بهره مند باشد باید برود آن را از عین تری بگیرد، هیچ کس نمی گوید این پارتی بازی است که چرا آب عین تری شد. چون می داند برای این که سیراب شود عین تری را خلق قرار کردند. حالا چرا اهل البیت علیهم السلام عین طهارت شدند؟ جواب این است برای این که ما از طریق آن ها از نقائص خود خارج شویم و به کمال انسانی خود دست یابیم. این ها وجودهای مقدسی هستند با طهارتی خاص که اصطلاحاً به آن طهارت تکوینی می گویند. قرآن فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ...»؛(۱) خدا اراده کرده است که فقط شما اهل البیت از هرگونه آلودگی پاک باشید. وقتی می فرماید این طهارت را فقط برای آن خانواده

۱- سوره ی احزاب، آیه ی ۳۳.

اراده کرده است، پس باید آن طهارت یک نوع طهارت خاص باشد، زیرا می دانیم خداوند با فرستادن پیامبران و با دستوراتی که از آن طریق به بشر داده، اراده کرده است همه ی بشریت از هرگونه پلیدی پاک و مطهر باشند و اساساً پیامبران برای همین طهارت عمومی که به آن طهارت تشریعی گفته می شود، ارسال شده اند. پس خداوند با احکامی که فرستاده خواسته است همه ی بشریت تشریعاً و با انتخاب خود از پلیدی ها پاک باشند ولی از طرف دیگراراده کرده است تا فقط خانواده ی پیامبر صلی الله علیه و آله در طهارت باشند، با دقت در این دو قضیه می توان نتیجه گرفت که آن طهارتی که برای اهل البیت علیهم السلام اراده کرده غیر از آن طهارت تشریعی است که برای عموم بشر اراده کرده است. وقتی متوجه شدیم طهارت اهل البیت علیهم السلام، طهارت تشریعی نبود، می ماند که آن طهارت، طهارتی تکوینی باشد، یعنی ذات و جان آن ها عین طهارت باشد. در طهارت تشریعی به انسان ها توصیه می شود تا خودشان به اندازه ای که می خواهند و با انتخاب و اختیار خودشان دستورات دین را عمل کنند تا از آلودگی های کفر و ریا و کبر پاک بمانند ولی در طهارت تکوینی اراده ی خداوند موجب تحقق آن طهارت می شود، مثل مرد یا زن قرار دادن ما که با اراده ی تکوینی خدا واقع شده است. منتها امامان معصوم علیهم السلام با اراده ی خود باید تلاش کنند آن طهارت تکوینی را در اموری که به انتخاب و اختیار آن ها بستگی دارد حفظ کنند و عبادات طولانی آن ها جهت حفظ آن طهارت است. از جمله آیاتی که روشن می کند عده ای را خداوند برگزیده و خالص گردانیده آیه ای است که از قول شیطان می فرماید: «قَالَ فَبِعِزَّتِکَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ،

إِلَّا عِبَادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِینَ»؛(۱) شیطان به خدا گفت: به عزّت تو قسم همه را گمراه می کنم مگر آن هایی که مخلَص هستند. یعنی تو آن ها را خالص گردانیده ای، نه این که خودشان به تدریج در امر خلوص خود قدم گذاشته باشند.

آنچه عزیزان باید به آن عنایت داشته باشند این است همان طور که خداوند برای سیراب شدن انسان ها عین تری را خلق کرده، برای طهارت انسان ها نیز انسان هایی که عین طهارت اند را خلق نموده است. بنابراین خداوند با اراده ی تکوینی خود، اهل البیت علیهم السلام را مجسمه ی هدایت بشریت قرار داد و این از زیبایی های نظام اَحسن الهی است که عین طهارتی را که در ملائکه گذاشته است، عیناً در انسان هایی که امکان الگو گیری از آن ها ممکن است، قرار داده است. خداوند در قرآن در مورد ملائکه می فرماید: «لَا یَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ»؛(۲)

هیچ عصیانی در مقابل امر خدا ندارند. در باره ی اهل البیت علیهم السلام می فرماید: این خانواده عین عصمت اند، پس همان طور که وجودات مقدس و پاکی در آسمان ها موجود است به نام ملائکه، وجودات مقدس و پاکی در زمین هست به نام اهل البیت علیهم السلام .

معجزه ی محبّت و مودّت

خداوند با توجه به ساختار وجودی انسان ها به آن ها خبر داد اگر می خواهید محبّتتان را درست خرج کنید و آن را به درستی جهت دهید،

۱- سوره ی صاد، آیات ۸۲ و۸۳.

۲- سوره ی تحریم، آیه ی ۶.

انسان های معصومی در این عالم هستند که برای شما امکان جهت دهی و مدیریتِ محبّت هایتان را ممکن می سازند، باید به آن ها مودّت و محبّت بورزید و از این جهت فرمود، اجر رسالت من مودّت فی القربی است تا این محبّت در بستر رسالت و شریعت مدیریت شود و گرفتار محبوب های وَهمی نشویم.

وقتی انسان توانست به جای محبّت به دنیا و لوازم آن، محبّت را به جایی منتقل کند که به شکل واقعی جواب آن را می دهد و به واقع کسانی هستند که به جهت عصمتی که در شخصیتشان هست، ارزش محبّت ورزیدن دارند، شکوفایی و امیدواری و نشاط در زندگی انسان شروع می شود، به خصوص که در این راستا پروردگار خود را نیز راضی کرده ایم و با جلب رضایت پروردگار، تمام بهشت ها در قلب انسان شکوفا می گردد، چون با ظهور چنین رضایتی راه ارتباط با خدا گشوده شده و گویا انسان برای ارتباط با خدا بال می گشاید و در این حین چیزی جز یقین در میان نخواهد ماند و این همان معجزه ی محبّت و مودّت است.

از مسیر مودّت به انسان های معصوم که نمایش کمالات الهی هستند و آیت کبرای خداوند می باشند، راه عشق به خدا گشوده می شود، چون امامان معصوم علیهم السلام مطلق کمال در موطن انسانیت اند و عشق به آن ها امکان انتقالِ عشق به کمال مطلق را در انسان پدید می آورد و آن هایی که حقیقتاً در وادی عشق وارد شده اند و با عشق الهی به حرکت در آمده اند بر این نکته تأکید دارند که راه عشقِ به خدا از طریق عشق به آیات کبرای او

ممکن است. از این رو مودت ورزیدن به اهل البیت علیهم السلام سبب می شود که اولاً: از عشق محروم نمانید، ثانیاً: گرفتار عشق های وَهمی و ناقص نگردید.

عشق به موجود کامل عشق حقیقی است و انسان را راه می برد و به انتها می رساند و تمام وجود او را به ادبِ با معشوق دعوت می کند که در بندگی تمام به نمایش می آید و شریعت الهی به عنوان راه رسیدن به محبوب، با ارزش ترین هدیه ی خدا می گردد و امامان معصوم علیهم السلام به عنوان راه های متعین برای انس با محبوبِ قلب و جان انسان مورد مودّت و محبّت قرار می گیرند، و با رؤیت سیره ی آن ذوات مقدسه، دل از مستوری و حجاب آزاد می شود.

عاشق نه در سودای تملک است و نه در طلب ماندن، می خواهد یک چیز بماند و آن محبّت به معشوق و این در کربلا واقع شد، چون همه چیز برای وقوع چنین عشقی فراهم بود، از معصوم بودن محبوب، تا دستور الهی برای تعلق محبّت به نزدیکان رسول خدا صلی الله علیه و آله، و از معجزه ی عشق بود که اصحاب امام حسین علیه السلام توانستند در فداکاری سبقت بگیرند. آیا عشق به آن صورت که در کربلا نسبت به امام حسین علیه السلام و یا نسبت به سایر ائمه علیهم السلام به خصوص نسبت به علی علیه السلام ظاهر شد، در جای دیگری صورت عملی به خود گرفت؟

شریعت وسیله ای است تا ما با انجام وظایف دینی که خدا به عهده مان گذاشته، خدای خود را راضی کنیم. چون دلمان می خواهد خدایمان را راضی کنیم و چون خدا می داند بشر نیاز دارد که پروردگار خود را راضی کند شریعت را فرستاد و انسان های مؤمن هم متوجه شدند که با انجام

وظایف و فرایض، محبوب خود را راضی می کنند. حال انسان مؤمن در راستای به دست آوردن رضایت خدا بود که شنید خداوند به پیامبرش صلی الله علیه و آله می گوید: بگو در امر جواب گویی به رسالت من یک چیز بیشتر در میان نیست و آن مودّت فی القربی است که جزیی از دینداری است و راهی است برای این که دینداری شما صورت حقیقی بگیرد، «فَهُوَ لَکُمْ» و آن مودّت برای کمال خودِ شما است و جزیی از راه دینداری است و آن هایی که می خواهند حق شریعت الهی را ادا کنند به حکم خدا به ذی القربی محبّت بورزند، محبّتی که خداوند به صورت فطری در جان انسان ها نهادینه کرده است.

انسان بدون آن که تصورش را بکند، چون وارد فرهنگ محبّت به انسان های معصوم شد، ناگهان می بیند چه برکات غیر قابل تصوری از این محبّت نصیبش می شود، دیگر حتی نمی گوید: «خدا در قلب من است» بلکه متوجه می شود «او در قلب خداوند است» و دیگر قصه ی این که خود را به حضور خداوند ببرد به این موضوع تبدیل می شود که خداوند بنده اش را به حضور می برد و در آن مسیر هرلحظه کمالی از خود را به او می نمایاند، زیرا در منظر خود امامانی را می یابد که تمام زندگی آن ها، نمایشِ حضور خداوند است، و در رابطه با آن حضور گزارش می دهند که: «لَنا حالاتٌ مَعَ اللّهِ هُوَ فِیها نَحْنُ وَ نَحْنُ فِیها هُوَ وَ مَعَ ذلِکَ هُوَ هُوَ وَ نَحْنُ نَحْنُ»؛(۱)

ما را با خداوند حالاتی است که او در آن حالت مائیم و ما در آن حالت اوئیم و مع ذلک او، اوست و ما، مائیم.

ص: ۴۵

۱- نورٌ عَلی نور، ج ۱، ص ۱۵۵. (کلمات مکنونه فیض، کلمه پنجاهم از امام صادق علیه السلام).

حبّ اهل البیت علیهم السلام؛ مسیر فنای عبد

وقتی متوجه شدیم مقام فنای عبد در رب یعنی چه و در آیه ی تطهیر تدبر نمودیم که می فرماید: ما اراده کرده ایم شما خانواده را در مقام تطهیر قرار دهیم و روشن شد این تطهیر، تطهیر تکوینی است، و تمام ابعاد وجودی آن ها عین طهارت از هرگونه پلیدی است، اعم از بُعد قلبی تا بُعد جسمی، همان طور که آب تکویناً عین تری است، حال می فهمیم چرا امام صادق علیه السلام می فرمایند: «نَحْنُ وَ اللَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّذِی لَا یُقْبَلُ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا قَالَ فَادْعُوهُ بِه»؛(۱) سوگند به خدا مائیم اسماء حسنای الهی که هیچ چیزی از بندگان پذیرفته نمی شود مگر با معرفت به ما، که خداوند فرمود او را به آن اسماء حسنا بخوانید.

از حضرت «الله» به عنوان جامع کمالات در تجلی اول، مخلوقی متجلی می شود که در مقام مخلوقیت جامع همه ی کمالات الهی است و موجودی که ظرفیت حمل همه ی کمالات الهی را داشته باشد جز انسان نمی تواند باشد و لذا قرآن فرمود: «وَعَلَّمَ آدَمَ الأَسْمَاء كُلَّهَا»؛(۲) همه ی اسماء را به آدم تعلیم کردیم. و حضرت صادق علیه السلام در حدیث فوق متذکر همین نکته اند که آن تجسم عینی انسانی که حامل همه ی اسماء الهی است، ما اهل البیت هستیم که خداوند مودّت و محبّت به آن ها را به مسلمانان دستور فرموده تا از این طریق راه ارتباط با خودش را بر بندگانش بگشاید

ص: ۴۶

۱- مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۲۲۹.

۲- سوره ی بقره، آیه ی ۳۱.

و راه عشق الهی گَم نشود و شوق به کمال مطلق، بدون تجسم عینی، از منظر ها خارج نگردد و دلِ بی تاب حق، سر گردان نشود که از کجا باید شروع کند.

ابن عباس می گوید: «فَقُلْتُ یَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْصِنِی؛ فَقَالَ عَلَیْکَ بِحُبِّ عَلِی بنِ أَبِی طَالِبٍ- فَقُلْتُ یَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْصِنِی؛ قَالَ عَلَیْکَ بِمَوَدَّهِ عَلِی بنِ أَبِی طَالِبٍ، وَ الَّذِی بعَثَنِی بالْحَقِّ نَبِیّاً إِنَّ اللَّهَ لَا یَقْبَلُ مِنْ عَبْدٍ حَسَنَهً حَتَّی یَسْأَلَهُ عَنْ حُبِّ عَلِی بنِ أَبِی طَالِبٍ وَ هُوَ تَعَالَی أَعْلَمُ فَإِنْ جَاءَهُ بِوَلَایَتِهِ قَبِلَ عَمَلَهُ عَلَی مَا کَانَ فِیهِ وَ إِنْ لَمْ یَأْتِهِ بِوَلَایَتِهِ لَمْ یَسْأَلْهُ عَنْ شَیْ ءٍ وَ أَمَرَ بِهِ إِلَی النَّارِ یَا ابْنَ عَبَّاسٍ وَ الَّذِی بعَثَنِی بالْحَقِّ نَبِیّاً إِنَّ النَّارَ لَأَشَدُّ غَضَباً عَلَی مُبْغِضِ عَلِیٍّ مِنْهَا عَلَی مَنْ زَعَمَ أَنَّ لِلَّهِ وَلَدا»؛(۱)

عرض کردم: یا رسول اللّه! مرا توصیه ای بکن. فرمود: علی بن ابی طالب را دوست بدار. عرض کردم: یا رسول اللّه! دیگر چه سفارشی داری؟ فرمود: به علی بن ابی طالب مودّت بورز. سوگند به خدایی که مرا به حقّ به پیامبری برانگیخته است خداوند هیچ حسنه ای را از بنده ای نمی پذیرد مگر آن که از حبّ علی بن ابی طالب از او پرسش کند و خداوند، آگاه است اگر بنده ی او در حالی به روز رستخیز آمد که ولایت علی را با خود داشت، عمل او را می پذیرد و اگر ولایت او را نداشت دیگر خداوند از اعمال او پرسشی نمی کند و فرمان می دهد به آتش دراندازندش. ای ابن عبّاس! سوگند به خدایی که مرا به حق به پیامبری

۱- کشف الیقین فی فضائل أمیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۴۶۴.

برانگیخت، آتش بر کسی که نسبت به علی کینه ورزد بیش تر شعله خواهد کشید تا کسی که برای خدا فرزند قائل باشد.

با دقت در امثال روایت فوق متوجه می شویم دینداری با محبّت به ذی القربی برکاتی دارد که اولین نتیجه ی آن تحقق دینداری است و نهایت آن فنای در محبوب است به آن معنی که:

آب کوزه

چون در آب جو شود

محو

در وی گردد و او جو شود

وقتی آب کوزه در جوی وارد شد دیگر احساس محدودبودن به کوزه را ندارد و احساس آبِ جوی بودن می کند؛ همان حالتی که برای شهدا پیش می آید که مصداق کامل فناء فی الله اند و لذا امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: «مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ عَلَى فِرَاشِهِ وَ هُوَ عَلَى مَعْرِفَهِ حَقِّ رَبِّهِ وَ حَقِّ رَسُولِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ مَاتَ شَهِيداً وَ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ»؛(۱) هرکس از شما در بستر خود جان سپرد در حالی که حقّ پروردگار خود و رسول او و اهل بیت وی را بشناسد، شهید مرده و اجر او بر کردگار است.

دقت در این دو روایت اخیر؛ رازهای بزرگی را بر ما می گشاید که این مقال ظرفیت طرح آن ها را ندارد، فقط همین اندازه فکر کن که چگونه خداوند در منظر حبّ علی علیه السلام هر حسنه ای را از بندگانش می پذیرد و چگونه معرفت به خدا و رسول و اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله موجب فنای عبد از انانیت خود می شود که چنانچه با آن معرفت از دنیا رحلت کرد، شهید مرده است.

۱- نهج البلاغه، ص ۲۸۳.

راه عملی محبّت به خدا

از آن جایی که فقط خداوند متعلَّق حقیقی محبّت در جان و فطرت انسان است، انسان نمی تواند جز خدا را دوست داشته باشد، زیرا هر چیزی را که انسان دوست دارد به جهت جنبه ی کمالی آن است، همین امر موجب می شود به محبوبی نظر کند که متذکر کمال و زیبایی است و آن محبوب هرگز نمی تواند با زیبایی های زمینی خود دل ما را در نزد خود نگه دارد مگر آن که زیبائی های آسمانی در او باشد و آن زیبایی ها اولاً: در موطن انسانی، مطلق باشد، ثانیاً: راهی به سوی زیبائی مطلق بگشاید و مصداق این زیبایی جز امامان معصوم علیهم السلام نیستند. وقتی گل زیبایی را دوست دارید به جهت آن است که زیبایی را دوست دارید و چون این گل از آن زیبایی برخوردار است، آن را دوست دارید، پس عملاً زیبایی را دوست دارید، از طرفی زیبایی به معنی مطلق آن جز کمال مطلق یعنی خداوند نیست، و رسول خدا صلی الله علیه و آله در این رابطه فرمود: «اِنَّ اللّهَ جَمیلٌ یحِبُ الْجَمال»؛(1) خداوند زیبا است و زیبایی را دوست دارد. پس هرچه را که شما به عنوان زیبایی دوست دارید به جهت آن است که کمال مطلق را دوست دارید و چون دوست داشتن زیبایی خود یک نوع کمال است، خداوند در عین آن که خود را دوست دارد، هر زیبایی را از آن جهت که زیبایی است و به جمال جمیل او تعلق دارد، دوست دارد. ما گل را از آن جهت که نقص دارد دوست نداریم بلکه از جهت جنبه ی کمالی اش

۱- بحارالأنوار، ج ۷۰، ص ۱۹۲.

دوست داریم. مثلاًـ می گوییم: این گل اطلسی، خصوصیات گل بنفشه را ندارد، ای کاش کمالات و زیبایی های آن گل را هم داشت. پس در واقع شما نقص های گل زیبا را دوست ندارید، بلکه کمالاتش را دوست دارید. حال چون کمالاتش محدود است، به اندازه ای که محدود است، ناقص است و شما آن نقص را دوست ندارید، پس کمالاتش را به طور مطلق می خواهید، از طرفی مطلق همه ی کمالات، خداست،پس مطلقاً محبّت انسان ها به خداست و اگر آن محبّت به جایی دیگر نیز سیر می کند چون حکایتی است از کمال مطلق و چون زیبایی های آن را نشان می دهد دوست دارید. دعوت به مودّت اهل البیت علیهم السلام از آن جهت است که آن ذوات مقدسه نمایش کمالات الهی اند و متذکر مودّتی هستند که انسان به خدا دارد و آن را محقق می سازند. خداوند بر اساس علم به قاعده ی مودّت، امامان معصوم علیهم السلام را راه ارتباط محبّت آمیز به خودش قرار داده است. چون در دل آن محبّت، محبّت مطلق به خدا و قرب حقیقی که فقط از طریق مودّت به وجود می آید، حاصل می شود.

خاصیت عشق این است که عاشق را همسنخ معشوق می کند، وقتی محبوبِ جان انسان کسانی بودند که عین فنای فی الله اند، انسان از طریق آن ها مفتخر به فنای فی الله می شود و راه عملی محبّت به خدا جز این نیست. بنابراین راه محبّت به پروردگار، با معرفت به اهل البیت علیهم السلام شروع می شود و به مودّت آن ها می رسد و راه محبّت به پروردگار از طریق آن ها گشوده می گردد.

موضوع یگانگی مُحبّ با محبوب تا حدّی است که حتی وقتی محبوب انسان، انسان غیر معصومی هم باشد، نقش آفرین است. شهید مطهری«رحمه الله علیه» می فرمودند طلبه های شاگرد مرحوم آیت الله جلوه آنچنان مجذوب ایشان می شدند که تُن صداهایشان شبیه تُن صدای استادشان می شد. کسی که فرهنگ محبّت را شناخت و وارد دنیای محبّت شد چیزهایی در شخصیتش ایجاد می شود که در حالت عادی غیر ممکن بود به وجود آید. می فرمودند: ما از شکل راه رفتن بعضی از طلبه ها می فهمیدیم این ها شاگردان مرحوم آیت الله جلوه هستند، ناخودآگاه آنچنان بین آن ها با استادشان اتحاد پیدا می شد که دیگر خودشان را فراموش می کردند، حتی حرکاتشان تحت تأثیر محبّت به استادشان واقع می شد. همان طور که گاهی محبّت فرزندان به پدر و مادر طوری است که شما از تکلم آن جوان متوجه می شوید که فرزندِ چه کسی است. تا آن جا که ما می خواهیم بگوییم شباهت چهره فرزندان به مادر و پدر، ریشه در توجه و محبّت روح فرزند به مادر و پدر دارد. البته گاهی موانعی در میان می آید که این مسیر درست طی نمی شود. اما به طور کلی عشق موجب یگانگی بین مُحبّ و محبوب خواهد شد، چون موجب اتصال روحی بین آن ها می گردد در نتیجه هر چه را که محبوب دوست می دارد، مُحِب هم آن را دوست خواهد داشت. منتها وقتی این مسیر نتیجه ی واقعی می دهد که رسیدن به مطلق کمال از منظر مُحب پنهان نگردد. توصیه به عشقی که عرفا به آن تأکید دارند از همین جهت است و لذا حافظ توصیه می کند:

عاشق شو ور نه روزی کار جهان سرآید

ناخوانده نقش مقصود از کارگاه هستی

ص: ۵۱

او تأکید دارد که انسان از طریق عشق، به مقصد اصلی خود که قرب به معبود اصلی است، می رسد، ولی همین حافظ می گوید:

مردی

ز کَنَنده ی در خیبر پرس

اَسرار

کرم ز خواجه ی قنبر پرس

گر

طالب فیض حق به صدقی حافظ

سرچشمه ی

آن ز ساقی کوثر پرس

یا در جایی دیگر می گوید:

حافظ اگر قدم زنی در ره خاندان به صدق

بدرقه ی رهت شود همّت شحنه ی نجف

همچنان که مولوی در مورد علی علیه السلام می گوید:

ترجمانی

هرچه مارادر دل است

دست گیری هرکه پایش درگل است

مرحبا

یا مجتبی یا مرتضی

ان

تغب جاء القضاء ضاق الفضا

انت

مولی القوم من لا یشتهی

قدردی

کُلاًّ لئن لم ینته

می گوید: آنچه در درون قلب عارفان است تو ترجمان آن هستی تا بتوانند واردات قلب خود را درست تحلیل کنند، همچنان که دست گیر کسانی هستی که در مسیر سلوک پایشان در گِل گیر کرده است. خوش آمدی ای برگزیده و ای پسندیده، اگر در صحنه ی هدایت اهل سلوک نباشی، قضا می آید و فضای بندگی را تنگ می کند، تو مولای قوم مسلمانان هستی، حال آن کس که تو را نخواهد و نپذیرد، اگر باز نایستد و از انکارش دست بر ندارد، به کلی هلاک می شود. همچنین که در جای دیگر می گوید:

هست

اشارات محمد المراد

کل

گشاد اندر گشاد اندر گشاد

صد

هزاران آفرین بر جان او

بر

قدوم و دور فرزندان او

آن

خلیفه زادگان مقبلش

زاده اند

از عنصر جان و دلش

ص: ۵۲

زیباترین محبّت

در موضوع حُب اهل البیت علیهم السلام که در قرآن و سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله بر آن تأکید شده است نه تنها مسیر محبّت به پروردگار عملی می شود و انسان می رسد به این که تمام وجودش محبّت به خداوند می گردد، بلکه به خودی خود دنیایی خاص در مقابل روح و قلب انسان گشوده می شود که به عنوان نمونه؛ در خبر داریم: سهل بن حنیف انصاری که از دوستان عالی مقام علی علیه السلام بود در کوفه وفات کرد، هنگامی که علی علیه السلام از صفین به کوفه برگشتند سهل بن حنیف وفات کرده بود امام علیه السلام در ضمن سخنانی که در این باره بیان داشتند فرمودند: «لَوْ أَحَبَّنِی جَبَلٌ لَتَهَافَت»؛(۱) اگر کوهی مرا دوست بدارد از هم پاره پاره می شود.

حدیث فوق می رساند که شخصیت اهل البیت علیهم السلام طوری است که اگر کسی بتواند با جنبه ی معنوی آن ذوات مقدسه مرتبط شود آنچنان جذب آن ها می شود و آنچنان محبّت به آن خاندان در جانش شعله می کشد که هرگونه انانیتی در او ذوب می گردد، حتی بدنِ خود را نمی تواند تحمل کند. همان طور که در قرآن می فرماید: «لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ»؛(۲)

اگر این قرآن را بر کوهی فرومی فرستادیم یقینا آن کوه را از هم پاشیده می دیدی. یا می فرماید: «وَلَمَّا جَاء مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِی أَنظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَن تَرَانِی

ص: ۵۳

۱- بحار الأنوار، ج ۶۴، ص ۲۴۷.

۲- سوره ی حشر، آیه ی ۲۱.

وَلَکِنِ انظُرْ إِلَی الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَکَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِی فَلَمَّا تَجَلَّی رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَکًّا وَخَرَّ موسَی صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَکَ تُبْتُ إِلَیْکَ وَأَنَاْ أَوَّلُ الْمُؤْمِنِینَ»؛ و چون موسی به میعاد ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت عرض کرد پروردگارا خود را به من بنمای تا بر تو بنگرم، فرمود هرگز مرا نخواهی دید لیکن به کوه بنگر پس اگر بر جای خود قرار گرفت به زودی مرا خواهی دید، پس چون پروردگارش بر کوه جلوه نمود آن را ریزریز ساخت و موسی مدهوش بر زمین افتاد و چون به خود آمد گفت تو منزهی به درگاهت، توبه کردم و من نخستین مؤمن به تو هستم.

در آیه ی اخیر می فرماید با تجلی نور پروردگار بر کوه، نه تنها کوه پاره پاره شد، بلکه حضرت موسی علیه السلام نیز مدهوش شد و به کلی خودیت خود را از دست داد و لذا چون به خود آمد عرض کرد، هم اکنون با این حالِ جدید به سوی تو آمدم و در این مسیر اولین مؤمنین از امت خود گشتم.

علی علیه السلام و اهل البیت علیهم السلام ظاهرشان یک چیز است و باطن آن ها که محبّت برانگیز است، چیز دیگری است و افراد خاصی در زمان ائمه علیهم السلام متوجه آن باطن شدند و در مسیر محبّت به آن خاندان قرار گرفتند که امثال میثم و کمیل و رشید هجری و سلمان از آن هایی هستند که وارد محبّت باطنی نسبت به آن حضرت شدند و از محبّت آن ها به حضرت در تاریخ داستان ها نقل شده است تا آن جا که موضوع محبّت به علی علیه السلام یک جرم به حساب می آمد و حاکمان اموی محبین آن حضرت را به قتل می رساندند.

ص: ۵۴

موضوع حب اهل البیت علیهم السلام در روایات و تأکید رسول خدا صلی الله علیه و آله بر آن، نشان می دهد که از طریق این حب نتایجی خاص نصیب مسلمانان خواهد شد. در خبر داریم محمدبن بکیر خدمت زیدبن علی می رسد و از او می خواهد حدیثی از پدرش حضرت سجاد علیه السلام برایش بگوید و وی می فرماید: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَنْ أَحَبَّنَا أَهْلَ الْبَیْتِ فِی اللَّهِ- حُشِرَ مَعَنَا وَ أَدْخَلْنَاهُ مَعَنَا الْجَنَّهَ- یَا ابْنَ بُکَیْرٍ مَنْ تَمَسَّکَ بِنَا فَهُوَ مَعَنَا فِی الدَّرَجَاتِ الْعُلَی- یَا ابْنَ بُکَیْرٍ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی اصْطَفَی مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله - وَ اخْتَارَنَا لَهُ ذُرِّیَّهً فَلَوْلَانَا- لَمْ یَخْلُقِ اللَّهُ تَعَالَی الدُّنْیَا وَ الْآخِرَهَ- یَا ابْنَ بُکَیْرٍ بِنَا عُرِفَ اللَّهُ وَ بِنَا عُبِدَ اللَّهُ- وَ نَحْنُ السَّبِیلُ إِلَی اللَّهِ وَ مِنَّا الْمُصْطَفَی وَ الْمُرْتَضَی- وَ مِنَّا یَکُونُ الْمَهْدِیُّ قَائِمُ هَذِهِ الْأُمَّه»؛(۱)

فرمود پدرم از پدر خود و او از جدش نقل کرد ... هر که ما خانواده را دوست داشته باشد با ما محشور می شود و همراه خود او را به بهشت می بریم. پسر بکیر! هرکه چنگ به دامن ما بزند در مقام های عالی بهشت با ما خواهد بود. خدای تعالی محمد صلی الله علیه و آله را برگزید و ما را برای او ذریه قرار داد، اگر ما نبودیم دنیا و آخرت را نمی آفرید. ای پسر بکیر خدا به واسطه ی ما شناخته شد و به واسطه ی ما پرستش گردید، ما راهنمایِ به سوی خدائیم، از ما خانواده، محمد مصطفی و علی مرتضی است و از ما خواهد بود مهدی و قائم این امت.

۱- بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۲۰۲.

همچنین از رسول خدا صلی الله علیه و آله داریم: «من أحبّنا أهل البیت حشره اللَّه آمنا یوم القیامه»؛(۱) هر که ما اهل بیت را دوست داشته باشد، خدا او را روز قیامت ایمن محشور می کند.

این حدیث شریف نشان می دهد که حب امامان معصوم علیهم السلام همه ی محبّت هایی را که عامل نزدیکی به آتش است از جان انسان پاک می کند. و لذا حدیث دیگری با جامعیت بیشتر، موضوع را مطرح می فرماید و می گوید: قال رسول صلی الله علیه و آله : «معرفه آل محمّد صلی الله علیه و آله : براءه من النّار و حبّ آل محمّد صلی الله علیه و آله جواز علی الصّراط و الولایه لآل محمّد صلی الله علیه و آله : أمان من العذاب»؛(۲)

شناخت آل محمّد صلی الله علیه و آله باعث بیزاری از آتش و دوستی آل محمّد صلی الله علیه و آله وسیله ی عبور از صراط و ولایت آل محمّد صلی الله علیه و آله سبب ایمنی از عذاب است.

ملاحظه بفرمائید قرآن از طریق مودّت ذی القربی، چه راهی را در جلو بشر قرار می دهد! چون عشق و محبّت اتحاد می آورد، به ما می گوید عشقتان را به این خانواده بیندازید. از آن طرف هم این خانواده را طوری پرورانده که در اوج بی نقصی و عصمت اند تا بتوانیم محبّت خود را به آن ها بیندازیم تا با محبّت به آن ها، دل به جهت نیافتن محبوب ایده آل خود، عقب گرد نکند.

اگر انسان به غیر معصوم عشق بورزد، یا گرفتار عشق سرگردان و وَهمی می شود، که محبوب او ربطی به واقعیت ندارد، یا گرفتار عشقی منقطع می گردد که قابل ادامه دادن نیست. ولی در مودّت و محبّت به اهل

۱- الحکم الزاهره با ترجمه ی انصاری، ص ۱۴۵.
۲- الحکم الزاهره با ترجمه ی انصاری، ص ۱۴۴. ینابیع الموده، ۲۲ الغدیر ۱۰/ ۲۷۹.

البیت علیهم السلام هر چقدر آن محبّ جلو برود بیشتر شکوفا می شود و شعله ور می گردد. چون مُحِب، با مَحبوبی متحد می شود که در اوج کمالِ انسانی است و حقیقت ایده آل اوست. و چون حال و هوای محبوب به مُحب منتقل می شود، با مودّت به اهل البیت علیهم السلام، نحوه ای از عصمت و پاکی در قلب انسان جاری می گردد و این شروع ارتباط حقیقی با خدا خواهد شد و محبّت به خدا آن طور که حقِ محبّت است در جان مُحِبِّ اهل البیت علیهم السلام جریان می یابد، این است سرّ آن که با محبّت به اهل البیت علیهم السلام راه محبّت به خدا به قلب انسان باز می شود که البته در مباحث آینده إن شاءالله باز به این موضوع می پردازیم.

مصداق واقعی عشق

چقدر خوب است که عزیزان متوجه شوند به راحتی نمی توان به محبّت به خدا دست پیدا کرد و از وسیله هایی که خداوند نیز بر آن تأکید دارد غافل ماند. می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اتَّقُواْ اللّهَ وَابْتَغُواْ إِلَيهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُواْ فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»؛(۱)

ای کسانی که ایمان آورده اید تقوای الهی پیشه کنید و جهت قرب به او وسیله ی مخصوص آن را به دست آورید، و در راه رسیدن به او تلاش و جهاد کنید، باشد که رستگار شوید.

حضرت کاظم علیه السلام در تفسیر آیه ی فوق در راستای به دست آوردن وسیله جهت قرب الهی می فرمایند: یعنی طاعت و عبادت و ترک معصیت،

ص: ۵۷

۱- سوره ی مائده، آیه ی ۳۵.

پس از معرفت بـه امـام و پیروی از او. و علی بن ابراهیم در تفسـیرش می گویـد معنی آیه این است که به واسـطه ی امـام و به وسیله ی او به خدا نزدیک شوید.(۱) اگر این نکته به خوبی روشن شود که راه ارتباط با خدا انسان های کاملی هستند که عین انسانیت می باشند، آن وقت جایگاه محبّت به اهل البیت علیهم السلام و نتایج آن به خوبی روشن می شود.

با دقت در آیات مربوط به اهل البیت علیهم السلام می توان متوجه شد که عشق به خدا به غیر از طریق اهل البیت علیهم السلام محـال است، وقتی این موضوع به خوبی روشن شـد، ثـابت می شود که مـدعیان عشق به خـدا که از مسـیر محبّت به اهل البیت علیهم السلام غافل اند، متوجه نیستند که واقعاً به خدا عشق ندارند. به قول حافظ: «عشق داند که در این دایره سرگردانند» چون عشق از قلب ریشه می گیرد و قلب با نظر به جلوه ی عینی محبوب به آرامش می رسد، جلوه هایی که در خیال ظاهر می شوند و لذا تا مصداق واقعی عشق تجسم نیابد، عشق محقق نمی شود و رابطه ی انسان با خدا در حدّ مفهوم عقلی باقی خواهد ماند و به دلـدادگی منجر نمی گردد ولی وقتی محبوب مصـداق پیـدا کرد امکـان تعلق قلبی به آن فراهم می گردد و لـذا رسول خـدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ رَانی فَقَدْ رَأی الحق»؛(۲) هرکس مرا ببیند خدا را دیده است. یعنی آن حضـرت آیت کاملی از خداوند هستند که امکان انتقال به خداوند را به بیننده ی آن حضرت می دهد و از طرفی باید خود حضرت

ص: ۵۸

۱- بحارالأنوار، ج ۶۷، ص ۲۷۱.

۲- بحارالأنوار، ج ۵۸، ص ۲۳۵.

دوست داشتنی باشند، تا معشوق همسنخ عاشق باشد و بتواند نیاز عاشق را به عنوان وجودِ برینِ عاشق رفع کند.

از شخصیت های مشهوری که در مقام حبّ فی الله سرآمدِ عارفان تاریخ به شمار می آید جناب عمربن علی حموی مصری مشهور به «ابن فارض»، عارف بزرگ قرن هفتم هجری است.(۱)

وی در شرح احوالات خود می گوید:

ذَهَبَ

الْعُمْرُ ضِیاعاً وَانْقَضی

باطِلاً

اِذْلَمْ اَفُزْ مِنْکُمْ بِشَیْء

غَیْرُ

مَا اُولِیْتُ مِنْ عَقْدی وَ لاَ

عِتْرَهِ

الْمَبْعُوثِ حَقّاً مِنْ قُصَیّ

یعنی؛ عمر من ضایع و باطل گشت، چراکه به هیچ وجه به حقیقت شما نرسیدم و کامیاب نشدم. غیر از عقد و گره ی ولایت عترتِ برانگیخته شده ی به حق از اولاد قُصَیّ (عترت و خاندان محمدبن عبدالله... ابن قُصَیّ) که آن به من رسیده است.

یعنی؛ نتیجه یک عمر سیر و سلوک الی الله، وصول به ولایت عترت طاهره است که به صورت بخشش به من عطا شده و من از آن کامیاب و فائز گردیده ام.(۲)

این نشان می دهد که اگر سیر و سلوک و حبّ فی الله از حبّ اهل البیت علیهم السلام هم شروع نشود اگر سیر و سلوک خالص باشد بالاخره به حبّ آن ذوات مقدسه می انجامد تا سالک بتواند نتیجه ی کار خود را بیابد.

۱- در مورد مقام ابن فارض به مقدمه ی عالمانه ی مرحوم استاد سیدجلال الدین آشتیانی بر کتاب «مشارق الدراری» شرح تائیه ی ابن فارض رجوع فرمایید.

۲- دیوان ابن فارض، ص ۲۱۹ . کتاب «روح مجرد»، از آیت الله حسینی تهرانی، ص ۳۲۸.

چگونگی شروع شور عشق

انسان به خودِ برتر و آرمانی خود عشق می ورزد و به همین جهت در اصلاح خود تلاش می کند، حال وقتی با امامان معصوم علیهم السلام مرتبط شود به یک نحو به خود برتر خود نظر کرده و به آن عشق می ورزد. زیرا در عشق، خودی غیر از خود معمولی در وسط است و شور عشق از این جا شروع می شود، حال وقتی امامان معصوم علیهم السلام تجسم عینی خودِ برتر انسان بودند و انسان توانست از این زاویه به آن ها نظر کند، چون هم ما انسانیم و هم آن ها، ولی آن ها انسان های بی نقص اند، نظر به آن ها عین نظر به خودِ برترمان است و عشقِ رسیدن به خودِ برتر، همان عشق به آن ها خواهد بود و معنی عشق به اهل البیت علیهم السلام که دریچه ی عشق به حضرت حق است، فعلیت خواهد یافت و می فهمیم جایگاه ذکر «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ»؛ جایگاه نظر به محبوبانی است که از دریچه ی آن ها راه ارتباط با محبوب حقیقی گشوده می شود که مقصد و مقصود برین هر انسانی است، به همین جهت حضرت ثامن الأئمه علیه السلام می فرمایند: صلوات بر محمد و آل محمد معادل تسبیح و تهلیل و تکبیر است.(۱)

ذکر صلوات بر محمد و آل محمد به قلب ها جهت می دهد تا اسماء الهی را در آینه ی جمال اهل البیت بنگرد. از خدا تقاضا می کنی؛ سلام و صلواتت را بر محمد و آل او ارزانی

ص: ۶۰

۱- امالی صدوق، ص ۷۳.

دار زیرا آن ها جان و قلب ما هستند و عملاً از طریق صلوات بر محمد و آل محمد نظر جان را به قلّه ی وجود اصلی خود سیر داده ایم.(۱)

خدایا! وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام را شناختیم، متوجه شدیم تو چقدر بر بندگانت محبّت داشتی که چنین انسان هایی را برای هدایت بشر خلق کردی و تو چقدر به بندگانت محبّت داشتی که به آن ها دستور دادی به اهل البیت پیامبرت محبّت بورزند. خداوند می خواست نتیجه ی مودّت به ذی القربی این شود که انسان ها را با پای دل به سوی خودش بکشاند.

علامه ی طباطبایی«رحمه الله علیه» در غزلی همین مضمون را با خدا در میان گذارده اند که؛ خدایا! من را متوجه این خانواده کردی تا تو را بیابم، با مودّت به آن ها چیزهایی به دست آوردم که اصلاً خودم نمی توانستم به صِرف عبادت به دست بیاورم، می گویند:

من به سرچشمه ی خورشید نه خود بردم راه

ذره ای بودم و مهر تو مرا بالا برد

من خس بی سرو پایم که به سیل افتادم

او که می رفت مرا هم به دل دریا برد

خودت آموختی ام«مهر»وخودت سوختی ام

با برافروخته رویی که قرار از ما برد

اگر آن برافروخته رویانِ درگاه خودت نبودند و دستور مودّت به این خانواده را به ما نمی فرمودی و مهر به آن ها را به ما آموزش نداده بودی، هنوز همان خس بی سرو پا بودیم.

۱- برای بررسی بیشتر در مورد جایگاه صوات بر محمد و آل محمد علیهم السلام و نقش آن در تعالی روح انسان به کتاب «صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله؛ عامل قدسی شدن روح» از همین مؤلف رجوع فرمایید.

«من به سرچشـمه ی خورشید نه خود بردم راه» یعنی ای خدا! من اصلاً نمی توانستم محبّت به تو را بفهمم، به من راه عملی یاد دادی، یـاد دادی به اهل البیت علیهم السـلام محبّت و مودّت بورزم، ناگهان از همه ی منیت ها سوختم و دیـدم با تمام وجود با تو روبه رو شـدم، این نیز از مهر تو به مـا بود که فرمودی به اهـل البیت علیهم السـلام مهر بورزیم، و همین مهر بود که مرا بـالا برد.

من خس بی سرو پایم که به سیل افتادم

او

که می رفت مرا هم به دل دریا برد

خود را در مسیر حیات و ممات اهل البیت علیهم السـلام قرار دادم، یک مرتبه خود را در دریای بندگی تو یافتم، چقدر خوب خس بی سر و پا را به دریای بندگی خود آوردی.

خودت آموختی ام مهر وخودت سوختی ام

با برافروخته رویی که قرار از ما برد

یعنی تو آمـدی کسانی را که مظهر محبّت به تو بودنـد به من نشان دادی و از این طریق چه راه های به ظاهر غیر قابل فتح را بر من گشودی، حالاـ می فهمیم چرا به مـا فرمودی: «یـا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ اتَّقُواْ اللّهَ وَابْتَغُواْ إِلَیهِ الْوَسِیلَهَ»؛(۱) ای مؤمنان تقوای الهی پیشه کنید و برای رسیدن به خدا وسیله ی آن را جستجو نمایید. فرمودی با مودّت و محبّت به این وسیله ها، راه رسیدن به خدا را ممکن و شیرین کنید. پس به گفته ی حافظ:

عالم از ناله ی عشاق مبادا خالی

که خوش آهنگ و فرح بخش نوائی دارد

فراموش نفرمائیـد اگر خداوند به ما فرمود مودّت و محبّت نزدیکان پیامبر را پیشه کنید، مسـلم دلی برای ما خلق کرده که جای این محبّت

۱- سوره ی مائده، آیه ی ۳۵.

است، باید نگذاریم با محبّت های دروغین از این اصیل ترین محبّت محروم شویم.

اگر فرهنگ اهل البیت علیهم السلام در حدّ یک احساسات منهای حکمت معرفی شود به آن فرهنگ جفا شده است و اگر آن فرهنگ در حدّ استدلال های منهای شور و محبّتِ قلبی معرفی گشت، حقیقت آن در حجاب رفته و در هر دو حال راه دینداری حقیقی گم می شود.

آیا دعاهایی که از طریق امامان معصوم علیهم السلام مطرح شده نشانه ی وجود دل های عاشقانه ای نیست که در اوج محبّت به حق اند و به ما فرمود با مودّت به آن ها از آن عشق محروم نگردید؟ حال و هوای خاصی در دعاهای مربوط به ائمه علیهم السلام هست که نشان می دهد صاحبان اصلی این دعاها تماماً در عشق به حق بوده اند و خداوند به ما راه نشان داده است که می فرماید؛ دل های خود را به آن ها بدهید، آن هایی که تمام دل خود را به خدا داده اند. اگر عالی ترین عشق به خدا در میان نبود، هرگز چنین دعاهایی از قلب مبارک اهل البیت علیهم السلام صادر نمی شد، پس آن ها عین عشق به خدایند و هرکس هر اندازه می خواهد در عشق به خدا وارد شود باید از راه مودّت و محبّت به آن ها وارد آن وادی گردد(۱)

تا قاعده ی «واصل» و «تابع» محقق گردد و ما به عنوان تابعان آن هایی که خود وصل به حق اند، از نور آن ها بهره مند گردیم. إن شاءالله.

۱- همان طور که هرکس خواست از تری و رطوبت بهره مند شود باید از عین تری که آب است آن تری را بگیرد.

در یک جمع بندی می توان نکاتی را که در این جلسه عرض شد به صورت زیربیان کرد:

۱- با دقت در آیاتِ قبل از آیه ی «مودّت فی القربی»، موضوعِ نتیجه ی کار مومنانی که عمل صالح انجام داده اند را به عنوان« فضل کبیر» مطرح می فرماید و سپس مودّت فی القربی را به عنوان اجر رسالت پیش می کشد تا معلوم شود فضل کبیر و روضات جنّات از طریق آن مودّت محقق می شود.

۲- علامه طباطبایی«رحمه الله علیه» با ربط آیاتی که در آن ها موضوع اجر رسالت مطرح می شود روشن می کنند که مودّت به اهل البیت علیهم السلام برای آن است که آن عزیزان مرجع علمی و عامل هدایت جامعه باشند و تذکر می دهند که این محبّت، محبّت فی الله است و نه محبّت عاطفی به خانواده ی پیامبر صلی الله علیه و آله از آن جهت که فرزندان پیامبرند.

۳- علامه طباطبایی«رحمه الله علیه» با دقت در آیه ی «قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَن شَاء أَن يَتَّخِذَ إِلَى رَبِّهِ سَبِيلًا»؛(۱) به زیبایی تمام روشن کردند اجر رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله باید شخصی باشد که آن شخص می خواهد راهِ به سوی پروردگارش را اتخاذ کند و چنین کسی نمی تواند یک مسلمان معمولی باشد و لذا اجر رسالت آن حضرت باید انسان های معصومی باشند که شایسته ی اتخاذ راه به سوی پروردگارشان می باشند.

۴- به شرایط تحقق عملی محبت پرداخته شد که آن محبت فقط از طریق محبت به انسان های معصوم محقق می شود وگرنه انسان در

۱- سوره ی فرقان، آیه ی ۵۷.

محبت های وَهمی متوقف می گردد و از نظر به خدا از طریق مظاهری که جمال حق را می نمایانند محروم می شود.

۵- تا اندازه ای به سخن امام صادق علیه السلام پرداختیم که فرمودند: «نَحْنُ وَاللهِ أسماءُ الْحُسْنی»؛ و جا دارد در جلسات آینده بیش از پیش بدان پرداخته شود.

۶- به موضوع طهارت تکوینی اهل البیت علیهم السلام پرداخته شد و جایگاه این طهارت در هستی تا اندازه ای روشن شد و این که چرا هرکس بخواهد در موطن انسانی به طهارت برسد باید از طریق آن ذوات مقدسه راه خود را پیدا کند.

۷- در این جلسه به طور مختصر به موضوع اتحاد بین مُحبّ و محبوب پرداخته شد و به معجزه ی محبّت و مودّت در کربلا اشاره گشت تا إن شاءالله در جلسات آینده راه های فهم عمق موضوعِ محبّت گشوده شود.

۸- با توجه به روایت حضرت صادق علیه السلام به موضوع فنای آن ذوات مقدسه در اراده ی پروردگار به صورت گذرا اشاره شد و این که با محبت به بندگانی که به طور کامل فانی در حق اند می توان راه فنای فی الله را طی کرد.

۹- روشن شد چرا رسول خدا صلی الله علیه و آله به ابن عباس می فرمایند: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَقْبَلُ مِنْ عَبْدٍ حَسَنَةً حَتَّى يَسْأَلَهُ عَنْ حُبِّ عَلِي بنِ أَبِی طَالِبٍ»؛ خداوند هیچ حسنه ای را از بندگان قبول نمی کند مگر این که از حبّ علی علیه السلام از آن ها سؤال کند. و امیدوار هستیم در جلسات آینده راز این نکته ی بسیار مهم برای عزیزان روشن گردد.

ص: ۶۵

۱۰- از زیباترین محبّت سخن به میان آمد و این که انسان دوست دارد به محبتی دست یابد که حتی بدن او در میان نباشد و لذا امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «لَوْ أحَبَّنِی جَبَلٌ لَتَهافَتْ» اگر کوهی مرا دوست بدارد از هم پاره می شود.

۱۱- از نقش محبت به اهل البیت علیهم السلام و آرامشی که در قیامت به همراه می آورد تا حدّی سخن گفته شد، به امید آن که راز این محبّت که مصداق واقعی عشق است در جلسات آینده روشن شود.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

ص: ۶۶

جلسه ی دوم: معنی مودّت و ولایت اهل البیت علیهم السلام

اشاره

ص: ۶۷

بسم الله الرحمن الرحيم

}قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبی {(۱)

ای پیغمبر به این مردم بفرما: در ازای این رسالتی که من برای شما آوردم، هیچ اجری نمی خواهم جز این که مودّت نزدیکان را در خودتان ایجاد کنید.

مقدمات بحث بحمدالله در جلسه ی قبل گذشت، امیدوارم که آن مقدمات در ذهن عزیزان بماند تا إن شاءالله نتایج بعدی حاصل شود.

محور بحث در این جلسه بر روی نیاز قلب به دوست داشتن انسان های کامل است و این که اگر به این نیاز درست جواب داده نشود انسان سرخورده می گردد و دوست داشتن که ضروری ترین بُعد زندگی است خاموش می شود، سپس ذهن عزیزان متوجه برکات محبّت به اهل البیت علیهم السلام در قیامت و حیات ابدی می شود و این که چرا گفته شده؛ «برای مؤمن هیچ لذّتی به اندازه ی مرگ نیست». بعد از آن به این موضوع می پردازیم که محبّت در انسان وقتی به نتیجه می رسد که آن محبّت «جامعیت» داشته باشد و نظر به محبوبی شود که همه ی کمالات انسانی در او جمع است.

۱- سوره ی شوری، آیه ی ۲۳.

موضوع مهم این جلسه محبّت به خـدا از طریق محبّت به اهل البیت علیهم السـلام است تا از آن طریق «عشق» از حالت مفهومی به حالت مصداقی سیر کند.

بعد از آن به تفاوت محبوب های وَهمی با محبوب های حقیقی و نقش هرکدام می پردازیم که لازم است با دقت کامل آن را دنبال فرمایید.

جایگاه خیال و رابطه ی آن با عشق موضوع بسیار مهمی است که سعی شده تا حدّ ممکن عزیزان متوجه این امر بگردند.

تـذکری هم راجع به جایگـاه عرشـی و نوری اهـل الـبیت علیهم السـلام داده شـده و این که بایـد سـعی شود نظرهـا متوجه این جایگـاه باشـد و از همه مهم تر بایـد تلاـش کرد که ذوات مقـدس اهـل البیت علیهم السـلام از جایگـاه عرشـی خود بر جان ما إعمال ولایت نماینـد و جان ما را تـدبیر کننـد و در آخر به شـرایطی توجه شده که امکان إعمال ولایت انسان کامل را بر جان انسان فراهم می کند.

اساسی ترین نیاز

در جلسه ی قبل عرض شد خداوند در قرآن به پیامبر صـلی الله علیه و آله می فرمایند بگو: «...فَمَا سَأَلْتُكُم مِّنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِىَ إِلَّا عَلَى اللّهِ...»؛(۱) من هیـچ اجری از شـما نمی خـواهم، همانـا اجر من بر خـدا است. پس معلـوم است این اجری که در سوره ی شوری در رابطه بـا «مَوَدَّه فِی الْقُرْبی» مطرح می فرمایـد، برای رسول خـدا صـلی الله علیه و آله نیست، بلکه همان طور که قرآن می فرماید برای ماست. و در همین راستا به پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود بگو: «قُلْ ما سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ

۱- سوره ی یونس، آیه ی ۷۲.

لَكُم»؛(۱) این اجری که در قرآن در رابطه با اجر رسالت مطرح شده برای خود شماست، و باز یادآوری می کنم که روشن شد خداوند محبّت ما را به چیزی می اندازد که نتیجه ی آن محبّت رسیدن به عالی ترین محبوب باشد که آن قرب به خودش است و إن شاءالله غفلت نفرموده اید که این محبّت، محبّتی است که موجب ادامه ی دین و دین داری برای انسان می گردد و به همین جهت خداوند در آیه ی مورد بحث در سوره ی شوری می فرماید نتیجه ی نهایی دینداری به عنوان اجر رسالت باید محبّت به کسانی بشود که خداوند برای آن ها عصمت و طهارت محض را اراده کرده است و فرمود: «اِنَّما یریدُ اللّهُ لِیذْهِبَ عَنْکُمُ الرِجْسَ اَهْلَ الْبیت وَ یطَهِرَکُم تَطْهیراً»؛(۲) خداوند اراده کرده از شما اهل البیت هرگونه آلودگی را پاک کند و شما را به تطهیری خاص مطهر نماید. خداوند در راستای هدایت انسان ها از یک طرف معصومین علیهم السلام را پرورانده، از طرف دیگر کشش وجودی هر انسانی را تماماً به سوی ان ها که عالی ترین شخصیت ممکن می باشند قرار داده و نیز خود دین گفته است که نتیجه ی نهایی دینداری، محبّت ذی القربی است. پس در واقع آیه ی: «قُلْ لا اَسْئَلُکُم عَلَیهِ اَجراً اِلاَّ الْمَوَدَّهَ فِی الْقُربی» عالی ترین و همه جانبه ترین و وسیع ترین نیاز انسان را به او گوشزد می کند.

ص: ۷۱

۱- سوره ی سبأ، آیه ی ۴۷.

۲- سوره ی احزاب، آیه ی ۳۳.

چگونگی هدایت قلب

لازم است مقدماتی که عرض شد دائماً در ذهن عزیزان باشد چون وقتی انسان بخواهد قلب خود را سیر بدهد باید بداند حقیقتاً قلب چه چیزهایی را دوست می دارد، ما نمی توانیم به قلب خود بگوییم چه چیزی را دوست بدارد و چه چیزی را دوست ندارد، ما فقط می توانیم به قلب کمک کنیم تا در شناخت مصداق ها فریب نخورد و جایگزینی غلط انجام ندهد، به این معنا که جای چیزی را که به دنبال آن است به غلط به چیز دیگری ندهد. قلب همیشه پاکی و حقیقت را می خواهد و همیشه تعالی را دوست دارد، ممکن است مصداق پاکی و حقیقت را به شکلی غلط به او معرفی کنیم.

به قلب نمی توان گفت آنچه را نفس امّاره ی من می خواهد بپذیر، اما می شود قلب را از صحنه ی زندگی بیرون کرد و نفس امّاره را جایگزین آن کرد. از طرفی آدم ها با قلبشان زندگی می کنند نه با عقلشان و لذا اگر قلب در صحنه نباشد، زندگی در صحنه نیست. به همین جهت پدرانی که خیلی جدی و منظم و حسابگر باشند در خانواده شان خیلی موفق نیستند، مگر این که در عین منظم بودن، با محبّت و مدارا کارها را جلو ببرند. اگر در کنار عقل و استدلال، قلب انسان ها در میان نباشد انسان ها نمی توانند زندگی کنند، خیلی زود دلمرده می شوند. در همین راستا اگر دین به مودّت کشیده نشود شور و نشاط در دین داران پیش نمی آید و اگر هم به سوی مودّت سیر کند باید این مودّت در مسیر صحیحی مدیریت شود تا قلب اغفال نگردد. همان طور که وقتی عشق های سرگردان را به جای

ص: ۷۲

عشق های حقیقی بگذاریم بعد از مدتی آثار منفی و سرخوردگی های انتهایی اش ما را آزار می دهد و احساس می کنیم در عشق شکست خورده ایم، اگر مودّت «فی القربی» را درست مدیریت نکنیم به آن نتیجه ی فوق العاده ارزشمندی که در پی دارد نمی رسیم.

در عشق های سرگردان انگیزش اصلی گرایش به یافتن محبوبی متعالی و بی نقص است ولی در مصداق آن اشتباه می شود. هر انسانی احساس می کند نیاز به دوست داشتنی عمیق و کامل و ناب دارد و جهت جواب گویی به آن می خواهد کسی یا چیزی را دوست داشته باشد که بتواند تمام وجودش را خرج آن کند، اما آن عشق و محبّت را خرج کسی یا چیزی می کند که مصداق واقعی آن محبّت ناب نیست و لذا چیزی نمی گذرد که دچار سرخوردگی می شود.

عشق هایی که مصداقش غلط باشد، موجب بی جواب ماندن میل به محبّت ورزی فطری می شود، در آن صورت جواب محبّت ورزی را درست نداده ایم. همان طور که گاهی ما جواب تشنگی مان را غلط می دهیم و به جای این که آب بخوریم، شربت می خوریم و تشنگی مان را بی جواب می گذاریم و خود را کلافه می کنیم بدون آن که بفهمیم علت این کلافگی چیست.

میل به محبّت ورزیدنِ ناب در هر انسانی هست اگر درست جوابش را ندهد، سرخورده می شود و احساس بی ثمری می کند. خدا محبّت را در جان ما گذاشته است تا ما را به عالی ترین شکلِ زندگی برساند ولی اگر آن محبّت را سرگردان کردیم و سعی نکردیم مصداق آن را درست

ص: ۷۳

انتخـاب کنیم، ابتـدا متوجه موضوع نمی شویم ولی بعـد از مـدتی احساس می کنیم هیـچ نتیجه ای نگرفته ایم در حالی که می توانستیم از طریق درست به کار بردن محبّت فطری نتایج فوق العاده ای به دست آوریم.

اگر محبّت به اهل البیت علیهم السـلام دارای نتیجه ی کمی بود خداوند آیه ی مربوطه را با این سبک و سیاق نمی آورد و این چنین تأکیـد نمی فرمود که مسـلمانان بایـد همه ی اجر رسـالت را بـا مودّت اهل البیت علیهم السـلام جواب دهنـد. مسـئله باید خیلی مهم باشد، زیرا مهم ترین مسئله برای بشر، هدایت بشر است و این مهم با ارسال پیامبر صلی الله علیه و آله محقق می شود و حال در راسـتای ارسال پیامبر صـلی الله علیه و آله و هدایت بشر می فرماید: نتیجه و ثمره ی این مهم ترین مسئله، با مودّت به اهـل البیت علیهم السـلام به بار می نشـیند و تأکیـد می فرمایـد که ای پیامبر بگو این رسالت بایـد به مودّت نزدیکان ختم بشود وگرنه نتیجه ی مطلوب نصیب شما نمی شود.

اگر دوست داشتن در انسان بمیرد

مودّت و دوست داشـتن را در جان ما گذاشتند تا محبوب مان را پیدا کنیم و به ثمره ای متعالی برسیم، در این راستا اولین ضرر بزرگ وقتی پیش می آیـد که بـا محبوب هـایی به سر ببریم که کمالاـت مطلوب مـا را در خود نداشـته باشـند و ما متوجه آن نباشـیم و عملاً از ثمره ی فراوانِ به سـربردن با محبوب واقعی محروم شویم. ضـرر دومِ پیدانکردن محبوب واقعی، سرخوردگی در محبّت و مودّت است که آسیب های فراوانی به بار

می آورد، زیرا در آن صورت دوست داشتن در انسان می میرد و وای اگر دوست داشتن در انسان بمیرد.

خداونـد به انسان یک عقل منطقی و اسـتدلالی داده است. این عقل باعث می شود که خـدا را پیدا کند. اگر عقل را درست به کار ببرد به وجود خـدا می رسد. ولی خدا علاوه بر عقل، یک دل هم به او داده است. همان که به ما عقل داد تا به وجود خدا پی بـبریم، یـک دل هم به مـا داده است که بتـوانیم به خـدا عشـق بـورزیم. از آن طرف دل برای عشـق ورزیـدن نیـاز دارد که صورت محبوب خود را در خیال خود متعین کنـد. تا آن محبت در حـدّ مفهوم انتزاعی نمانـد و با توجه به صورتی که حکایت از او دارد دل را متوجه او نمایـد. ممکن است هنوز این سؤال برای عزیزان باشـد که به چه دلیل عشق ورزیـدن به خدا، واسـطه می خواهـد؟ در این مرحله از بحث ممکن است عواطف و احساسـات بـا اصـل موضوع مخلوط شود و آن طور که لازم اسـت موضوع روشن نگردد و پایه های بحث محکم نگردد و اگر پایه ی این مباحث محکم نباشـد، مسئله ای که فوق عقل است، به نـام عشق و محبّت، تبـدیل می شود به مسئله ای که دون عقل است یعنی احساسات، در آن صورت نه تنها نتایـج لازمی را که می تـوان به دست آورد از دست می دهیم، بلکه ممکن است تحت عنوان محبّت به اهـل الـبیت علیهم السـلام به آفـاتی دچـار شویم که درنتیجه ی آن، چیزی که باید وسیله ی صعود ما باشد عامل سقوط ما گردد.

عرض شـد که ما یک عقل منطقی و اسـتدلالی داریم که باید از آن در جایش اسـتفاده کرد ولی نباید غفلت کنیم که خداوند استعداد دیگری هم

در ما نهاده است، که آن فوق عقل استدلالی است، آری عقلِ استدلالی ادعایش زیاد است و فکر می کند برای همه ی زندگی ما کافی است ولی ما نباید غفلت کنیم که استعداد بالاتری هم داریم، به قول حافظ:

عقل می گفت که دل منزل و مأوای من است

عشق خندیدکه یا جای تو یا جای من است

عشق نمی خواهد عقل را نفی کند، بلکه متذکر می شود که همیشه تو نمی توانی میدان دار باشی. عقل اگر خواست همه میدان زندگی را بگیرد، عشق روشن می کند که نمی تواند و برای بعضی از مراحل کم می آورد. به قول حافظ:

عاقلان

نقطه ی پرگار وجودند ولی

عشق

داند که در این دایره سرگردانند

اگر انسان جای عشق را در زندگی باز نکند و اگر این عشقی که خداوند در جان انسان گذاشته به صحنه ی زندگی نیاورد، احساس کمبود می کند.

برکات محبت به انسان های متعالی

هر چند عقل می تواند مصداق های محبّت را بشناسد ولی خودش به تنهایی کافی نیست که راه را تا آخر برود. اگر مصداق های واقعی محبّت ورزیدن را درست نیابیم و محبّت ورزیدن خود را سرگردان کنیم و دل را به مصداق درستِ محبّت راهنمایی نکنیم، عشق ورزیدن خود را ضایع کرده ایم و اینجاست که انسان دوست داشتن خود را گم می کند چون نمی فهمد چه چیز را و چه کس را باید دوست داشت.

ص: ۷۶

خداونـد به پیـامبرش صـلی الله علیه و آله فرمـود: «قُـلْ لا ـ أَسْـئَلُکَمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلاَّ ـ الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی»؛(۱) بـه مردم بگـو: اگر می خواهیـد جواب مناسب به رسالت من بدهیـد و دینـداری خود را از طریق رسالت من به انتها برسانیـد، بایـد آن دینـداری را در مسیر محبّت به نزدیکان من قرار دهید. در واقع از آیه برمی آید که اگر دینداری به محبّت نزدیکان پیامبر علیهم السلام کشیده نشود، به انتها نرسـیده است. این بـدین معنی است که مکتب محبّت باید مکتب ما بشود، ولی محبّت به انسان های متعالی! زیرا از یـک طرف انسـان هـای متعالی، نمایش جنبه ی متعالی وجود انسان ها هسـتند، و از طرف دیگر آیات کامل اسـماء حسـنای پروردگار و نمایش محبوب و معبود انسان هایند.

خداوند می فرماید این افراد خاص، انسانند ولی انسان های معصوم، از خانواده ی توحید نبوی هم هستند.(۲)

به این هـا بایـد مودّت پیـدا کنیـد، نـتیجه اش چه می شود؟ نتیجه اش این می شود که اولاً: مودّت و محبّت مـا سـرگردان نمی گردد، ثانیـاً: زنـدگی به ثمره ی لازمه ی خود دست می یابـد. چون بـدون مودّت به نزدیکان پیامبر صـلی الله علیه و آله اصـلاً هنوز میوه ی دینداری به دست نیامده است.

ما بایـد از طریق تـدبّر در آیات قرآن یقین پیدا کنیم که اهل البیت علیهم السـلام وجودات مقدس متعالی هسـتند، انسانی هایی که جز ظهور مشیت الهی در

۱- سوره ی شوری، آیه ی ۲۳.

۲- در زیارت جامعه وقتی به امامان سـلام می دهیم می گوییم: «السّـلامُ علیکم یا اَهلَ بَیتِ النُّبُوَه» سـلام بر شـما که خانواده ی نبوت هستیـد. التفات بفرماییـد؛ نمی گوییم شـما فرزنـدان پیامبر هستیـد، بلکه متوجه ایم که آن ها در منزل نبوت یعنی جایگاه ارتباط با عالم غیب قرار دارند.

صحنه ی شخصیت شان نیست و لذا خودشان در این رابطه می فرمایند: «اِنَّ قُلُوبَنا اَوْعِیهُ مَشِیتِ اللّه، فَاِذا شَاءَ شِئْنَا»؛(۱)

قلب های ما ظرف خواست و مشیت الهی است، هر وقت او چیزی را خواست، ما نیز همان را می خواهیم. وقتی در وصف رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «عَبْدُهُ» او بنده ی خداست، یعنی آن حضرت تمام ابعاد وجودی خود را تحت حکم معبودش قرار داده است لذا رکوعش ظهور نور عبودیت خداست، رکوع و سجود ایشان مثل رکوع و سجود ما نیست که نفسانیت ما آن را کدر کرده و انگیزه های دنیایی در آن وارد شده باشد و به همین جهت این رکوع ها آن رکوعی نیست که عبودیت محض حق از آن ظاهر شود و در همین رابطه به ما توصیه می کنند رکوع تان را به رکوع امام زمان عجل الله تعالی فرجه وصل کنید تا با نور رکوع آن عبد صالح، رکوع تان رکوع شود یا می فرمایند: اگر به زیارت ثامن الائمه علیه السلام رفتی به نیابت امام زمام عجل الله تعالی فرجه به زیارت برو تا از منظر جان مبارک آن حضرت زیارت کنی، ممکن است در ابتدای امر نتوانیم در عمل برای به کاربردن این توصیه کاری بکنیم و قلب خود را آنچنان به امام زمان عجل الله تعالی فرجه نزدیک کنیم که به نیابت آن حضرت زیارت کنیم، ولی وقتی اراده می کنیم که به نیت آن حضرت زیارت نماییم، همین اندازه هم موجب می شود تا اتصال بهتری بین قلب ما و امامان معصوم علیهم السلام واقع گردد و فردای قیامت نتایج آن برایمان معلوم می شود. گاهی در عبادت، شوریو حالی برای انسان پیش می آید، ولی چیزی نمی گذرد که آن شور می رود ولی دوباره در پیری ممکن است آن شور و

۱- سید حسین بروجردی، صراط مستقیم، ج ۳، ص ۳۷۴.

حال برگردد. گفت: «سر پیری جوان شدن عشق است» ممکن است در هنگام پیری هم همه ی آن حال برنگردد ولی بالأخره بعد از مرگ که همه ی عوامل غفلت مرتفع شد، آن حالات به عالی ترین شکل در جان ما ظاهر می شود و در آن عالم اراده ی اتصال به رکوع و سجود و زیارت ذوات مقدسه ی معصومین علیهم السلام کار خود را خواهد کرد.

نتایج محبّت به اهل البیت علیهم السلام در قیامت

محبّت واقعی اهل البیت علیهم السلام در این دنیا سراغ احدی نمی آید، اصل این محبّت در عالم قیامت ظاهر می شود، وقتی پرده عقب رفت آدم می بیند عجب من سال ها به دنبال ذره ای از این محبّت به ذُرّیه ی پاک پیامبر صلی الله علیه و آله بودم و حالا به دریایی از محبّت رسیدم. عمده آن است که بتوانیم آن خانواده را بشناسیم و محبّت خود را به طرف آن ها سوق دهیم.

در آن دنیا با برطرف شدن موانعِ محبّت ندا سر می دهی: ای مظاهر عبودیتِ خدا! من سال ها به دنبال این بودم که به سایه ی محبّت وجود مقدس شما متصل شوم ولی نان و آب و حواشی زندگی مانع می شد حالا که از آن ها فارغ شدم می بینم آن محبّتی که در دنیا به شما داشتم چقدر خوب نتیجه داد. از حضرت صادق علیه السلام هست که به یکی از یارانشان به نام عُقْبَه می فرمایند: خداوند درقیامت از بندگان اعمالشان را نمی پذیرد مگر بر آن مبنایی که شما شیعیان بر آن مبنا هستید، شما در حین احتضار واقعیت حرف های ما را می بینید و چشمتان روشن می شود. پس از آن که جناب عُقْبه سؤال می کند و اصرار می نماید چه چیزی را می بینیم

ص: ۷۹

می فرمایند: آن دو را می بینید. می پرسد آن دو کیستند؟ می فرمایند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام . سپس حضرت ادامه می دهند که «یا عُقْبَه لَنْ تَمُوتَ نَفْسٌ مُؤْمِنَهٌ اَبَدَاً حَتَّی تَراهُما» هیچ انسان مؤمنی نیست که بمیرد و آن دو را نبیند. آن دو بر آن مؤمن که رحلت کرده وارد می شوند، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله بالای سرش می نشیند و علی علیه السلام نزدیک پایش، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به او می گوید: ای ولی خدا! بشارت باد ترا! من رسول خدا هستم» من از آنچه در دنیا رها کردی برای تو بهترم. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله بلند می شوند و علی علیه السلام بر بالای سر او قرار می گیرند و به او می فرمایند: ای ولی خدا! بشارت باد ترا، من علی بن ابی طالب هستم که تو او را دوست داشتی، آیا مایلی نفعی به تو برسانم.(۱)

این که گفته اند هیچ لذّتی برای مؤمن به اندازه ی مرگ نیست، در همین رابطه است که انسان با پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام روبه رو می شود. لذّتی که در کنار ضریح آن ها با نازله ای از آن روبرو می شوید.

البته این برکات به شرطی است که در دنیا راه آن ها را در قلبمان به سوی آن عزیزان باز کرده باشیم. این که شنیده اید شفاعت ائمه ی معصومین علیهم السلام در آن دنیا غوغا می کند به جهت آن است که در این دنیا جهت جان خود را به سوی آن ها قرار داده ایم و نقطه نهایی کمال خود را آن ها می دانیم، إن شاءالله در آن دنیا این جهت گیری محقق می شود.

این که عرض می کنم آثار محبّت به ذوات مقدسه ی اهل البیت علیهم السلام فردا معلوم می شود، یک وعده ی ساده نیست یک قاعده ی اساسی در کار

۱- الکافی، ج ۳، ص ۱۲۸.

است، باید تلاش کرد به رکوع و سجود امام زمانمان عجل الله تعالی فرجه که رکوع و سجود محض است وصل شویم. در دعای ندبه می گوئید: «وَ اجْعَلْ صَلاتَنا بِهِ مَقْبُولَه» یعنی خدایا نماز ما را با وصل به نماز امام زمانمان قبول فرما، چون آن نماز قبول است و اتصال به نماز آن حضرت، با محبّت به این خاندان ممکن است و برای رسیدن به چنین نتایجی خداوند به ما می فرماید: جهت محبّت خود را به سوی این خانواده – که عبد محض هستند – بگردانید. کسانی که (به تعبیر زیارت جامعه کبیره) خودشان «اَلتّامّینَ فِی مَحَبَّةِ اللّه» هستند و تمام و کمال در محبّت پروردگار خود مستغرق اند.

جامعیت محبّت

این نکته را عنایت دارید که «محبّت سازمان روحی و روانی آدم را عوض می کند». برای روشن شدن این مسئله این تجربه را حتماً داشته اید که گاهی می خواهید نماز یا قرآن را با توجه و حضور بخوانید، ولی نمی توانید، اگر به معنی آن توجه کنید، حال و حضور می رود. اگر بخواهید به قلب مراجعه کنید و حال و حضور را به صحنه آورید، حجابی و خطوراتی می آید و به کلی از موضوع پرت می شوید، ولی وقتی محبّت به سراغ شما آید، همه ی این ها را با خود می آورد. مثلاً- وقتی به حرم حضرت ثامن الائمه علیه السلام مشرف می شوید و در محضر ایشان شروع می کنید به دعاخواندن، از آن جایی که آن حضرت امام رئوفی هستند، و به کوتاهی ها و نقص های ما نظر نمی کنند و ما را تحویل می گیرند، ملاحظه

می کنیـد در نماز و یا زیارت، حال و معنی و آداب و حضور تماماً یک جا حاصل شد و حتی نکاتی را هم که قبلًا در آن دعا متوجه نبودید متوجه می شوید. موضوع ورود به عالم محبّت چنین برکاتی دارد که انسان را به جامعیت می رساند. وقتی دعای کمیل را در محضـر وجود مقدس حضـرت ثامن الائمه علیه السـلام و در ذیل محبت به آن حضـرت می خوانید، چون در عشق جـامعیت هست، می بینیـد تمـام آنچه را که در تک تک فرازهای دعا می طلبیدیـد همه یک جا برایتان حاصل شـد. در حالت عادی وقتی به آداب نظر کنی، فکر و تأمل در معانی از دست می رود، وقتی به معانی دقت کنیم، حال و شور و عشق می رود، ولی این مشـکل با کیمیای محبّت به ذوات مقدس اهل البیت علیهم السلام حل می شود و در زیر سایه ی محبّت به این خاندان جهت جان انسان به کمالی می رسد که عبودیت او کامل می گردد. به گفته ی شـهید مطهری«رحمه الله علیه» در کتاب جاذبه و دافعه ی علی علیه السـلام «عشق؛ محدودیت انسان را می شـکند و ترسویی و بخل و حسادت و بدخواهی و کبر را از بین می برد» یعنی:

هر

که را جامه ز عشقی چاک شد

او

ز حرص و عیب، کلی پاک شد

انسان در حالت عادی می خواهد حسود نباشد، متوجه می شود متکبر است و عُجْب به سـراغش آمد، شیطان گاهی می گوید: بگـذار یک نماز حسابی به او بـدهیم تا گرفتار عُجب شود، گاهی وسوسه می کند و نمی گذارد ما حضور قلب داشـته باشـیم، ولی گاهی وسوسه نمی کنـد، انسان می بینـد چه نماز خوبی خواند! حالا این عُجب از آن عدم حضور خطرناک تر است. امام صادق علیه السلام می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ عَلِمَ أَنَّ الذَّنْبَ خَيْرٌ

لِلْمُؤْمِنِ مِنَ الْعُجْبِ وَ لَوْ لَا ذَلِکَ مَا ابْتُلِيَ مُؤْمِنٌ بِذَنْبٍ أَبَدا»؛(۱) خداونـد می داند که گناه برای مؤمن بهتر از عُجب و خودبینی است و اگر چنان نبود هیچ مؤمنی گرفتار گناه نمی شد.

محبت به اولیاء الهی؛ آثاری از لطف خدا

وقتی محبّت به میان نباشد نه تنهاآن جامعیتی را که ما در عباداتِ خود طلب می کنیم به دست نمی آید حتی اگر حال خوشـی آمـد، به جـای تواضعِ بیشتر عُجب و خودبینی را به همراه دارد. در همین رابطه مولوی می گویـد که انسان در اثر عشق به کلی از هر حرص و عیب پاک می شود و این از طریق جذبه ای که خداوند در جان ما قرار داده تا به مظاهر جامع اسـماء الهی عشق بـورزیم، عملی می شـود که در واقـع آثـاری از محبّت خداونـد است به بنـده اش که چنین راهی را در جلو او می گـذارد. هر انـدازه جـذبه و محبّت به امامان معصوم علیهم السـلام شدیدتر شود، مشـکل ها در مسـیر بند گی سـریع تر برطرف می گردد و فاصله ها به شدت کاهش می یابد و منازلی را که انسان باید طی کند تا به منزل محبوب برسد راحت تر طی می کند. گفت:

حافظا

گر مدد از بخت بلندت باشد

صید

آن شاهد مطبوع شمایل باشی

انسان در مسیر محبّت به اهل البیت علیهم السلام صید شاهدی می شود که حقیقتاً مطلوب و مطبوع جان اوست تا آن جا که از همه ی پلیدی ها متنفر می گردد. ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند: «لَوِ اجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَی

۱- بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۲۳۵.

حُبِّ عَلِيِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ لَمَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ النَّار»؛(۱) اگر مردم بعد از نبی صلی الله علیه و آله بر حبّ علی بن ابی طالب علیه السلام اجتماع می کردند هرگز خداوند آتش را خلق نمی کرد.

وقتی خداوند وجود مقدس حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را این گونه معرفی می کند که: «عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ» خبر از آن می دهد که بندگی او را خداوند تصدیق کرده و او مظهر عبودیت خداوند است و هرکس خواست راه بندگی را بیاموزد و به معبود خود برسد، باید به او نظر کند. یک «عَبْدُهُ» ما می گوییم و یک «عَبدُهُ» هم خدا می گوید، به قول خواجه عبدالله انصاری: «الهی اگر یک بار گویی بنده ی من، از عرش بگذرد خنده ی من». حالا خدا به پیامبر گفته است: او عَبد پروردگارش است، این یک چیز عظیمی است. عالی ترین قله ای که انسان به آن نایل می شود همین است و پیمودن این راه برای ما، نظرکردن به بنده های واقعی خداوند است، حال هر چیزی که عبودیت من را در من رشد ندهد مرا از مقصد اصلی خود باز داشته و یکی از ابزارهای شیطان است، شیطان اگر نتوانست انسان را از دینداری منصرف کند از وادی محبّت به اولیاء الهی محرومش می کند و نمی گذارد وارد وادی محبّت شود، در نتیجه اگر از حسادت آزاد شویم تلاش می کند گرفتار کبر گردیم و الی آخر، ولی در کوره ی عشقِ به انسان های معصوم علیهم السلام که خودشان در جامعیت بندگی قرار دارند همه ی عیب ها به کلی پاک می شود. زیرا عشق جامعیت می آورد، انسان در آن وادی متوجه می شود چقدر خوب از دست تکبر و حسد و سایر

۱- احتجاج- ترجمه غفاری مازندرانی، ج ۱، ص ۱۵۴.

رذائلش خلاص می شود، اصلاً خودی برایش نمی ماند تا بخواهد به آن نظر کند و گرفتار کثرت معبود شود، وارد وادی محبّت شده و هرکس وارد چنین جمعی شد اهل محبّت به خداوند است که قرآن در موردشان می فرماید: و کسانی که ایمان آورده اند به خدا محبّت بیشتری دارند.(۱)

راه های نظر به خداوند

آنچه که بنده با توجه به آیه ی مورد بحث در سوره ی شوری بر آن تأکید دارم این است که «نه عشق به غیر خدا عشق است، و نه عشق خدا بی واسطه ممکن است» عشق به غیر خدا مثل عشق انسان ها به همدیگر را «شهوت حیوانی» می گویند که از حوزه ی عشق بیرون است و در وصف آن گفته اند:

عشقی

که نه عشق جاودانی است

بازیچه ی

شهوت جوانی است

یک نوع دیگر عشق هست که به آن «عشق مجازی» می گویند، مثل محبّت به اهل البیت علیهم السلام، یک عشق دیگر هم هست که به آن «عشق حقیقی» می گویند که آن عشق و محبّت به خداست که مقصد و مقصود همه ی محبّت ها و عشق ها این عشق و محبّت است. و این که گفته اند «اَلْمَجازُ قَنْطَرَهُ الْحَقیقَه» عشق مجازی پل و وسیله ی رسیدن به عشق حقیقی است، به این معنی است که عشق به اهل البیت علیهم السلام که آینه ی نمایش کامل صفات علیای حق اند، وسیله ی رسیدن به عشق حقیقی است. و حرف این است که عشق به خدا منهای عشق به انسان های معصوم، در واقعیت عملی

۱- سوره ی بقره، آیه ی ۱۶۵.

نیست و بیشتر جنبه ی انتزاعی دارد تـا جنبه ی قلبی به همین جهت از حضـرت باقر علیه السـلام هست که «مَنْ سَرَّهُ أَنْ لَا یَکُونَ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ اللَّهِ حِجَابٌ حَتَّی یَنْظُرَ إِلَی اللَّهِ وَ یَنْظُرَ اللَّهُ إِلَیْهِ فَلْیَتَوَالَ آلَ مُحَمَّدٍ وَ یَتَبَرَّأْ مِنْ عَدُوِّهِمْ وَ یَأْتَمَّ بِالْإِمَامِ مِنْهُمْ فَإِنَّهُ إِذَا کَانَ کَذَلِکَ نَظَرَ اللَّهُ إِلَیْهِ وَ نَظَرَ إِلَی اللَّه»(۱) هرکه می خواهـد که بین او و خدا حجابی نباشد تا خدا را بیند و خداوند او را مشاهده کند باید آل محمّد علیهم السـلام را دوست بدارد و از دشـمنانشان بیزار باشد، اگر در چنین شـرایطی قرار گرفت خداوند به او نظر می کند و او نیز به خدا می نگرد.

چنـانچه ملاحظه می فرماییـد در روایت فوق حضـرت باقر علیه السـلام؛ راهِ عملی نظرکردن به خداونـد و لقاء الهی را نشان می دهند تا گرفتار بی راهه ها نگردیم.

ممکن است ابتدا علت و نقش و تأثیر محبّت به ائمه ی معصومین علیهم السلام برای عزیزان روشن نباشد ولی تأکیدات بسیاری که از طریق قرآن و روایاتی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره ی این محبّت آمده نشان می دهد که اگر ما به جایی نرسیده ایم به جهت آن است که در طریـق آن محبّت موفق نبوده ایم و علت این که وارد طریق محبّت نشـده ایم این است که راه را غلـط طی کرده ایم و ندانسته ایم بایـد برای رسـیدن به محبّت الهی، محبّت به اهـل البیت علیهم السـلام را در جـان خود شعله ور کنیم و برای شـروع به این محبّت، ابتـدا بایـد به مقـام خاصـی که آن ها دارنـد بایـد معرفت پیـدا کرد. محبّت به خـدا آرزوی همه ی انسان هاست عمده آن است که بدانیم راه رسیدن به چنین

۱- بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۸۱.

محبّتی بدون عشق به پاکان یعنی امامان معصوم علیهم السلام ممکن نیست. به گفته ی مولوی:

عشق

پاکان در میان جان نشان

جان

مده الا به مهر دل خوشان

فکر در مورد خدا واسطه نمی خواهد، عقلِ ما کافی است برای این که متوجه وجود خدا شویم، ولی نه معنی و مفهوم خدا، آن خدای نقش آفرین و اثر گذار است و نه معنی و مفهوم عشق، آن عشقِ دارای سوز و شور است. مفهوم عشق، معنی و مفهوم آن است و نه خود آن، همان طور که معنی و مفهوم تری آب، معنی و مفهوم تری است و نه خودِ تری. شما تا به آب وصل نشوید «تر» نشده اید. فکر آب، فکر است، فکر که «تر» نیست، فکر آتش که نمی سوزاند، فکر عشق، فکر است نه عشق. از همین جا ممکن است غفلت کنیم و فکر شود می توان با مفهومِ انتزاعی عشقِ به خدا، به عشق به خدا دست یافت و تصور کنیم برای رسیدن به آن عشق، نیازی به مودّت و محبّت به اهل البیت علیهم السلام نداریم. در حالی که با حلوا، حلواگفتن که دهن شیرین نمی شود، به شوق عشق، با مفهوم عشق به سر می بریم، خود عشق کو؟ گفت:

چو گویدمرغ جان یاهو،بگویدفاخته کوکو؟

بگوید چون نبردی بو، نصیبت انتظار آمد

نیاز عشق به مصداق

وقتی متوجه شدیم معنی عشق، عشق نیست. همان طور که معنی آب، تری نیست بلکه معنا و مفهوم است، روشن می شود که «عشق فقط در موطن عالم خیال و با اتحاد صُوَر خیالیه از معشوق محقق می شود و

مصـداق پیـدا می کند» شـما به معنی خدا نمی توانید عشق بورزید. چون معنی خدا یک مفهوم ذهنی و انتزاعی است. برای دل دادن به خـدا نیـاز به مظهر کمـال و محل تجلی صـفات عالیه ای داریم که اصل آن مظاهر را مطلوب خود می دانیم. به عبارت دیگر در دلـدادگی نیاز هست که کمال مورد نظر را در صُوَر خیالیه ی خود تصور کنیم تا عشق و محبّت در حـدّ مفهوم عشـق متوقـف نشـود، بلکه متعلَّق واقعی و وجـودی داشـته باشـد. زیرا عشـق بـدون مصـداق و صورت، محقق نمی شود، حـال یـا آن صورت الهی است و اشـاره به حقـایق عالیه دارد و یا غیر الهی و دنیایی است و اشاره به معانی وَهمی دارد. ولی در هر صورت عشق مصـداقی می خواهـد که نفس انسان بتوانـد در خیال خود با آن اُنس بگیرد، با معنا و مفهوم که نمی شود چنین اُنسـی را برقرار کرد، آری می توان به معنـا و مفهومِ خوبی و زیبـایی فکر کرد ولی نمی توان بـا آن عشق ورزی کرد و دل به آن سپرد، چون آن مفهوم زیبـایی است و نه خودِ زیبـایی، به همین جهت هم بزرگان این راه گفته انـد: «تا کسـی خیالش را ادب نکنـد، هرگز به مرحله ی عشق نمی رسد» یا به گفته ی مولوی:

آدمی

را فربهی هست از خیال

گر

خیالاتش بود صاحب جمال

آدم به وسیله ی خیال در نشاط و فربهی قرار می گیرد، آن هم در صورتی که صورت های خیالیه جلوه ی حقایق ربانی باشد. اساساً تا صورت خیالیه به صحنه ی نفس انسان نیاید انسان وارد عمل نخواهد شد، منشأ عمل؛ صورت خیالیه ی آن عمل است. مثلاً می خواهید نصف شب، قبل از اذان صبح جهت اداء نماز شب بلند شوید. پیش خود می گویید خوب

است بلنـد شوم عبادت کنم، ولی صـرف این که پذیرفته اید آن کار خوب است اقدام به آن نمی کنید، اما اگر بتوانید صورت خیـالیه ا ی منـاسب آن عمل را در خود ایجاد کنیـد، اقـدام به عمل می نماییـد. مثل این که تصور کنیـد هم اکنون در این نیمه شب اسـتاد مورد علاقه ی شـما در حال عبادت با خـدای خود است، آن صورت خیالیه عامل تحریک شـما جهت انجام آن امر می گردد. اقدام به عمل به جهت صورت خیالیه ی نورانیه ای بود که در نفس شـما ایجاد شد وگرنه هر روز تصمیم می گیرید که نصف شب جهت عبادت بیدار شوید ولی موفق نمی شوید. به قول مولوی:

هیچ

نامی بی حقیقت

دیده ای

یا

ز گاف و لامِ گُل، گُل چیده ای

اسم

خواندی، رو مسمی را بجو

مه

به بالا دان نه اندر آب جو

تا

قیامت گر کسی مِیّ، مِیّ کند

تا

ننوشد باده، مستی کی کند؟

نام

فروردین نیارد گل به باغ

شب

نگردد روشن از نام چراغ

صورت خیالیه ی آنچه مطلوب ما است عامل تحریک نفس جهت رسیدن به آن مطلوب می شود و انسان دست به عمل می زند تا با مطلوب خود اُنس بگیرد. تأثیر صورت خیالیه بستگی به شدت و ضعف آن دارد مثلًا یادتان بیاید که مرحوم آیت الله قاضی به مرحوم علامه سیدمحمد حسین طباطبایی«رحمه الله علیهما» فرمودند: «دنیا می خواهی نماز شب، آخرت می خواهی نماز شب» این جمله تصوری از سعادت دنیا و آخرت در شما ایجاد می کند و برای رسیدن به سعادت دنیا و آخرت، منجر به عمل می شود. با این که قبلاً ـ هم از نتایج نماز شب مطلع بودید ولی تصور برخورد مرحوم قاضی«رحمه الله علیه» با علامه طباطبائی«رحمه الله علیه» و چنین گفتاری

منجر به اقدام به عمل شد، وقتی این بر خورد به ذهن شما آمد راحت تر موفق به انجام نماز شب می شوید.

تفاوت خیالات وَهمی با خیالات آسمانی

صورت خیالیه، صورتی است که انسان می تواند با آن مؤانست داشته باشد و با آن زندگی کند و آن را آینه ی مطلوب و محبوب خود قرار دهد، حال اگر آن صورت، زمینی باشد حرکت انسان به سوی وَهمیاتِ غیر واقعی است و در نهایت موجب پوچی و هلاکت است؛(۱) و اگر آن صورتِ خیالی، آسمانی باشد موجب اُنس قلبی با حقایق معنوی می شود.

ریشه ی خیالات گاهی مربوط به دنیا است و تصوراتی که ما از دنیا در درون خود ایجاد می کنیم و گاهی ریشه و منشأ آن ها توجه نفس به حقایق عالیه است. هنر انسان آن است که مواظب باشد خیالات پست وارد زندگی او نشود و دستورات پیامبران خدا در راستای همین امر است، زیرا تا وقتی ذهن انسان از تصورات وَهمی پاک نباشد استعداد اُنس با حقایق معنوی و تجلی صُوَر آن حقایق در خیالات انسان پیش نمی آید. حرف اهل البیت علیهم السلام به ما این است که اگر خواستید محبّت ما به قلبتان بیاید، اول باید در دنیا ورع داشته باشید، دنیا را باید زیر پایتان بگذارید تا قلب آماده شود و صورت های عالیه در آن تجلی کند و انسان را به سوی منشأ خود به حرکت در آورد. مشهور است که مجنون سال ها دنبال لیلی بود، و با

۱- در مورد وَهمیات و بی ثمری آن به نوشتار «نگاه و حجاب» از همین نویسنده رجوع فرمائید.

صورت خیالی لیلی عشق بازی می کرد، صورتی را در خیال خود از لیلی ساخته بود که لیلی خارجی در آن حدّ نبود، لیلی در آخر عمرِ مجنون، به سراغش آمد، مجنون دید آن لیلی که او در خیال خود دارد و با آن زندگی می کند خیلی بهتر از این لیلی است که در بیرون است، عذر او را خواست و گفت: من لیلی خودم را دارم و سال هاست با آن مأنوس هستم، وجود تو مانعی بین من و او خواهد شد. مجنون لیلای خودش را آرام آرام در موطن خیالش ساخته و با آن زندگی می کرد. لیلی بیرونی در ابتدای امر وسیله ای بود تا مجنون بتواند لیلی خود را پیدا کند و از طریق صورتی که در خیال خود دارد با معانی مطلوب خود مأنوس باشد.

وقتی شما یکٔ فرش می خرید و آن را در اتاقتان پهن می کنید، یکٔ رضایت درونی در خیالتان ایجاد می شود که مربوط به تصویری است که آن فرش در ذهن و خیال شما ایجاد کرد، تصوری از طریق آن فرش در شما ایجاد شد که برایتان آرامش بخش است. در واقع آنچه نشاط آور بود صورت خیالیه ی فرش بود که حالا ـ هر کس به منزل ما بیاید می گوید: چه فرش زیبایی و ما از طریق آن آبرو می گیریم، به همین جهت اگر این فرش بسوزد مثل این است که دل ما دارد می سوزد، چون واقعاً آن فرشی که در درون دل ما بود سوخت.

در روایت داریم که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: وقتی انسان در حال احتضار است، «مال»، «فرزند» و «عمل» او در برابرش مجسم می شوند او در آن حال به فرزندش می گوید: تو چه کار برای من می توانی بکنی؟ - حالا ـ ممکن است فرزندش در آمریکا باشد- می گوید: من تو را به قبرت

می رسانم و در آن دفن می کنم. این جواب، جواب همان حقیقت خیالیه ی فرزند است که این آقا در طول زندگی با آن اُنس داشت و فعلاً ـ جسم آن فرزند در آمریکاست ولی آن صورت خیالیه که منشأ همه ی کارها و اراده های این آقا بود و همیشه هم با او بود صورت خیالیه ی فرزند است که در حین احتضار در منظر او آمد. در همان روایت داریم: «فَیَلْتَفِتُ إِلَی مَالِهِ»؛(۱) در آن حال به مالش نظر می کند و می گوید: من نسبت به تو حریص بودم، حالا تو برای من چه کار می کنی، «فَمَا لِی عِنْدَکَ؟» فیقول: «خُذْ مِنِّی کَفَنَکَ»؛ می گوید: کفن خودت را از من بگیر. عنایت دارید که آن مالی که حرف می زند همان صورت خیالیه ی مال است و اگر دقت کنیم همین حالا هم با ما حرف می زند، مثل همان فرش. فرش را که خریدید، آن بُعدی از آن که با شما حرف زد صورت خیالیه اش بود که در درون شما القاء می کرد که من به شما آبرو می دهم و از این قبیل حرف ها. پشم ها و نخ ها که حرف نمی زنند! چه عاملی شما را روانه ی بازار کرد تا فرش بخرید؟ جز همان صورت خیالیه؟ حالا هم که آن را خریدید، آن صورت خیالیه با حضوری شدیدتر وارد ذهن و اندیشه شما شد و جزء مال و دارایی شما به حساب آمد، این همان مالی است که با شما حرف می زند.

جایگاه حضور حضرت جبرائیل علیه السلام

البته التفات دارید که این خیالی که مورد بحث ما است غیر از خیالاتی است که در بحث های اخلاقی مطرح می شود، این خیال به عنوان بُعدی از

۱- الکافی، ج ۳، ص ۲۳۱.

ابعاد وجودی انسان در مباحث فلسفی و عرفانی مورد بررسی قرار می گیرد.(۱) که به قول فارابی پیامبران عظمتشان به آن است که خیال تیزپرواز دارند و از طریق خیالِ پاکی که دارند سریعاً به حقایق عالیه منتقل می شوند. محل ظهور حضرت جبرائیل علیه السلام از عالم قدس در موطن خیال حضرت محمد صلی الله علیه و آله است، چون عالم خیال، عالمی است بلند مرتبه و وسیع تر از عالم ماده و با درجه ی وجودی شدیدتر از این عالم، خداوند حقیقت وَحی را در قلب مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله القاء می کند و همان حقیقت در موطنِ خیال پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، به صورت حضرت جبرائیل علیه السلام صورت پیدا می کند. همین که این صورت در جان پیامبر صلی الله علیه و آله تجلی کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله نه تنها قرآن را با قلب می فهمند، بلکه در حقیقت جبرائیلی آن را می بینند و نیز با گوش خود می شنوند، صورت وَحی در موطن خیال، وجود مقدس جبرئیل علیه السلام است، به طوری که در آن حال جبرائیل علیه السلام تمام موطن خیال پیامبر صلی الله علیه و آله را اشغال کرده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله در رابطه با رؤیت حضرت جبرائیل علیه السلام در عالم مثال مطلق یا عالم خیال می فرمایند: «رأی جبرئیل علیه السلام فی السدره و له ستمائه جناح»؛(۲)جبرئیل علیه السلام را در مقام سدره المنتهی دیدیم در حالی که ششصد بال داشت. در آن حال گوش پیامبر صلی الله علیه و آله هم صوت قرآن را از عالم خیال از طریق قوه ی شنوایی می شنود، ولی نه این که در عالم ماده کسی قرآن بخواند و پیامبر صلی الله علیه و آله بشنوند، آن صورت در

۱- در مورد خیال به عنوان بُعدی از ابعاد وجودی انسان و تفاوت آن با قوه ی خیال، می توانید به کتاب «ادب خیال و عقل و قلب» از همین مؤلف رجوع فرمائید.

۲- شرح فصوص(قیصری)، مقدمه ی قیصری، ص ۹۸.

عالم خیال منفصل ایجاد می شود و در موطن قوه ی شنوایی به صورت صوت تجلی می کند و در قلبِ آن حضرت به صورت معانی وجودی و حضوری تجلی می یابد. قلب مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله حقیقت قرآن را حس می کنند، منتها حس قلبی. این طور نیست که مفهوم قرآن به پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده باشد، خودِ حقیقت قرآن به پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده است. این قرآن، آن قرآنی است که جان پیامبر صلی الله علیه و آله را به نشاط آورده است، صِرف مفهوم که نشاط آور نیست. معانی که در این جا مورد نظر ماست غیر از معانی مفهومی و ذهنی است. به عنوان مثال شما وقتی که خوشحال می شوید سراسر وجود شما خوشحال است ولی وقتی فکر خوشحالی می کنید، فکر خوشحالی، خوشحالی آور نیست و مثل وجودِ خوشحالی تمام جان شما را در بر نمی گیرد.

عشق و محبّت از طریق وجود و حضور معانی در انسان ایجاد می شود و نه از طریق مفهوم آن معانی. به همین جهت هم تمام وجود انسان را اشغال می کند، عمده آن است که با این مقدمات طولانی روشن شده باشد که منشأ عشق و مودّت در خیال است و خیال باید بتواند صورتی از معانی عالیه را پیدا کند تا از آن طریق با معانی عالیه مأنوس باشد و به آن ها عشق بورزد.

فارابی می گوید: پیامبران از طریق تزکیه ی طولانی و از آن جهت که خداوند می خواهد جهت هدایت انسان ها پیامبری را ارسال کند، یک خیال تیزپروازی را به آن پیامبر می دهد تا با عالم خیال مرتبط شود، آن وقت با آن خیالِ بسیار متعالی می توانند وَحی را در همه ی ابعاد آن دریافت کنند.

ص: ۹۴

پیـامبران برای دریـافت وحی لازم نیست فکر بکننـد. حوزه ی فکر در مفـاهیم است، مثـل کـاری که فیلسوفـان انجام می دهند نیست. پیـامبران وجودشان را از هر قیـدی و هر درکِ مفهومی آزاد می کننـد و با نفس ناطقه یا همان قلب که به وسـعت تمام هستی است، در صـحنه ی عالم حاضـر می شونـد. در نتیجه به مـدد الهی تمام وجودشان در درک شـهودی و وصل به واقعیت قرار می گیرد و شور و نشـاطی خـاص در جان آن ها شـعله ور می گردد. این غیر از آن حالتی است که با فکرکردن پیش می آیـد، اتصال وجودی با حقایق حالتی است که خیال انسان را شدیـداً تحت تأثیر خود قرار می دهـد و متناسب آن صورت های نورانی و معنوی در آن تجلی می کند.(۱)

در مورد سایر انسان ها و نیاز آن ها به داشتن یک محبّت و مودّت متعالی لازم است که صورت کاملی از انسانیت را در موطن خیال خود داشـته باشـند، تا اولاً: محبّت آن ها وَهمی نباشـد، ثانیاً: صـرفاً با مفهوم معانی عالیه مرتبط نباشـند و بی عشق بمانند. چون اگر محبوب انسـان هر چنـد هم که متعـالی باشـد نتوانـد از طریق عـالم خیال با او مرتبط شود آن محبوب به واقع محبوب نیست، چـون عشق آفرین نیست و دلـدادگی به او ممکن نمی گردد. انسـان کامـل یـا واسـطه ی فیض الهی در عینی که دارای مقام فوق عالم مثال و عالم خیال است و مقامش، مقام «اَوّلُ مَا خَلَقَ اللّه» است،

۱- بر همیـن اسـاس در سـفر معراجی کـه رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله داشـتند در منظر خـود دوازده نـور عرشـی ملاـحظه فرمودند که صورت مثالی ذوات مقدسه ی ائمه ی اطهار علیهم السلام بود.(بحارالأنوار، ج ۲۶، ص ۲۳۷)

می توانـد در مرتبه ی عالم خیالِ انسان ها تجلی کنـد و جـذبه ی لازم بین انسان ها و او برقرار گردد و این به شـرطی است که مصداق های بیرونی آن مقام را بشناسـیم تا پس از معرفت به آن ها و با توجه به این که آن ذوات مقدسه دارای حقیقت نوری هستند، محبّتی که پس از معرفت به مقام نوری آن ها در موطن خیال محبین شان تجلی می کند یک محبّت وَهمی نباشد بلکه محبّتی وجودی و واقعی باشد و موجب تغذیه ی جان محبین آن ها گردد و یک نحوه سنخیت بین مُحب و محبوب تحقق یابد.

وجود خارجی امامان معصوم علیهم السلام متذکر انتقال به حقیقت نوری آن ها می شود(۱)

که وقتی در موطن خیال با آن حقیقت نوری مرتبط شـدیم محبّت حقیقی شـروع می شود و صـحنه هایی را پدید می آورد که عشق و پاک بازی اصـحاب امام حسین علیه السلام در کربلا یک نمونه از آن بود، همه ی این ها به جهت آن بود که محبوب آن هـا؛ اولاً: انسـانی بود که می توانسـتند بـا او مرتبـط شونـد و صورتی خیـالی از کمالات او در جان خود بیابنـد. ثانیاً: انسان کـاملی بود که جهت متعالی و آرمانی انسان را متـذکر می شـد، که همان صورت خلیفه اللهی انسان باشـد. این ها همه خبر از آن می دهد که

۱- در مورد انتقـال از ظاهر به باطن می توانیـد حرکات و سـکنات افراد را در نظر بگیریـد که چگونه می توان فهمیـد آن فرد، انسانی عاقل یا حکیم است و یا فردی است که در درونش بی تفاوتی جریان دارد و یا عشق و شوق حکومت می کند. به گفته ی مولوی: لطف شاهنشاه جان بی وطن چون اثر کردست اندر گُل تن؟ لطف عقل خوش نهاد خوش نسب چون همه تن را در آرد در ادب عشق شِنگ بی قرار بی سکون چون در آرد کل تن را در جنون؟

مسیر زندگی هرکس باید به عشقی ختم شود که آن عشق، عشق به انسان کامل باشد.

این که شـما در زیارت عزیز آل یاسین به امام زمانتان می گویید: «السَّلامُ عَلَیْکَ حِینَ تَقُومُ، السَّلامُ عَلَیْکَ حِینَ تَقْعُدُ»؛ سلام بر ایستادن و نشستن شما، سلام بر قیام و نماز شما. بر تمام ابعاد وجود انسانی متعالی که مظهر کامل حضرت حق است، در جلوه ای که قابل مؤانست است دارید می گوئید: «السَّلامُ عَلَیْکَ یَا حُجَّةَ اللَّهِ وَ دَلِیلَ إِرَادَتِهِ»؛ سلام بر شما ای حجت خدا و نمایش اراده ی او. این کلمات یک نوع معاشقه و مؤانست با حضرت امام زمان عجل الله تعالی فرجه است و یک نوع جهت دادن به محبّتی است که جان هر انسانی نیاز به آن دارد. آری پس حرف این بود که «نه عشق به غیر خدا، عشق است، و نه عشق به خدا بدون واسطه، ممکن و دست یافتنی است». براساس چنین فرهنگی است که در زیارت امامان معصوم علیهم السلام عرضه می داری؛ «اللَّهُمَّ إِنِّی أَتَقَرَّبُ إِلَیْکَ بِحُبِّهِمْ وَ بِوَلَایَتِهِمْ أَتَوَلَّی آخِرَهُمْ بِمَا تَوَلَّیْتُ بِهِ أَوَّلَهُمْ...»؛(۱) خدایا! از طریق محبت و ولایت به آن ها به تو تقرب می جویم و ارادت می ورزم به آخرین آن ها کما این که به اولین آن ها ارادت دارم.

شرط تحقق عشق واقعی

عشقِ انتزاعی و مفهومی، همان فکر و معنی عشق است نه خود عشق، عشق به حق بی واسطه نمی شود و آن واسطه هم باید الهی باشد وگرنه

۱- مفاتیح الجنان، زیارت امام رضا علیه السلام .

انسـان گرفتـار عشق سـر گردان و وَهمی می شود. به همین جهت بایـد گفت: اگر انسـان معصومی در عالم نباشـد، عشق واقعی لگـدمال می شود. ما از نظر ساختار وجودی و سـرشتی که داریم نمی توانیم به انسان های محـدود عشق بورزیم. البته عصـمتِ وجود مقدس ائمه ی معصوم علیهم السـلام طوری است که آن ها کسـی را به خود مشـغول نمی کنند بلکه در تمام حرکات و گفتار نمایش حق انـد و عملاً ما از طریق واسـطه هایی که خداوند فرموده به آن ها مودّت بورزید، از طریق محبّت و مودّت به آن ها به محبّت و مودّت به حق نائل می شویم تا شور واقعی که بایـد در زنـدگی باشـد صورت فعلیت به خود بگیرد و هـدف زندگی فراموش نشود هدفی که حافظ در باره اش گفت:

عاشق شو ارنه، روزی کار جهان سرآید

ناخوانده نقش مقصود در کارگاه هستی

می گویـد اگر دلـت را حرکـت نـدهی و فقـط بـا فکر و یـا بـه جهـت ترس از آتش و یـا طمـع بهشت زنـدگی دینی کنی، آن دینـداری شور نـدارد و نمی توانی خودِ مادون خود را در آن ذوب کنی و به آن خودِ برتری که مقصـد اصـلی زنـدگی زمینی است، دست یابی. اگر آن عشق پیدا نشود اصـلاً نمی فهمی چرا روی زمین آمده ای. همین طور که گاهی برای بعضـی ها این سؤال پیش آمـده که چرا خـدا ما را خلق کرد؟ ملاحظه کنیـد که وقتی انسان به مقصـد حقیقی نرسـد، کل زندگی اش برایش زیر سؤال می رود. حالا اگر کسـی به محبّت حقیقی نرسد، کل زندگی برایش بی معنی می شود. این است که باید متوجه بود همه ی انسان ها بدون استثناء در زندگی احتیاج به یک نمونه ها ی اعلائی دارند که در انسانیت در اوج

کمال باشند و هرکدام کمال نهایی انسان را در موقعیت های مختلف بنمایانند، این نیاز را عقل هم تأیید می کند. بالأخره انسان می خواهد بداند بهترین نحوه ی بودن برایش چگونه است که باید به آن برسد و جهت شخصیت، نحوه ی زندگی، تفکر، ایمان و حدود و کیفیات صفاتش را با آن نمونه های اعلا بررسی کند. انسان می خواهد بداند چقدر باید به فرزندش محبّت بورزد، چقدر باید غذا بخورد و چقدر باید بخوابد؟ آیا ممکن است این مطالب را انسان نیاز داشته باشد و خداوندِ حکیم آن را بی جواب گذارده باشد؟ خداوند با وجود پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام که به انسان معرفی کرده، این نیازها را جواب داده است، پس بدیهی است که انسان برای این که به سؤالات اساسی در زندگی جواب دهد باید یک نمونه ی اعلا در مدّ نظر خود داشته باشد که با توجه به آن، موقعیت خود را بررسی کند.

نیاز انسان ها به نمونه های عالی تربیتی

وقتی می گوییم انسان باید تربیت شود با این سؤال روبرو می شویم که چگونه باید تربیت شود؟ همه می خواهند تربیت بشوند، مگر تمام دنیا هم اکنون نمی گویند ما می خواهیم تربیت بشویم، ولی چون قهرمانان خود را درست انتخاب نکرده اند عکس آن چه می جویند، می یابند؟ وقتی این مسئله مطرح می شود که ما باید تکامل پیدا کنیم، این سؤال پیش می آید که در چه راهی؟ آیا اگر مدارج عالی دانشگاهی را طی کنیم یا قهرمان المپیک بشویم، کامل شده ایم و در راه تکامل خود قدم گذاشته ایم؟

ملاحظه می فرمایید به راحتی نمی توان جواب اطمینان بخشی به این سؤال داد. پس مسلّم خداوند چنین نیازی را بی جواب نمی گذارد و انسان های کاملی را که شخصیت آن ها متذکر مقصد حقیقی انسان باشد در منظر او قرار می دهد، زیرا شریعت به عنوان تئوری هدایت بشر به سوی کمال، به تنهایی جواب کامل چنین نیازی نیست.(۱) وقتی مطرح کنیم که ما به عنوان پیرو یک مکتبِ بزرگ مثل مکتب اسلام، باید خود را بسازیم و بشویم آنچه باید بشویم، این سؤال پیش می آید که مثل چه کسی؟ از این جهت است که خداوند نمونه های اعلای بشری یعنی ائمه ی معصومین علیهم السلام را در منظر ما قرار داد و در قرآن بر طهارت آن ها نیز تأکید فرمود.

خداوند کسانی را پروراند تا افق های عالی انسان را تعیین فرمایند و به بشریت از این موضوع خبر داد و به خودِ اهل البیت علیهم السلام نیز فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ»؛ فقط خداوند شما اهل البیت را اراده کرده از همه ی پلیدی ها پاک گرداند، آن هم پاک کردنی مطلق، چون در آخر آیه فرمود: «وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا». طهارت بقیه ی مردم از طریق تبعیت از شریعت انجام می شود ولی طهارت اهل البیت علیهم السلام تکوینی است و با اراده ی خاص الهی انجام شده تا آن ها ملاک طهارت برای بقیه باشند. آری ائمه ی معصومین علیهم السلام هم باید از طریق تبعیت از دستورات شریعت این طهارت را حفظ کنند، چون در عینی که طهارت آن ها تکوینی است، اختیار آن ها از آن ها سلب نشده است و آن ها هم در زندگی خود نشان

۱- به همین جهت در متن قرآن موضوع اطاعت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و اولی الامر را پیش می کشد. (به تفسیر سوره ی نساء، آیه ی ۵۹ در المیزان رجوع فرمایید).

دادند به خوبی آن طهارت را حفظ کردند و با عبادات طاقت فرسا مانع ورود گناه در زندگی خود شدند. هنر هر انسانی آن است که چنین کسانی را بیابد تا راه سعادت خود را گم نکند. کسی که در کنار آب بنشیند و دائماً بگوید چرا خدا ما را سیراب نکرد، از تشنگی می میرد ولی آن کس که بگوید حالا که من نیاز به آب دارم سعی می کنم آن عین تری که موجب سیرابی من می شود را پیدا کنم و تشنگی ام را رفع کنم؛ از آب بهره ی کافی را برده است.

خدا برای تشنگی انسان عین تری را خلق کرد، بر اساس همان قاعده برای رسیدن انسان ها به انسانیت، اهل البیت علیهم السلام را که عینُ الانسان اند خلق کرد. ما برای رسیدن به انسانیت نیاز داریم که با عین انسانیت مرتبط باشیم، همان طور که برای رفع تشنگی نیاز به عین تری داریم. تا عینُ الانسان در منظر ما قرار نگیرد نمی توانیم به انسانیت خود دست یابیم. عینُ الانسان یعنی انسانی که تمام جنبه های کمالی اش فعلیت یافته باشد که به آن انسانِ معصوم می گویند، اما نه انسان معصومی که عصمت او اکتسابی و تدریجی باشد که از نقص به سوی کمال سیر کرده باشد، بلکه باید از ابتدا مظهر کامل انسانیت باشد تا آن هایی هم که می خواهند به عصمت اکتسابی برسند از آن کمک بگیرند. خداوند در آیه ی تطهیر به ما خبر می دهد که اهل البیت علیهم السلام را برای ما پرورانده چون نیاز به انسان های معصومی داریم که سراسر وجودشان درستی باشد. آدم عاقل وقتی انسان های معصوم را پیدا کرد می گوید حالا ـ که با ارتباط کامل با وجود مقدس آن ذوات عالیه ی مطهّره می توانم آدم بشوم، برای یک لحظه هم دامن آن ها را رها نمی کنم.

آیـا راه درست این است که بنشـینم و بگویم چرا خـدا من را معصوم نکرد؟ یـا راه درست این است که دامن آن ها را بگیرم و بگویم:

دیر

آمدی ای نگار سرمست

زودت

ندهیم دامن از دست

به گفته ی مولوی:

الله،

الله زود بشتاب و بجو

چون که بحرِرحمت است این،نیست جو

الله،

الله چون به فضلت راه داد

سر

به خاک پای او باید نهاد

خودکه را

آمد چنین دولت به دست

قطره

را بحری تقاضاگر شده است

چون

تقاضا می کند دریا تو را

پس

چه استادی و درماندی هَلا؟

این همان توسل واقعی است که با مدّ نظر قرار دادن اهل البیت علیهم السلام و تلاش برای ارتباط با آن ذوات مقدسه، از آلودگی های خود به در آییم و به مقصد متعالی انسانی خود برسیم. در جای خود بحث مفیدی است که در مورد جایگاه اهل البیت علیهم السلام در هستی، هرکس موظف است به عظمت خدا در این امر فکر کند که چگونه برای رساندن انسان ها به مقام عالیه ی انسانی، انسان های شایسته ای را پرورانده، بدون این که قدرت انتخاب آن ها را از آ ن ها بگیرد، آن ذوات مقدسه عصمت خود را حفظ کردند و خودشان علاوه بر این که به عنوان انسان، عامل حفظ طهارت خودشان هستند، نمونه ی کامل طهارتی هستند که بشر به آن نیاز دارد، آن ها موظف اند آن عصمت موهبتی و تکوینی را با تلاش زیاد و عبادات طاقت فرسا حفظ کنند و ما موظفیم به آن بزرگواران نزدیک شویم تا به عصمت اکتسابی دست بیابیم. حیف انسان است که تشنه ی انسانیت است و به عین الانسان رجوع نکند.

ص: ۱۰۲

عقلِ معصوم شناس، دلِ معصوم پسند

خداونـد بـا پرورانـدن انسـان هـای متعـالی، به انسان ها نشان می دهـد که خودشان را چگونه بسازنـد. ائمه ی معصومین علیهم السـلام را به عنوان انسـان هـای دارای عصـمت معرفی می کنـد و انـدیشه هـا را متوجه آن هـا می نمایـد تـا برای آزادشـدن از آلودگی هـا به آن هـا رجوع کننـد و بر مبنـای مهربانی بی نهایت اش راه نزدیکی به خودش را در محبت به آن ها قرار داده و لذا می فرماید: علاوه بر این که عقل به شما دادم که معصوم شناس باشید، دلی هم به شما دادم که معصوم پسند باشید.

مـا به کمـک عقلمـان به راحتی می توانیم ثـابت کنیم، قرآن حق است و قرآن هم می فرمایـد: اهـل البیت پیـامبر علیهم السـلام انسان های مطهَّر و معصوم هستند و مودّت چنین انسان های معصومی را پیشه ی خود سازید. خدا به انسان عقل داد تا وجود و خصوصیات معصومین علیهم السلام را بفهمد ولی دل هم داد که بتواند عاشق انسان های معصوم باشد، همچنان که عده ای را هم معصوم قرار داد که بشود به آن ها محبّت ورزید و از این طریق جواب نیاز دل را داد.

مـا بایـد زنـدگی خود را بر اسـاس تجلّیات انوار الهی که بر جان برگزیـدگانش تجلی می کنـد، تنظیم کنیم. روی این نکته در تاریخ تفکر بشـر بسـیار سخن گفته شده است، از افلاطون گرفته و زبان فلسفه، تا انبیاء و زبان شهود، همه متوجه حقایق قدسی در عـالم بوده انـد. افلاطون نام آن حقایق مقـدس را «مُثُل» گـذاشت و تا این جا را فهمیـده بود که آن حقایق مقـدس از جنس نورند و انسان ها اگر بتوانند با آن ها ارتباط برقرار کنند

ص: ۱۰۳

مبانی جانشان قدسی می شود اما به واقع نمی داند چگونه می شود با حقایق ارتباط برقرار کرد. آری، عقل او به او خبر داده که چنین حقایق مقدسی وجود دارند ولی راه ارتباط با آن ها را نمی داند، چون راه ارتباط با آن ها کار شریعت است و پیامبر، نه کار فلسفه و فیلسوف. از جمله ذوات مقدس عالَم، نور عرشی پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام است که پیامبر صلی الله علیه و آله در گزارشی که از سفر معراجی خود دادند می فرمایند: «من در حالی که در مقابل پروردگارم بودم، به ساق عرش نگریستم و دوازده نور دیدم و در هر نوری سطری سبز بود که نام هر یک از اوصیای من بر آن نوشته شده بود؛ «اَوَّلُهُم عَلِی بن ابی طالبٍ وَ آخرهُم مَهْدِی اُمَتی».(۱)

برای من و شما خیلی زحمت دارد که با نور ذوات مقدس معصومین علیهم السلام ارتباط برقرار کنیم و از طریق باطن این انسان های برگزیده از خدا نور بگیریم، خداوند بر همین اساس موضوع مودّت به آن ها را در قرآن پیش آورده و تأکید فرمود باید به این ها مودّت بورزید تا به نتیجه ی نهایی دینداری که قرب خدا است نایل شوید.

افلاطون پس از اثبات مُثُل می گوید حکیم باید به مُثُل وصل شود و توصیه هایی در این مورد دارد. اما در دستگاه عقلِ فلسفی، فرهنگ مودّت و محبّت وجود ندارد، با این که می گوید فیلسوف باید از طریق حکمت به مقام اتصال و ارتباط با عالم مُثُل دست یابد، ولی واژه ی «حکمت» برای

ص: ۱۰۴

۱- بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۳۳۷، برای بررسی بیشتر در مورد حقیقت نوری اهل البیت علیهم السلام می توانید به حدیث طولانی و ارزشمندی که در جلد ۲۶ بحارالانوار ص ۷ هست رجوع فرمائید و یا سلسله مباحث حقیقت نوری اهل البیت علیهم السلام از همین نویسنده را دنبال کنید.

بیان مقام اتصال رسا نیست چون این واژه ما را بیشتر با مفهوم مُثُل مرتبط می کند و مفهوم حقیقت غیر از خودِ حقیقت است و ارتباط با مفهوم حقیقت موجب بهره مندی از نور حقایق نمی شود، آنچه عامل چنین ارتباطی خواهد بود «مودّت» است و به همین جهت قرآن بر «مودّت» به ذوات قدسی و عرشی اهل البیت علیهم السلام تأکید دارد.

اگر انسان به آثار فیلسوفان بزرگ دقت کند می بیند این ها به واقع آن طور که شایسته بوده گم گشته هایشان را پیدا نکرده اند، هرچند متوجه وجود آن حقایق شده اند و مایل هم بودند با آن حقایقِ ربانی مرتبط شوند، دین با روش خاصی که در اختیار بشر می گذارد و به دینداران توصیه می کند: «تَخَلَّقُوا بِاَخْلاقِ اللّه»؛(۱)

به اخلاق الهی متخلّق شوید، و در راستای رسیدن به اخلاق الهی، به مؤمنین متذکر می شود که با متخلق شدن به اخلاق پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و واردشدن به آدابی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به شما می نمایاند و با محبّتی که پیرو آن دنبال می کنید، امکان اتصال به عالم قدس برایتان محقق می شود. اگر انسان ها پیامبر نداشتند، راهی که آن ها را متخلق به اخلاق الهی بکند به دست نمی آورند و لذا اگر تمام انسان ها جمع شوند به خودی خود راهی را که آن ها را به حقایق قدسی متصل کند به دست نمی آورند، این راه کار همان خدایی است که از یک طرف آن ذوات مقدس را پروراند و از طرف دیگر کمال انسان ها را در ارتباط قلبی با آن ها قرار داد. مکتب بزرگی چون اسلام نمونه های اعلای انسانیت را که خدا آن ها را پرورانده و در عین حال از انسانیت هم خارجشان نکرده

ص: ۱۰۵

۱- بحار الأنوار، ج ۵۸، ص ۱۲۹.

به صحنه می آورد، ائمه ی معصومین علیهم السلام مَلَک نیستند، انسانند ولی به عنوان انسان های مخلَص، دست پرورده ی خدا هستند و با نوری که به آن ها رسیده می توانند بشر را به سر منزل مقصود که قرب خدا است برسانند. ما باید از نظر دینداری وارد برنامه ای شویم که قرب و انس با خدا ممکن گردد، برنامه ی مودّت به اهل البیت عصمت و طهارت علیهم السلام .

مودّت به اهل البیت علیهم السلام اساس دینداری

آنچه بر عهده ی ما است همان است که قرآن می فرماید که مودّت به اهل البیت پیامبر صلی الله علیه و آله را یکی از اصول دینداری خود بدانیم و برای وارد شدن به زندگی دینی از چنین موضوع مهمی غفلت نکنیم، به طوری که در روایت داریم؛ ملکی خدمت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمد و پرسید: «یَا مُحَمَّدُ سَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا قَبْلَکَ مِنْ رُسُلِنَا عَلَی مَا بُعِثُوا قَالَ قُلْتُ [عَلَی مَا بُعِثُوا قَالَ عَلَی وَلَایَتِکَ وَ وَلَایَهِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام »؛(۱) ای محمّد بپرس پیامبرانی را که پیش از تو برانگیخته شدند به چه چیز مبعوث شدند؟ من گفتم: بر چه چیز برانگیخته شدند؟ گفت: بر دوستی تو و دوستی علی بن ابی طالب مبعوث شدند.

دستگاه محبت به اهل البیت علیهم السلام را باید حفظ کنیم زیرا اولاً: خداوند انسان های کامل و نمونه های اعلای انسانیت را پرورانده، ثانیاً: آن نمونه های اعلا را در آیه ی تطهیر به ما معرفی کرده. ثالثاً: دلی که به آن نمونه های اعلا بتواند مودّت بورزد را به انسان داده تا زندگی انسان ها

۱- إرشاد القلوب إلی الصواب، ج ۲، ص ۲۱۰.

خشک و سرد نباشد، زیرا انسان نمی تواند بدون شور قلبی زندگی کند و به فعلیت لازم دست یابد. رابعاً: فرموده به آن نمونه های اعلای انسانیت مودّت بورزید و وقتی مودّت و محبّت به صحنه آمد به طور طبیعی تبعیت از آن ها به صحنه می آید. زیرا وقتی مودّت و محبّت به محبوبی متعالی در میان آمد تبعیت از آن محبوب عین ادامه ی مودّت است، این تبعیت با تبعیت های سودجویانه تفاوت اساسی دارد، همان تبعیتی که اصحاب سیدالشهداء علیه السلام در کربلا به نمایش گذاشتند. عمده آن است که متوجه شویم مودّت به چنین انسان هایی جزء سازمان زندگی دینی ما است و کوتاهی نسبت به آن موجب می شود از برکات واقعی دینداری محروم شویم تا آن جایی که در متون معتبر برادران اهل سنت از رسول خدا صلی الله علیه و آله داریم که فرمودند: «اَساس الإسلام حُبّی و حُبّ اَهل بیتی».(۱) آنچه برای عزیزان به عنوان سؤال پیش می آید و إن شاءالله آرام آرام حل می شود، این است که چرا مودّتی که دین می گوید باید به ائمه ی معصومین علیهم السلام داشت، همیشه برای ما ملموس نیست؟ همین قدر بدانید که گفت:

ای یک دله ی صد دله، دلْ یک دله کن

صرّاف وجود باش و خود را یله کن

وقتی دل در محبوب های دروغین پراکنده شد و به هر چیزی وابسته گشت، دیگر حقیقتی برای آن نمی ماند. دلی، دل است که یکی باشد و یک محبوب هم بیشتر نداشته باشد و آن محبوب هم جز انسان کامل نمی تواند باشد.

۱- متقی هندی، کنزالعمال، ج ۷، ص ۱۰۳.

دل انسـان به راحتی محبوب اصـلی خود را به دست نمی آورد و از آن طرف هم محبوب اصـلی رخ خود را به هر انسانی نمی نمایانـد و خود را به هر دلی نشان نمی دهـد و لـذا می مانیم دل خود را به که بسـپاریم، به محبوب های مبهم که نمی شود دل سپرد، هم باید دل را به محبوب سپرد و هم به آن محبوبی که دل سپردنی است باید دل سپرد. به گفته ی مولوی:

اگر که یار نداری چرا طلب نکنی؟

اگر به یار رسیدی چرا طرب نکنی

به خیرگی بنشینی که این عجب کاری است

عجب تویی که هوای چنین عجب نکنی

می گویـد: اگر که یار نـداری چراطلب نکنی؟ چون دل هر انسانی یار می خواهد، حالا اگر به یار رسـیدی آن را چیز ساده ای نـدان، چرا نسبت به این لطف بزرگ که به تو شده، طرب نمی کنی؟ باید با دل زندگی کنی و دعا و عبادت راه های زندگی کردن با دل است، عبادت به جز تمرین عشق و محبّت به محبوب چیز دیگری نیست، عمده آن است که بتوانیم از طریق مودّت به پیـامبری که آن عبادات را آورده و مودّت به امامانی که این دعاها را اظهار فرموده انـد، این راه را درست طی کنیم. مولوی در ادامه می گویـد: «به خیرگی بنشـینی که این عجب کـاری است» آدم می گویـد آخر چطوری با دل زنـدگی کنم؟ فکر می کنـد بـا دل زنـدگی کردن کـار عجیـبی است و ربطی به دین نـدارد، در حـالی که «عجب تـویی که هوای چنین عجب نکنی» تعجب است که انسان چگونه می توانـد بـدون محبّت به محبوب متعالی زنـدگی کنـد؟! در شـعر قبلی حافظ می گوید اشـکال جـای دیگر است، دل را تکه تکه کردی، «ای یک دله ی صـد دله» بیا دلت را یک دله کن، اشـکال در خودمان است، بایـد با یک محبوب حقیقی که به

جهت یگانه بودنش، ارزش محبّت ورزیدن دارد، دل را یک دله کرد، در ادامه می فرماید:

یک

صبح به اخلاص بیا در بر دوست

گر

کام تو بر نیامد آنگه گله کن

اخلاص یعنی تمام دل را به محبوب دادن و در دلدادگی به محبوب جهت یگانه گرایی جان همواره محفوظ بماند، می گوید علت سرگردانی و گله مندی تو آن است که یک دله نشده ای و آن دل را تماماً به محبوب حقیقی خود نسپرده ای. به گفته ی مولوی:

گذر ز دانه و دام جهان و خویش مباز

که مرغ با پر آزاد می کند پرواز

زمن نیوش و میاسا در این دو روز جهان

که پیش روی تو راهیست سخت دور و دراز

بسی دمیده در این جویبار سبزه نغز

بسی شکفته در این بوستان شکوفه ناز

بسی چمیده در این کوهسار کبک دُرِی

بسی رمیده در آن آهوان مشک انداز

به خویش آی و تماشای پیش تازان کن

که هیچ ناید از این کاروان راه، آواز

نشان مهر که دیده است در سرای سپنج

جهان به کس ننماید دو روز چهره باز

به ساز و سوز بهار و خزان شکیبا باش

به تنگنای جهان باش «ورس» را انباز

به هرزه راه مپیما و خویش خسته مساز

که پیش پای تو باشد بسی نشیب و فراز

ما گاهی بی دل هستیم و گاهی هم دلِ سرگردان داریم. همان طور که بی دلی چیز بدی است و انسان گرفتار زندگی خشک و سردی می شود، دل سرگردان هم که با محبوب های وَهمی زندگی کند، گرفتار پوچی و یأس می گردد. این که انسان دنبال هر کس به نام شیخ و استاد راه بیفتد، دل خود را سرگردان کرده است. آدم بدون این که دلدادگی اش پایگاه

منطقی و عقلی محکم داشته باشد مجاز نیست که «بر خیال راست، کج را بخرد» و به امید استادِ راه، به هرکس دل بسپارد.

تأسفی آزاردهنده

متأسفانه گاهی مسئله ی حبّ اهل البیت علیهم السلام را اینقدر پایین می آورند که مردم وقتی محبّان اهل البیت را در کسوت چنین افراد سطحی و با حرکاتی عوامانه می یابند، از موضوعِ حبّ اهل البیت که اوج مسلمانی است، دست بر می دارند. مودّت و محبّت به اهل البیت علیهم السلام را طوری نمایش می دهند که انسان های عاقل نتوانند آن را بپذیرند. به همین دلیل است که عرض می کنم، اگر مبانی حب اهل البیت علیهم السلام محکم و همراه با معرفت نباشد یک نوع بازی با احساسات است، این کار آنچنان چهره ی اصلی فرهنگ مودّت به اهل البیت علیهم السلام را در اذهان مردم کدر می کند که اگر شما موضوع «عشق به اهل البیت علیهم السلام » را پیش بکشید مردم به یاد آن کارهای غیر معقول می افتند و اصل مسئله را نفی می کنند. آن وقت مودّت و محبّتی که خدا و پیامبر این همه بر آن تأکید دارند و افراد می توانند از آن بهره هایی فوق العاده ببرند، از دست می رود.

گاهی عده ای با ادعای محبّت به اهل البیت علیهم السلام کارهایی کرده اند که نمی توان آن ها را آدم های عادی به حساب آورد، چه رسد به انسان هایی که متوجه شده اند باید فوق عقل، دل را هم در دینداری به صحنه آورد. به قول «کی یر کگور»: «گاهی کلیسا به گونه ای عمل می کند که اگر بخواهیم دیندار شویم، باید اول احمق شویم و بعد دیندار باشیم» این خطر

برای هر نوع دینداری که با عقل و حکمت همراه نباشد، هست. خودِ اهل البیت علیهم السلام راه و رسم محبّت و ولایت به خودشان را به ما نشان داده اند. امام صادق علیه السلام به یکی از یاران خاصشان به نام «عبدالله بن جُنْدب» می فرمایند: «یَا ابْنَ جُنْدَبٍ بَلِّغْ مَعَاشِرَ شِیعَتِنَا وَ قُلْ لَهُمْ- لَا تَذْهَبَنَّ بِکُمُ الْمَذَاهِبُ- فَوَ اللَّهِ لَا تُنَالُ وَلَایَتُنَا إِلَّا بِالْوَرَعِ وَ الِاجْتِهَادِ فِی الدُّنْیَا وَ لَیْسَ مِنْ شِیعَتِنَا مَنْ یَظْلِمُ النَّاسَ»؛ ای فرزند جندب! به شیعیان ما برسان که دنبال این فرقه و آن فرقه راه نیفتند- عمرشان را در این دسته بازی و فرقه بازی و خانقاه بازی ها از بین نبرند(۱) حضرت می گویند ای پسر جندب! به شیعیان ما بگو: حالا که راه را پیدا کرده اید چرا باز هم طفره می روید، بیایید تمام همّت و وقت خود را در همین راه که اهل البیت علیهم السلام به شما معرفی کرده اند بگذارید، بعد می فرمایند: هرگز به ولایت ما نمی رسید مگر این که اولاً: در دنیا آدم های وارسته و سخت کوشی باشید. ثانیاً: حقوق برادران و خواهران دینی تان را رعایت کنید، نگران زندگی مردم باشید و اگر کسی به مردم ظلم کند اصلاً شیعه ی ما نیست. از حضرت می پرسیم: ای امام عزیز شما چه می خواهید به ما بدهید که شرط رسیدن به آن، چنین اعمالی است؟ از سخن حضرت روشن می شود که می خواهند به ما همان ولایت و محبّتی را که نیاز هر انسان دینداری است، بدهند. می فرمایند: به ولایت ما دست نمی یابید مگر با پرهیزکاری و سخت کوشی در دنیا، گفت:

۱- بنده بعضی از این افرادی که به دنبال این خانقاه بازی و شیخ بازی ها رفته اند می شناسم، بعضاً آمده اند با بنده صحبت کرده اند معلوم می شود بعد از بیست سال ارتباط با فلان فرقه و خانقاه از جهت توحیدی، هیچ چیز به دست نیاورده اند.

رنج

راحت شد چو شد مطلب بزرگ

گَردِ

گله توتیای چشم گرگ

آنقدر موضوع ولایت و مودّت اهل البیت علیهم السلام مهم است که برای رسیدن به آن باید راه پرهیزکاری و سخت کوشی را پیشه کرد. اگر متوجه باشیم که وجود مقدس امام صادق علیه السلام و بقیه ی ائمه علیهم السلام مظاهر حقایق غیبی عالم اند که قبل از خلقتشان هم موجود بوده اند و رسیدن به ولایت آن ها به این معنی است که نفس ما تحت تدبیر انوارآن ذوات مقدس عالم اعلی قرار گیرد، می فهمیم چرا چنین ولایتی به راحتی به دست نمی آید و باید وَرَع و اجتهاد پیشه کرد. نتیجه ی آن ولایت این است که انسان توانسته از سرگردانی دل نجات یابد و محبوب حقیقی خود را پیدا کند و وارد عالم محبّت شود، آن وقت سوز محبّت به انسان کامل، همه چیز جز نظر به محبوب را، در نزد مُحبّ به فراموشی می برد. آیا بهره ای بالاتر از این می توان در زندگی سراغ داشت که محبّ از دیار خود خارج شود و به دیار محبوب سیر کند؟ در آن صورت میل او همان میلی می شود که انسان های معصوم در آن هستند و آرامش دل او همان دوری از گناهی خواهد شد که محبوب او در مقام عصمت در آن قرار دارد. تا آن جا که رسول خدا صلی الله علیه و آله به یکی از اصحاب می فرمایند: «مَنْ أَحَبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَنَحْنُ شُفَعَاؤُهُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ يَا ابْنَ بَكْرٍ مَنْ أَحَبَّنَا فِي اللَّهِ حُشِرَ مَعَنَا وَ أَدْخَلْنَاهُ مَعَنَا»؛(۱) هرکس ما اهل بیت را دوست بدارد، در قیامت او را شفاعت می کنیم، و کسی که ما را دوست بدارد با ما محشور می شود و با ما وارد بهشت می گردد.

ص: ۱۱۲

۱- إرشاد القلوب إلی الصواب، ج ۲، ص ۴۱۵.

به واقع تا انسان محبوبِ معصومی نداشته باشد نه تنها نمی تواند به درستی از گناه فاصله بگیرد، حتی چنانچه مرتکب گناه شد موفق به توبه می گردد، حضرت امام موسی کاظم علیه السلام می فرمایند: «لَا خَیْرَ فِی الْعَیْشِ إِلَّا لِرَجُلَیْنِ رَجُلٍ یَزْدَادُ فِی کُلِّ یَوْمٍ خَیْراً أَوْ رَجُلٍ یَتَدَارَکُ سَیِّئَهً بِالتَّوْبَهِ وَ أَنَّی لَهُ بِالتَّوْبَهِ وَ اللَّهِ لَوْ سَجَدَ حَتَّی یَنْقَطِعَ عُنُقُهُ مَا یَقْبَلُ اللَّهُ ذَلِکَ مِنْهُ إِلَّا بِوَلَایَتِنَا أَهْلَ الْبَیْتِ أَلَا وَ مَنْ عَرَفَ حَقَّنَا وَ رَجَا الثَّوَابَ فِینَا وَ رَضِیَ بِقُوتِهِ وَ سَتَرَ عَوْرَتَهُ وَ دَانَ بِمحبّتنَا فَهُوَ آمِنٌ یَوْمَ الْقِیَامَه»؛(۱) خیری در زندگی نیست مگر برای دو مرد، یکی مردی که هر روز کردار نیکش را زیاد می کند، دیگر مردی که گناهانش را به وسیله ی توبه جبران کند ولی توبه کجا ممکن است؟ به خدا سوگند اگر آنقدر سجده کند که گردنش قطع شود خدا توبه اش را نمی پذیرد مگر به ولایت و دوستی اهل بیت پیغمبر علیهم السلام . آگاه باشید هرکس حق ما را بشناسد و امیدوار ثواب در باره ی ما باشد و به روزی خود راضی باشد و عفت خود را حفظ کند و به وسیله ی دوستی ما به خدا نزدیک شود پس او در روز قیامت در امان خواهد بود.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: «خُلِقَ نُورُ فاطمه علیها السلام قَبْلَ اَنْ یخْلُقَ الْاَرْضَ وَ السَّماء»؛(۲) نور فاطمه علیها السلام قبل از خلقت آسمان ها و زمین خلق شده است. این روایت می رساند که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام یک حقیقت غیبی دارند که از طریق معرفت و حُبّ به آن حضرت آن نور بر جان ما تجلی می کند

ص: ۱۱۳

۱- إرشاد القلوب إلی الصواب، ج ۱، ص ۱۸۲.

۲- بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۴.

و در نتیجه جان ما توسط آن نور تـدبیر می شود و این نحوه خلقت همچنان که عرض شد برای امامان علیهم السـلام نیز هسـت که رسول خدا صـلی الله علیه و آله به عنوان دوازده نور عرشی در سفر معراجی خود آن ها را دیدند. و این نشان می دهد اهل البیت علیهم السلام جایگاه خاصی در هستی می باشند که باید متوجه آن جایگاه بود.

وقتی متوجه شـدیم جایگاه ائمه علیهم السـلام در هستی کجاست معنی این که می فرماینـد چگونه می شود به ولایت ما رسـید روشن می شود و می فهمیم چگونه می توان از تـدبیر آن حقـایق معنوی غیبی در جان خودمان اسـتفاده کنیم، و از همه مهم تر ارزش راهی که نشـان می دهنـد تـا مـا به ولایت آن ها دست پیـدا کنیم مشـخص می گردد. این ها در عالم غیب فوق زمین و زماننـد و از طرفی شخصـیت زمینی آن هـا مظهر تامّ آن حقیقت غیبی است. حالا اگر بعـد از معرفت، از طریق مودّت، زمینه ی ارتباط با آن انوار غیبی را در خود ایجاد کردیم، رازهای آن عالم بر جان ما گشوده می شود و ایمان به حقایق غیبی فعلیت می یابد. به گفته ی حافظ:

گویند

رمز عشق مگوئید و مشنوید

مشکل حکایتی است که تقریر می کنند

معنی زنـدگی حقیقی فقط با ارتباط با جان انسان های کامل روشن می شود. ابتـدا باید خود را طبق دسـتور ائمه علیهم السـلام اصـلاح کنیم، وقتی «با ورع و تلاش در دنیا» و «رعایت حقوق مسلمانان» و «تجاوز نکردن به حقوق غیر مسلمانان» جان خود را آماده کردیم و دل را یک دله نمودیم و نظرِ محبّت آمیز به آن وجودات مقـدس انـداختیم، در این صورت دلی پیـدا کرده ایم که می تواند درست نظر کند. و جان خود را محل تابش انوار

مقدسه ی اولیاء الهی قرار دهد. نتیجه ی تابش آن نور، ظهور عبودیت پروردگار و متحقق شدن به اخلاق الهی خواهد بود، در این راستا تمام ابعاد انسانی انسان به صورتی همه جانبه شکوفا می شود، زیرا از طریق محبّت است که اتصال به محبوب حقیقی امکان می یابد و انسان احساس می کند شخصیتش تغییر اساسی نموده است.

عاشقان را بر سر خود حکم نیست

این که حضرت صادق علیه السلام می فرمایند به ولایت ما نمی رسید مگر آن که اهل وَرَع و اجتهاد باشید؛ چون لازمه ی آن ولایت، محبّت از طرف ما و تدبیر از طرف آن ها است و اگر جان ما آماده ی اِعمال تدبیر آن ها نباشد، آن تدبیر محقق نمی شود. ولایت به معنی محبّت و مدیریت و حاکمیت است و از طریق مودّت به اهل البیت علیهم السلام همه ی آن معانی در جان انسان واقع می شود، چون از طریق تولّی و محبّت به آن ذوات مقدس، آن ها بر قلب ها و جان ها نظر می کنند و تدبیر لازم را إعمال می نمایند. وقتی ما توانستیم ولایت آن ها را در تمام ابعاد زندگی، حتی در مسائل اجتماعی و سیاسی بپذیریم و زمینه ی إعمال ولایت آن ها را فراهم کردیم، در چنین حالتی تمام ابعاد انسان تحت نور آن ذوات مقدس قرار می گیرد، زیرا که «عاشقان را بر سر خود حکم نیست» این وقتی است که حاکمیت و تدبیر آن ذوات مقدس را از سر پذیرش قلبی در تمام ابعاد زندگی بپذیریم و گردن نهیم و با تمام وجود و از طریق دعا و توسل زمینه ی تدبیر آن ذوات قدسی را بر جان و مال خود فراهم نماییم، در چنین فضایی خواهی گفت:

کجایند امام حسن و امام حسین و فرزندان امام حسین علیهم السلام که این تدبیر را اعمال کنند؟ همان نکته ای که در دعای ندبه سر می دهید و می گویید: «وَ لْیَصْرُخِ الصَّارِخُونَ وَ یَضِجَّ الضَّاجُّونَ وَ یَعِجَّ الْعَاجُّونَ أَیْنَ الْحَسَنُ أَیْنَ الْحُسَیْنُ أَیْنَ أَبْنَاءُ الْحُسَیْن»؛ باید که شیون کنان، شیون کنند، و ضجه زنان، ضجه زنند، و ناله کنندگان، ناله کنند که کجایند امام حسن و امام حسین و فرزندان امام حسین علیهم السلام که بر جان و دل ما حکومت کنند. آن وقت است که با این آمادگی جامع، آن ها نظر مبارکشان را بر ما می اندازند و آن می شود که باید بشود. به فرمایش آیت الله بهاءالدینی«رحمه الله علیه»: اگر امام زمان عجل الله تعالی فرجه نظرشان را بر ما بیندازند مبادی میل ما عوض می شود. و تمام میل انسان، میل های انسان واقعی گردد و انسان و جامعه را به سوی مقصد و مقصود اصلی سیر می دهد.

آنچه می توان در این جلسه به عنوان جمع بندی مطرح کرد عبارت است از:

۱- دین با توصیه ی محبت به ائمه ی اطهار علیهم السلام به عنوان عالی ترین درجه ی انسانیت، اساسی ترین نیاز انسان را که دوست داشتن حقیقی است جواب می دهد.

۲- قلب از طریق یافتن محبوب های حقیقی نه تنها از سرخوردگی هایی که در زندگی های معمولی وجود دارد نجات می یابد، بلکه به عالی ترین نشاط که همان محبت به اولیاء الهی است، نایل می گردد و از خطرِ محروم بودن از دوست داشتن رهایی می یابد.

ص: ۱۱۶

۳- محبت به انسان های متعالی، نه تنها مودّت و محبت را از سرگردانی نجات می دهد، بلکه موجب می شود تا زندگی به ثمره ی حقیقی خود که همان دینداری ناب از طریق مودّت انسان های کامل است، دست یابد.

۴- محبت واقعی در قیامت و با رفع حجاب ها بین مُحبّ و محبوب واقع می شود و اولین منزلِ این ارتباط در حالت احتضار با ملاقات جمال مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیهم السلام شروع می شود و در همین راستا گفته شده؛ «هیچ لذّتی برای مؤمن به اندازه ی مرگ نیست».

۵- موضوع جامعیت که در اثر محبت پیش می آید، قلب را در حضور و شور و شوق قرار می دهد، چون در عشق، محدودیت ها به کلی از میان برمی خیزد.

۶- روشن شد «نه عشق به غیر خدا عشق است و نه عشقِ به خدا، بی واسطه ممکن است».

۷- موضوع نیاز عشق به مصداق، موضوعی است که اگر از آن غفلت شود انسان ممکن است از مفهوم خوبی ها در ذهن و فکر مطلع شود ولی این غیر از ارتباط با مصداق خوبی ها است که موجب اُنس قلبی با حقیقت می شود.

۸- خیالات اگر تجلیات حقایق قدسی باشد جان انسان را فربه می کند و به بهترین نحو تغذیه می نماید، ولی اگر ریشه در امور دنیایی داشته باشد انسان را به وَهمیات گرفتار می کند و تغذیه ای برای جان او نخواهد بود.

۹- تفاوت بین قوه ی خیال با عالم خیال و توجه به حضور حضرت جبرائیل علیه السلام در عالمی از عوالم هستی یعنی عالم خیال نیز روشن شد.

ص: ۱۱۷

۱۰- بحث شد اگر انسانِ معصومی در عالم نباشد عشق حقیقی متحقق نمی شود، چون جان انسان از یک طرف طالب محبوب کاملی است که هیچ نقصی نداشته باشد، از طرفی آن محبوبِ کامل باید طوری باشد که بتوان با تصور شخصیت او، در عالم خیالِ خود با او اُنس گرفت و این با وجود انسان کامل در عالم محقق می شود.

۱۱- موضوع نیاز انسان ها به انسان های کامل جهت توجه به نمونه هایی که باید در تربیت به آن ها نظر داشت و این که خداوند هرگز چنین نیازی را بی جواب نمی گذارد و چنین انسان هایی را می پروراند؛ مورد بحث قرار گرفت.

۱۲- خداوند نه تنها عقلی به انسان ها داد تا از طریق تدبّر در قرآن و روایات رسول اکرم صلی الله علیه و آله را بشناسد، دلی نیز به انسان ها داد تا معصوم را بپسندند و از این طریق به زیباترین شکل هدایت گردند.

۱۳- موضوع رابطه ی بین مودّت به اهل البیت علیهم السلام و اساس دینداری و این که خداوند تمام شرایط را برای تحقق چنین رابطه ای فراهم فرمود، تا آن جا که فلسفه ی وجودی همه ی انبیاء را چنین مودّت و محبّتی قرار داد، مورد بحث قرار گرفت.

۱۴- از انحرافی سخن به میان آمد که موجب تأسف شدید شده و آن سطحی کردن موضوع حبّ اهل البیت علیهم السلام است و این که در این رابطه چه خسارت بزرگی به مسیر دینداری همراه با محبت به جان انسان وارد می شود.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

ص: ۱۱۸

جلسه ی سوم: معنی مودّت و ولایت اهل البیت علیهم السلام

اشاره

ص: ۱۱۹

بسم الله الرحمن الرحیم

}قُلْ لا اَسْئَلُکُمْ عَلَیهِ اَجْراً اِلَّا الْمَوَدَّهَ فی القُرْبی {(۱)

ای پیغمبر! بگو در برابر رسالتی که به شما رساندم، چیزی از شما نمی خواهم مگر مودّت نزدیکان.

عرض شد این خواستن، خواستنی است که به خود انسان ها برمی گردد و این مودّت، موجب کمال دین داری است و اجر پیامبری پیامبر صلی الله علیه و آله به آن است که مردم دینداری را به نهایت برسانند و نهایت دینداری، مودّت به ائمه ی معصومین علیهم السلام است.

سؤال ما از ائمه علیهم السلام این است که اگر ما آرام آرام رسیدیم به این که شما حقایق مقدس عالیه ای هستید که در جمال انسانی، همه ی اسماء حسنای الهی را به نمایش آوردید، چطور می توانیم با شما ارتباط برقرار کنیم؟

سابقه ی تاریخی توجه به حقایق قدسی

یک بحث این است که بدانیم حقایق عالیه ای در عالم هست و بحث دیگر این است که چگونه با این حقایق ارتباط برقرار کنیم. حتماً

۱- سوره ی شوری، آیه ی ۲۳.

مستحضـرید که موضوع ارتباط با حقایق قدسـی مسـئله ی بزرگ بشریت بوده و تاریخ تفکر گواه آن است که در طول تاریخ، بزرگان دنیا چه اندازه روی این مسـئله وقت گذاشـته اند، بسـیاری از اندیشـمندان تا این جا رسـیده اند که حقایقی آسمانی در عالم غیب هست، اسـتدلال های محکمی هم برای اثبات وجود آن ها آورده انـد و معتقـد بودنـد بایـد با آن حقایق ارتباط پیدا کننـد تا زنـدگی، نشاط خود را بیابـد، از سـقراط و افلاطون و ارسـطو و فلوطین بگیریـد تا این اواخر، هگل و امثال او. البته در جهان اسلام بزرگانی مثل فارابی، ابن سینا، شیخ إشراق، محی الدین عربی و ملاصدرا که جای خود دارند.

در موضوع وجود حقـایق قدسـی حرف های خوبی گفته شـده است ولی در موضوع چگونگی ارتباط با آن حقایق کار زیادی از طرف فیلسوفان نشـده است. همیشه ادیان الهی بوده اند که باب این موضوع را باز کرده و راه کار نشان داده اند، هر چند در دل دین هم کم بـوده انـد افرادی که راه کارهـای ارائه شـده توسـط دین را جـدّی بگیرنـد و مثلاًـ در دین اسـلام متـوجه شوند موضوعِ مودّت فی القربی اوج دینـداری است و موجب ارتباط قلبی با ذوات مقدس ائمه ی اطهار علیهم السـلام می شود که به عنوان واسطه ی فیض، اصل و اساس همه ی حقایق غیبی می باشند. زیرا:

آن که

را روی به بهبود نبود

دیدنِ

روی نبی سود نبود

امام صادق علیه السـلام خودشان به آن هایی که آماده بودنـد این راه را طی کننـد و ارزش کار برایشان روشن شـده بود راه را نشان دادند و همان طور که در جلسه ی قبل عرض شد به عبدالله بن جندب می فرماید: «يَا ابْنَ جُنْدَبٍ بَلِّغْ

مَعَاشِرَ شِيعَتِنَا وَ قُلْ لَهُمْ- لَا تَذْهَبَنَّ بِكُمُ الْمَذَاهِبُ- فَوَ اللَّهِ لَا تُنَالُ وَلَايَتُنَا إِلَّا بِالْوَرَعِ وَ الِاجْتِهَادِ فِی الدُّنْيَا...»؛(۱) ای فرزند جندب! به شیعیان ما برسان و به آن ها بگو: به طرف این فکر و آن فکر و این مکتب و آن مکتب راه نیفتید که چگونه به ولایت ما و ارتباط با حقایق قدسی برسید، به ولایت ما نمی رسید مگر با ورع و دوری از گناهان و تلاش در دنیا برای اصلاح خود. اولاً: متوجه باشید باید با عالی ترین حقایق قدسی یعنی ذات ائمه ی معصومین علیهم السلام مرتبط شوید و از ولایت آن ها بهره مند گردید. ثانیاً: این ولایت با وَرَع و تلاش در دنیا و رعایت حقوق مؤمنین و تقویت روحیه ی ایثارگری نسبت به آن ها و ظلم نکردن به مردم، به دست می آید و لا غیر.

راه ارتباط با حقیقت ولایت

اولین سؤال این است که بعد از علم به وجود قدسی انسان های کامل، چگونه به ولایت آن ها برسیم و بتوانیم از تجلّی انوار باطنی وجود آن ها در باطن خود بهره مند شویم، به عبدالله بن جندب می فرمایند بیخودی خودتان را گرفتار این گروه و آن دسته نکنید، راه کار روشن است. بعد می فرمایند: «بِالْوَرَعِ وَ الِاجْتِهَادِ فِی الدُّنْيَا- وَ مُوَاسَاةِ الْإِخْوَانِ فِی اللَّهِ - وَ لَيْسَ مِنْ شِيعَتِنَا مَنْ يَظْلِمُ النَّاس»؛(۲) به پرهیزکاری و تلاش در خودسازی و تقویت روحیه ی ایثار نسبت به برادران دینی و کنترل خود در این که اگر کوچک ترین ظلمی به کسی روا دارید، به آن نتیجه می رسید. چون

۱- بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۲۸۱.

۲- بحارالأنوار، ج ۷۵، ص ۲۸۱.

همان طور که مستحضرید این ولایت دو طرفی است، یک آمادگی هایی ما باید در خودمان ایجاد کنیم، و یک الطافی هم آن ذوات مقدس می فرمایند، از طرف آن ها ما نگران نیستیم، نگرانی از جانب خودمان است که شرایط تجلی نور ولایت را در جان خود محقق بکنیم و به آن محبّتی که اوج دینداری است دست نیابیم، زیرا:

طبیب عشق مسیحا دم است و مشفق لیک

چو درد در تو نبیند که را دوا بکند

از یک طرف باید به وجود این ذوات مقدس و چگونگی حضور آن ها در عالم، معرفت پیدا کنیم، و از طرف دیگر باید راه ارتباط با حقیقت نوری آن ها را بیابیم. حضرت صادق علیه السلام در رابطه با چگونگی ارتباط با آن مقام های قدسی ما را متوجه صفاتی می کنند که در آن روایت ملاحظه فرمودید. اگر عنایت فرمائید توصیه هایی که حضرت می فرمایند ساده نیست و باید با یک برنامه ریزی اساسی آن ها را وارد زندگی خود نماییم، ولی وقتی متوجه نتیجه ی فوق العاده ی آن شویم به راحتی به آن دستورات دل می دهیم. ولایت انسان کامل آن قدر بزرگ است که مواساه اخوان با همه ی سختی که دارد، آسان می شود. آنچه را به عهده ی ما گذاردند اگر انجام گیرد بقیه را آن ها به عهده گرفته اند. عمده آن است که با معرفت به مقام ائمه علیهم السلام، عزم محبّت به آن ها را در خود به وجود آوریم و شرایط روحی و اخلاقی خود را آماده کنیم، تا تجلی نور ولایت بر قلب ما ظهور کند و اُنس با آن مقامات قدسی شروع شود. گفت:

اول

قدم آن است که او را یابی

آخر

قدم آن است که با او باشی

ص: ۱۲۴

وقتی دل متوجه ی مقام ائمه ی معصومین علیهم السلام شد و مؤانست با آن ذوات قدسی شکل گرفت دیگر راه تجلیات ناب نور انسان کامل بر باطن انسان باز می شود که زبان در وصف چنین ارتباطی الکن است و ثمرات آن قابل تصور نیست، چون عالَم چنین ارتباطی، عالم علم حصولی نیست که الفاظ بتوانند وصف کنند. ارتباط با آدمیت محض که صاحبِّ مقام «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسماءَ کُلَّها» است، مقصد و مقصود باطنی ترین بُعد از ابعاد انسان است. این همان راه محبّت است که خدا می داند چه برکات عجیبی در آن نهفته است و همه سرگشته ی آن هستند، تا خود را در معرض نور آن ها قرار بدهند و دائماً از آن نور بهره مند شوند و آدم؛ آدم بشود. چقدر مایه ی تأسف است که بعضی ها این راه را با این همه برکت و بزرگی که دارد با یک سلسله ادعاها و سطحی نگری ها در حجاب برده اند و مانع شده اند که مردم حقیقت آن را پیدا کنند. وقتی بحث ولایت اهل البیت علیهم السلام مطرح است به این معنی است که آن ها به مبادی جان ما و باطن وجود ما توجه می کنند، یعنی نور انسان کامل بر قلب ها تجلی می کند. اگر نسبت به تجلی نور انسان کامل کمی فکر شود حرف ها و رازهای زیادی در آن هست و روشن می شود از طریق آن تجلی، دل انسان الهی می گردد، دل با کتاب و درس الهی نمی شود، با نظر ولایی امامان معصوم علیهم السلام دل با همه ی گرایش هایش الهی می گردد، مثل خود آن ذوات مقدس، منتهی در حد نازله. در همین رابطه می فرمایند: «مَنْ أَحَبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَنَحْنُ شُفَعَاؤُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَا ابْنَ بَكْرٍ مَنْ أَحَبَّنَا فِي اللَّهِ حُشِرَ مَعَنَا وَ أَدْخَلْنَاهُ مَعَنَا»؛(۱)

هرکس ما

۱- إرشاد القلوب إلی الصواب، ج ۲، ص ۴۱۵.

اهل بیت را دوست بدارد، در قیامت او را شفاعت می کنیم، و کسی که ما را دوست بدارد با ما محشور می شود و با ما وارد بهشت می گردد.

در روایت داریم که خَیْثَمَه می گوید: خدمت حضرت باقر علیه السلام رسیدم حضرت فرمودند: «یَا خَیْثَمَهُ إِنَّ شِیعَتَنَا أَهْلَ الْبَیْتِ یُقْذَفُ فِی قُلُوبِهِمُ الْحُبُّ لَنَا أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُلْهَمُونَ حُبَّنَا أَهْلَ الْبَیْتِ وَ إِنَّ الرَّجُلَ یُحِبُّنَا وَ یَحْتَمِلُ مَا یَأْتِیهِ مِنْ فَضْلِنَا وَ لَمْ یَرَنَا وَ لَمْ یَسْمَعْ کَلَامَنَا لِمَا یُرِیدُ اللَّهُ بِهِ مِنَ الْخَیْرِ...»؛(۱) ای خیثمه! حبّ ما اهل البیت در دل های شیعیان ما القاء می شود و محبت ما به آن ها الهام می گردد، ما را دوست می دارند و فضائل ما را تحمل می کنند، در حالی که نه ما را دیده اند و نه کلام ما را شنیده اند. این برکات از آن روست که خداوند اراده کرده است که به آنان خیر برساند.

در مورد جایگاه حبّ اهل البیت علیهم السلام باید دقیق و با حوصله کار شود زیرا معارف ارزشمندی در آن نهفته است. متأسفانه در طول تاریخ به شیعه اجازه ندادند تا در فضای مناسب حرف های خود را بزنند. در حال حاضر نور شهدا و اثر خون شهدا زمینه ساز شده است که شیعه آرام آرام بتواند حرف هایش را بزند و موضوع حبّ اهل البیت علیهم السلام جای خود را پیدا کند. از خود بپرسید آیا برکتی زیر این آسمان از این بالاتر هست که امام معصوم به انسان نظر کند و نور آن کمال عالیه در مرتبه ای نازله با جان انسان متحد گردد و یک نحوه یگانگی با ذات مقدس پیش آید در حدّی که انسان با آن ها محشور شود؟

۱- بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۱۵۱.

مراحل ولایت امامان علیهم السلام

نظر به ولایت ائمه علیهم السلام از دو جنبه مدّ نظر قرار می گیرد؛ یک جنبه آن که ما با نظرِ محبّت و مودّت و با دلی زنده، فوق عقل برهانی، به آن ها نظر کنیم. و جنبه ی دیگر این که آن ها به باطن ما نظر کنند و باطن ما را تحت تأثیر تجلیات انوار خود قرار دهند. و این که می فرمایند: والله کسی به ولایت ما نمی رسد مگر این که چنین و چنان کند؛ به جنبه ی دوم نظر دارد که لازمه ی پذیرش تجلیات انوار انسان کامل، صفات و معارف خاصی است که انسان باید در خود پدید آورد. مسئله ی اصلی هر انسان در این رابطه آن است که بتواند نور ولایت امامان علیهم السلام را بر جان خود جاری کند، علاوه برصفات و اخلاقیات خاص، برای تجلی نور ولایت امام معصوم عقاید دقیقی نیز نیاز است. مثلاً امام رضا علیه السلام می فرمایند: «مَنْ اَنْکَرَ خَلْقَ الْجَنَّهِ وَالنّار کَذَّبَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله وَ کَذَّبْنا وَ لا مِنْ وِلایَتِنا علی شَیْءٍ وَ یَخْلُدُ فی نارِ جَهَنَّم»؛(۱) کسی که منکر باشد که هم اکنون بهشت و جهنم موجود است، پیامبر و ما را تکذیب کرده است و تحت ولایت ما نیست و برای همیشه در آتش است.

روایت فوق می رساند که اگر کسی معتقد نباشد هم اکنون بهشت و جهنم موجود است نمی تواند از تجلی نور ولایت امامان معصوم علیهم السلام بر جان خود برخوردار باشد، چون چنین عقیده ای زمینه است تا جان انسان برای تجلی نور آن ها آماده گردد.

ص: ۱۲۷

۱- توحید صدوق، باب ما جاء فی الرُّؤْیَه، حدیث ۲۱ ص ۱۱۸.

می دانید که رحمان و رحیم و سمیع و علیم از اسماء الهی اند، و خداوند در قرآن می فرماید: «وَلِلّهِ الأسْمَاء الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا»؛(۱) برای خداوند اسماء حسنایی هست، او را به آن اسماء بخوانید. یعنی گاهی حق به صفت رحمان جلوه می کند به آن تجلی می گویند: «اسم رحمان» یا به صفت رحیم جلوه می کند به آن تجلی می گویند: «اسم رحیم» این ها اسماء حسنای الهی هستند یعنی حق اند در صفاتی خاص. آن وقت آن اسماء مظهر می خواهد تا به نمایش در آیند: امام صادق علیه السلام در رابطه با آیه ی فوق می فرمایند: «نَحْنُ وَ اللّه الاَسْماءُ الْحُسْنی»؛(۲) به خدا سوگند ماییم اسماء حسنای الهی. ملاحظه کنید امام خودشان را چطوری به ما معرفی می کنند و ما را به کجا راه نمایی می فرمایند. ابتدا باید متوجه بود «اسماء حسنا» یعنی چه؟ تا بعد روشن شود چرا ائمه ی معصومین علیهم السلام اسماء حسنای پروردگار هستند. به عنوان مثال «قیوم» یکی از اسماء الهی است و تمام عالم را پر کرده است. قیوم، یعنی هرچه شما پدیده و وجود می بینید که قائم است و موجود است، به «اسم قیوم» خداوند موجود است. یا «اسم حی» یعنی در این عالم هر چه حیات می بینید، ظهور آن «حی مطلق» است، حالا امام می فرماید: «نَحْنُ وَ اللّه اَلْاَسْماءُ الْحُسْنی»؛ ما همان اسماء حسنای خداوند هستیم. و توجه ما را به حقیقت نوری و وجودی خود معطوف می کنند بهتر از این چگونه می توان گفت تا ما بفهمیم جایگاه آن ها در هستی کجا است؟

۱- سوره اعراف، آیه ۱۸۰.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۱۴۴.

نظر به ولایت ائمه علیهم السلام در دو نگاه

نگاه دقیق و عمیق به مقام اهل البیت علیهم السلام در هستی، غلو نیست، غلو یعنی یک چیزِ غیر بزرگ را ما بزرگ کنیم، بدون آن که دلیل عقلی یا نقلی مطمئن برای بزرگی آن داشته باشیم. اما اگر عظمت موضوع مهمی را ادله ی قوی عقلی پشتیبانی کرد و بعد هم شواهدی از وحی الهی آن را تأیید کرد، اعتقاد به عظمت آن موضوع، غلو نیست بلکه توجه به موضوع بزرگی است که باید با تعمق متوجه آن شد. اگر آن موضوع برای ما روشن نشد نباید آن را منکر شویم باید خود را رشد دهیم تا به حقیقت آن دست یابیم. به قول مولوی:

کرده ای

تأویل حرف بِکر را

خویش

را تأویل کن نی ذکر را

یعنی برای درک حقیقت باید خود را عوض کنی نه آن که حقیقت را در حدّ فهم خود تغییر دهی، کسی که در مورد موضوعاتِ عمیق معرفتی تأمل نکرده آیا حق دارد بگوید آن موضوعات غلو است؟ آیا کسی پای بحث علمای شیعه نشسته و مبانی عقلی و نقلی و قرآنی عقاید شیعه را به خوبی بررسی کرده و بعد به این نتیجه رسیده است که آن ها نسبت به اهل البیت علیهم السلام غلو می کنند و حرفشان از مرز عقل و نقل معتبر بیرون است؟ یا همین طور از دور یک چیزی به گوشش خورده و سریعاً قضاوت کرده است.

ما در موضوع وجود انسان کامل و واسطه ی فیض، ابتدا با استدلال بحث می کنیم و نحوه ی وجود آن عزیزان در نظام هستی و مقام عصمت

ص: ۱۲۹

آن ها را ثابت می نماییم(۱)

سپس دلایل قرآنی خود را بیان می کنیم(۲)

و پس از آن که جایگاه و مقام واسطه ی فیض بودن و معصوم بودن آن ها روشن شد، حالا می گوئیم این سخنان را معصوم گفته است. امامان علیهم السلام شیعیان خود را طوری تربیت کرده اند که نگران باورهایی باشند که مبانی عقلی و استدلالی ندارد، حالا آیا می شود که خود شیعیان چیزهای بی مبنا را بپذیرند؟ ما خودمان اعتراض داریم به این ولایت بازی های احساساتی، امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» که به واقع می توان ایشان را به عنوان یکی از شخصیت های بزرگ شیعه نام برد که ذوب در ولایت اهل البیت علیهم السلام بودند، چه قدر از دست این نوع ولایت بازی ها آزرده بودند. در یکی از پیام ها در آخرین روزهای عمر شریفشان می فرمایند: «ولایتی ها که تا دیروز در سکوت و تحجرِ خود آبروی اسلام و مسلمین را ریخته اند و در عمل پشت پیامبر و اهل البیت عصمت و طهارت علیهم السلام را شکسته اند و عنوان ولایت برایشان جز تَکَسُّب و تَعَیش نبود، امروز خود را بانی و وارث ولایت معرفی نموده و حسرت ولایت دوران شاه را می خورند.»(۳)

و در جایی دیگر می فرمایند: این ها کمر ما را شکستند. امامی که خودشان اهل ولایت اهل البیت علیهم السلام اند به جهت انحراف اینان از مسیر ولایت اهل البیت علیهم السلام می گویند کمر ما را این ولایت بازی ها شکست، و به آن هایی که ولایت را وسیله ی تَکَسُّب و تَعَیش کرده اند یعنی ولایت را وسیله ی کسب و زندگی

۱- به کتاب «مبانی معرفتی مهدویت» از همین مؤلف رجوع شود.
۲- به کتاب «جایگاه و مقام واسطه فیض» و کتاب «دعای ندبه؛ زندگی در فردایی نورانی» از همین مؤلف رجوع شود.
۳- امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» در تاریخ ۳/ ۱۲/ ۶۷ . صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۸۱.

و آب و نان نموده اند اشکال می گیرند. چرا امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» از این نوع ولایت گرایی نگران اند؟ چون متوجه بودند این گروه ها مسئله ای این چنین بزرگ و عمیق را آنچنان سطحی و احساساتی می کنند که دیگر آن تأثیر عمیق و غیر قابل تصور را از دست خواهد داد.

چگونگی تعین به مقام ائمه علیهم السلام

آنچه ائمه علیهم السلام به ما پیشنهاد می کنند تدبّر در امور آن هاست،(۱)

آن ها مأمورند ما را متوجه حقیقت قدسی وجود خود بنمایند و به ما بفهمانند در عالم قدس حقایقی به نام اسماء حسنای الهی هست که صورت کلیه و جامع آن ها در وجود یک انسان باید جمع بشود و در حرکات و سکنات او جاری و ساری باشد که بحث آن إن شاءالله در جای خود خواهد آمد. آن ها مأمورند به ما خبر دهند: ای طالبان انوار عالم قدس بیایید تا ما شما را به آن جاها برسانیم، بیایید در زیر سایه ی ولایت ما قرار بگیرید تا به آن عالم سیر کنید. راستی اگر در این موارد شکسته نفسی کنند و ما را از مقام خود آگاه نکنند و به سوی خود راهنمایی ننمایند، برای رسیدن به آن حقایق قدسی چه کار باید کرد؟ مثل آن است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رودربایستی کنند و نگویند من پیغمبر خدا هستم، در آن صورت بشریت چگونه متوجه وجود پیامبر بشود؟ این جا شکسته نفسی بر نمی دارد، باید

۱- امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: «... إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ قَدِ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ»؛ امرما مشکل همراه با دشواری هاست، آن را تحمل نمی کند مگر فرشته ای مقرب یا پیامبری مرسل یا بنده ای که خداوند قلب او را از طریق ایمان آزموده باشد.

بیاینـد ما را به سوی خود راهنمایی کننـد. کسـی جز خودشان نمی تواند مقام آن ها را بشـناسد، شـناختن مقام جامعیت اسـماء حسـنای کلیه، کار خودِ انسان های کامل است لـذا بایـد گفت: «گل خنـدان که نخنـدد چه کنـد؟» این جاست که وقتی آن ها خودشان را به ما معرفی کردند و روشن شد چقدر در این امر صادق اند ما باید خاک پای آن ها را سرمه ی چشم خود کنیم و با تمام وجود از آن ها تشکر کنیم که ما را به سوی خود هـدایت کردنـد. حضـرت صادق علیه السـلام به دو نفر از علماء اهل سنت می فرماینـد: «شَـرِّقَا وَ غَرِّبَا لَنْ تَجِدَا عِلْماً صَـحِیحاً إِلَّا شَـیْئاً یَخْرُجُ مِنْ عِنْدِنَا أَهْلَ الْبَیْت»؛(۱) اگر به شـرق و غرب عـالم هم برویـد، هرگز به علم صـحیح و درستی دست نمی یابید، مگر آن علمی که از نزد ما اهل البیت بیرون آید. این غیر از آن اسـت که یـک انسـان خـود خواه مـا را به سوی خود بخوانـد، این هـا خودی ندارنـد که مـا را به سوی آن خود دعوت کننـد، آن ها سراسر نمایش اسماء الهی اند، پس در واقع آن ها از طریق هدایت ما به خودشان، ما را به سوی خدا دعوت کرده اند.

وقتی به مقام ائمه علیهم السـلام معرفت پیدا کردیم و آن ها را به عنوان مظاهر جامع اسـماء الهی شناختیم و قلب خود را متوجه آن مقـام نمودیم تـا در سیر باطنی خود تحت تأثیر تجلی نور ولایت آن ها قرار گیرد، این ابتـدای راه است، بایـد ما آرام آرام ظرفیت پـذیرش آن نور را در خود ایجـاد کنیم. هرچقـدر آن نور در جان ما جا باز کنـد، خودش وسـیله ی معرفی خودش می شود و ما به یقینی که نسبت به مقام اهل البیت علیهم السلام باید برسیم، می رسیم.

۱- بحار الأنوار، ج ۲، ص ۹۲.

مثل آن که وقتی با قرآن روبه رو می شوید بین شک و یقین هستید، گاهی نوری از قرآن به قلبتان می نشیند و با تمام وجود حقّانیتش را باور می کنید، ولی ممکن است دوباره این فکر به ذهنتان بیفتد که نکند یک انسان نابغه بدون آن که پیامبر باشد این حرف ها را زده است؟! ولی باز با تدبّر در قرآن می بینید مسئله از این حرف ها بیرون است و متوجه حقانیت آن می شوید، ممکن است چند بار گرفتار شک و تردید بشوید تا بالأخره نور قرآن جای خود را در قلب شما - با اُنس طولانی- باز کند، به طوری که پس از مدتی اصلاً جای هیچ شکی برایتان باقی نمی ماند. عین همین مسئله در موضوع فرهنگ اهل البیت علیهم السلام و ولایت آن ذوات مقدس برایتان پیش می آید. همان طور که قرآن نوری دارد که با تدبّر در آن، بر قلبتان تجلی می کند و خودش خود را ثابت می نماید، مقام قدسی و نور ولایی اهل البیت علیهم السلام هم همین طور است. قرآن برای اثبات حقانیت خود می فرماید: «أَفَلاَ يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِندِ غَيْرِ اللّهِ لَوَجَدُواْ فِيهِ اخْتِلاَفًا كَثِيرًا»؛(۱)

ای پیامبر! آیا این هایی که منکر رسالت تو هستند در قرآن تدبّر نمی کنند، که اگر از طرف غیر خدا بود در آن اختلاف زیادی می دیدند؟ اگر انسان در قرآن تدبّر کند آن چنان جلوه ی وحدانی حضرت احد را می یابد که هیچ شکی در آن نخواهد کرد که این کتاب از حضرت اَحد نازل شده و با تمام وجود تصدیق می کند که اگر از طرف غیر خدای احدِ واحد بود هرگز وجود این همه انسجامِ غیر قابل تصور در آن ممکن نبود. در مورد اهل البیت علیهم السلام هم شرطِ ارتباط همین است و اگر این ارتباط

۱- سوره ی نساء، آیه ی ۸۲.

برقرار شود انسان به جایی می رسد که می بیند اگر قلب و جان و باطن این انسان ها در تصرف کامل حق نبود محال بود چنین گفتار و رفتاری به دست بُعد بشری آن ها از آن ها صادر شود، تا آن جا که انسان حیرت می کند که مگر می شود انسانی شروع به سخن گفتن بکند و بدون هیچ یادداشتی کلماتی از زبانش جاری شود که ما آن سخنان را به نام دعای جوشن کبیر می شناسیم. بنده معتقدم ابتدا خداوند با جلوه ای از معانی کامل بر قلب مبارک آن ذوات مقدس تجلی می کند و اسماء هزارگانه خود را به تجلی در می آورد، سپس حاصل آن تجلی؛ دعای جوشن کبیر می شود که از زبان آن ها جاری می گردد. در مورد سایر ادعیه مثل دعای ابوحمزه از امام سجاد علیه السلام یا مناجات شعبانیه از حضرت علی علیه السلام و دعای سحر ماه رمضان از حضرت باقر علیه السلام یا مناجات امام حسین علیه السلام در روز عرفه، همه و همه قضیه از همین قرار است. چگونه انتظار داریم متوجه نور باطنی و قدسی ائمه علیهم السلام شویم در حالی که فرصتی برای تدبّر در سخنان و ادعیه ی آن ها نگذاشته ایم؟

همان طور که قرآن قصه و زبان فطرت ما است، اهل البیت علیهم السلام هم خودِ گم شده ی ما هستند، آن خود عالیه ای که در همه ی زندگی به دنبال آن هستیم، لذا است که گفت:

چون

یافتمت جانان

بشناختمت

جانان

مسئله این گونه است که انسان پس از مدتی تماس با گفتار و رفتار این خانواده، آرام آرام خودِ گم شده و آرمانی خود را در آن ها می یابد و احوالی را که باید پیدا کند به کمک ارتباط وِلایی با آن ها پیدا می کند و

متوجه می شود آنی که باید در نهایت باشد همین ها هستند و آن محبّوبی که باید بگزیند، همین هایند و لذا وقتی می فرمایند: هرگز به ولایت ما نمی رسید مگر این که چنین و چنان کنید، با تمام وجود می گویید؛ «هرچه بگویی بشوم».

حداقلِ شرط جهت تجلّی نور ولایت

ائمه ی معصومین علیهم السلام از ان جایی که مظهر محبّت الهی به خلق انـد، شیفته ی آن انـد که دست ما را بگیرند، ولی ما باید حداقل شرطی را که لازمه ی این دستگیری است داشته باشیم و به همین جهت در به دست آوردن آن حداقل شرط به ما دستوراتی می دهند. یکی از آن دستورات که انسان را از تنبلی و سستی بیرون می آورد و وارد حیات معنوی می کند مواسات اخوان و تقویت روحیه ای است که برادران خود را بر خود مقـدم بداریم و از دست و زبانمان هیچ ظلمی بر احدی روا مداریم و این از اولین شروط است. غم فلسطینیان را خوردن و هر کاری که از دستمان برآمد برای آن ها انجام دادن، یکی از راه های ورود به آسمان و ارتباط با ذوات مقدس ائمه ی طاهرین علیهم السلام است، مراعات حقوق برادران دینی دریچه ی ارتباط با خدا و حقایق الهی است. امام صادق علیه السلام در همین حدیث بارها به اصحابشان در مورد رعایت مردم سفارش می کنند، چون امـام راه سیر به عـالم بالاـ را در این عمل می داننـد، یک جا می فرماینـد: «اَلْماشـی فِی حاجَهِ اَخیهِ کَالسّاعی بَینَ الصَّفا وَ الْمَروَه، وَ قاضی حاجَتِهِ کَالْمُتَشَحِّطِ بِدَمِه فِی سَبیلِ اللّهُ یوْمَ بَدْرٍ وَ اُحُدٍ وَ ما عَذَّبَ اللّهُ اُمَّهَ اِلاّ

عِنْدَ اسْتِهانَتِهِمْ بِحُقُوقِ فُقَراءِ اِخْوانِهِم»؛(۱) ای پسر جندب؛ آن کس که در راه برآوردن حاجت برادرش گام بردارد عملش همچون سعی بین صفا و مروه است - که سیر از مروه ی دنیا به سوی صفای عالم معنا است - و آن کس که نیاز حاجت مندی را برآورده سازد کارش همچون کار شهیدی است که در راه خدا در جنگ بدر و احد شهید شده - این عمل، او را به مقام فنا می رساند تا بدون حجاب، با غیب ارتباط برقرار کند- و خداوند هیچ امتی را جز به جهت بی اعتنایی و سبک شمردن حقوق فقرائشان عذاب نکند.

ملاحظه کنید چگونه حضرت راه ارتباط با ذوات قدسی را داشتن روحیه ای می دانند که نگران وضع مردم باشد و با توجه به امور مردم خود را آماده ی تجلی نور ولایت ائمه ی معصومین علیهم السلام نمایند، باید روحیه ی ظلم به مردم کاملاً در جان ما خشکیده شود و راضی نباشیم یک ذره ظلم از طرف ما به احدی برسد. چنانچه امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: «واللَّهِ لَوْ أُعْطِيتُ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَهَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاكِهَا عَلَى أَنْ أَعْصِیَ اللَّهَ فِي نَمْلَهٍ أَسْلُبُهَا جُلْبَ شَعِيرَهٍ مَا فَعَلْتُه...»؛(۲) به خدا سوگند اگر هفت اقلیم را با آن چه که در زیر آسمان ها است به من بدهند تا در باره ی موری ستم کنم و پوست جوی را که در دهن دارد از او بگیرم و نافرمانی خدا را کنم چنین کاری نخواهم کرد.

۱- بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۲۸۱.

۲- بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۳۹۴.

چگونه برایتان پیش آمده که وقتی متوجه شدید خدا هست می توانید دل خود را متوجه خدا نمایید، چون دل انسان توان و استعداد آن را دارد که به خدا توجه کند، اگر موانع را برطرف نماید خود به خود آن توجه واقع می شود. این مسئله در عین عجیب بودن، برای انسان سخت نیست، چون وقتی دل را از حجاب ها آزاد کرد و آن را بیدار نمود، می یابد که آن بیداری منجر به توجه قلب به خدا شد و با توجه به خدا همه ی آنچه را به دنبالش بود به دست آورد، چیزهایی را که در ابتدا تصور آن را هم نمی کردید، برایتان پیش آمد. این که می گویند یاد خدا کارها خواهد کرد، یاد خدا همین توجه قلبی به حضور حق است، بقیه ی برکات با توجه قلبی به حق یکی بعد از دیگری بر جان انسان سرازیر می شود. دل همین که تا مرز توجه به حق جلو رفت و موانع را پشت سر گذاشت، می یابد که نور آمد. در حالی که در ابتدا نمی توانست تصور کند تجلی نور حق بر قلب یعنی چه، چون فکر می کرد خودش می خواهد آن نور را به قلب خود بیاورد، در حالی که آن نور بود، باید موانع تجلی آن را برطرف می کرد، مثل آن که ما پرده را عقب می زنیم تا نور خورشید جلوه کند. همین موضوع در باره ی امکان تجلّی نور ولایت ائمه ی طاهرین علیهم السلام بر قلب انسان ها مطرح است.

میهمانی عالم قدس

ممکن است ابتدا این سؤال برای شما پیش بیاید که چطور می شود ما با توجهِ محبّت آمیز به اهل البیت علیهم السلام به شخصیت مطلوبی که به دنبال آن

ص: ۱۳۷

هستیم برسیم و آدم شویم؟ عرض بنده این است مگر بنا است شما خودتان را آدم کنید؟ مگر من می توانم خودم را آدم کنم و میل ها و اندیشه هایم را در حد تعادل حقیقی قرار دهم؟ این امکان ندارد، اگر تا صد سال دیگر هم بنده با تکیه بر خودم بخواهم کاری بکنم همین هستم که فعلاً هستم. قاعده ای در این دنیا هست که باید طبق آن قاعده عمل کرد و آن، این که باید آرام آرام توجه جان خود را به سوی وجود قدسی و معنوی و نورانی اهل البیت علیهم السلام سیر داد و البته لازمه ی آن سیردادن، مجموعه ای مقدمات معرفتی و اخلاقی است که دین الهی توصیه فرموده است، بقیه ی کار از طرف آن ها انجام می شود و تجلیات نور ولایت آن ها است که کار اساسی را می کند و ما به نتیجه می رسیم، خودشان این راه را نشان ما دادند. البته این بدین معنی نیست که کار، کار راحتی است و نیاز به تلاش و مجاهده ندارد ولی چون مطلب بزرگ است کارهایی که منجر به آن نتیجه می شود، در مقابل نتیجه ای که حاصل می شود چیزی به حساب نمی آید. آری اگر آرام آرام آنچه را ما باید بکنیم شروع کنیم، به تدریج نتایجی که باید به دست آید، ظاهر می شود.

باید افتان و خیزان و به طور پیوسته جلو برویم تا به مرور حجاب ها رفع شود و صورت نهایی محبّت و مودّت ظاهر گردد، ولی با این همه همین که وارد دستگاه مودّت شدید به ورود ارزشمندی اقدام کرده اید، چیزی نمی گذرد ملاحظه می کنید به مرور چیزهایی را به دست می آورید که در ابتدا تصور آن ها را هم نمی کردید. آن ها که این راه را رفتند چیزهایی یافتند که گفتنی نبود.

ص: ۱۳۸

همین قـدر تصـور فرمائیـد انسـان بـا ارتبـاط بـا دریـای بیکران قلب معصـوم وارد چه عـالَمی می شود، آداب ارتبـاط را هم که خودشـان به ما یاد دادنـد و خودشان هم که مالامال از میل توجه به ما هسـتند، پس راه رسـیدن به مقصـد نهایی از این بهتر در کجا یافت می شود؟ آن ها خانواده ی کرم هستند، به این معنی که طالب ولایت خود را محروم نمی کنند.

عمـده آن است که از نکات مطرح شـده غفلت نکنیم تا مودّت به این خانواده جای خود را در قلب ها باز کنـد و با امیـدی که قلـب پیـدا می کنـد آن طلـب محقـق شـود. آنچه مـوجب محرومیت بزرگ است غفلت از همین نکته است که حقـایق متعـالی مطهره ای در این عالم هست که با نظر به سیره و گفتار آن ها در این دنیا، می توان نسبت به آن ها مودّت پیدا کرد تا در بستر شریعت محمدی صلی الله علیه و آله به اوج کمالی که یک انسان می تواند به آن دست یابد، برسیم. و خود قرآن هم در رابطه بـا نتیجه ی آن مودّت فرمود: «مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ اَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ»؛ آنچه در رابطه با اجر رسالت که عبارت باشـد از مودّت اهل البیت علیهم السـلام به شـما توصـیه کردیم برای نتیجه گیری خودِ شما است و موجب می شود تا میهمان عالم قدس شوید. وقتی می فرماید: «فَهُوَ لَكُمْ»؛ می خواهد خبر دهد راه ورود به دینداری برتر را به شما نشان دادم تا در میانه ی راه نمانید.

وقتی تمام آداب شـریعت را انجام دادیم هنوز وارد آن سطح از دینداری نشده ایم که احساس کنیم به مقصد رسیده ایم. تا در مرحله ی رعـایت آداب شـریعت هستیم، می شود دروغ نگوییم، نمـاز بخوانیم و دزدی نکنیم ولی وارد عـالَمی که در آن عالَم دل شور و عشق امیرالمؤمنین علیه السلام را

دارد شود، نشده ایم و به همان اندازه به آن نتایج عالیه ای که می توانستیم با دینداری خود به آن جاها دست یابیم، نرسیده ایم، این است که می فرماید آن مودّت «فَهُوَ لَكُم» برای خود شماست تا وارد مرحله ی عالیه ی دین داری شوید و مزه ی دینداری را به واقع بچشید.

ورود به زندگی معنادار

زندگی بدون مودّت به اولیاء معصوم علیهم السلام، زندگی معناداری نیست. چون هنوز انسان با مظاهر اسماء الهی ارتباط پیدا نکرده که منجر به محبّت انسان به خدا شود. خداوند نمی خواهد ما فقط در حدّ مسلمانانِ اهل سنت باشیم که عبادات خود را انجام دهیم و حرام و حلال دین را مراعات کنیم و دیگر هیچ، چون همه ی آن چیزی که خداوند برای بندگانش می خواهد این نیست. باید در مسیر دینداری یک نشاط معنوی و یک دل زنده در میان باشد که منجر به اُنس با اسماء الهی گردد و در این رابطه به ما فرمود، وارد میدان مودّت فی القربی گردید تا به آنچه باید به دست آورید، نایل شوید. در آن حال است که نماز حالت قلبی پیدا می کند، قرآن خواندن، قرآن خواندن دیگری است، دلِ شیدایی در میان می آید که در حضور است و قدرت اُنس با حقایق را پیدا کرده است.

یک وقت هست که آدم قرآن می خواند و سعی می کند که حواسش هم جمع باشد تا معنی آیات را خوب بفهمد، این کار خوبی است، ولی مگر قرآن به صورت مفهوم به عقل پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده است که ما بخواهیم از طریق مفاهیم و معانی آیات با قرآن مرتبط شویم؟ آری خیلی خوب است

که در آیات قرآن تدبر کنیم و به معانی آیات فکر کنیم ولی این انتهای راه نیست، جایی که قرآن را عقلی بخوانیم غیر از جایی است که در ارتباط با قرآن، دل وسط است. اگر انسان بتواند با دل و قلبِ خود با آیات مرتبط شود نه تنها از تدبّر و فهم عالیه ی آیات محروم نمی شود بلکه قرآن به عنوان کتاب ذکر، موجب نشاط و شور دیگری می گردد. خداوند می فرماید: «وَ اِنَهُ لَتَنْزیلُ رَبِ الْعالَمینَ * نَزَّلَ بِهِ الرُّوحُ الاَمینُ * عَلی قَلْبِکَ لِتَکُونَ مِنَ الْمُنْذِرین»؛(۱) آن قرآن نازل شده ای است از حقایق عالم بالا- که توسط پرودگار عالم، روح الامین آن را بر قلب تو ای پیامبر نازل کرده تا مردم را از عاقبت بی ارتباطی با عالم قدس بترسانی. عرض من روی عبارت «عَلی قَلْبِکَ» است که این قرآن در فضای قلب پیامبر صلی الله علیه و آله جای داده شده و اگر کسی خواست با آن ارتباط درستی برقرار کند باید با دل و قلب خود با آن روبه رو شود، تا آخر که نمی شود با عقل و مفهوماتِ آیات با قرآن زندگی کرد، ما هم اگر خواستیم با قرآن مرتبط شویم باید قلب مان را به صحنه بیاوریم تا با جنبه ی وجودی و حقیقی قرآن ارتباط برقرار کنیم. گفت:

عاقل

به کنار جو پی پل می گشت

دیوانه ی

پابرهنه از جوی گذشت

یعنی با پای دل خیلی راحت تر می شود مسیر را طی کرد و معلوم نیست عقل بتواند تا آن جاها که دل سیر می کند بیاید. این کدام دیوانه است که از جوی گذشت؟ این همان عشق دیوانه است که ما دیوانه ی آن دیوانه ایم. گفت:

۱- سوره ی شعراء، آیات ۱۹۲ و ۱۹۳ و ۱۹۴.

عشق دیوانه است، ما دیوانه ی دیوانه ایم

نفس

امّاره است، ما امّاره ی امّاره ایم

رابطه ی حبّ به اهل البیت علیهم السلام و ظهور ایمان

مسیر مودّت اهل البیت علیهم السلام که در این بحث بر آن تأکید می شود موجب می گردد تا چهره ی حقیقی و وجودی عالم بر قلب انسان رخ بنمایاند و آیات الهی با آن چهره بر قلب انسان تجلی کند و در این راستا است که عرض می شود زندگی بدون مودّت به اولیاء الهی معنایی نخواهد داشت، چون آن ها راه ارتباط با معنی حقیقی وجودی عالم اند لذا اگر کسی محبّت به امیرالمؤمنین علیه السلام را در زندگی خود ایجاد نکند و رکوع و سجودش را داخل آن نگاه نبرد، زندگی کاملی را شروع نکرده است و هیچ چیزی را به صورت حقیقی نمی یابد تا با آن چیز درست ارتباط برقرار کند. و در همین رابطه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ مُؤْمِناً مُسْتَكْمِلَ الْإِيمَانِ»؛(۱) بدانید اگر کسی بر دوستی آل محمد بمیرد، با ایمان کامل مرده است.

نه تنها زندگی بدون دوست داشتن حقیقی که همان مودّت به اولیاء معصوم علیهم السلام است، معنی و حرارتی نخواهد داشت، حتی واقعیتی هم پیدا نمی کند، چون انسان با چهره ی واقعی و وجودی عالم مرتبط نخواهد شد. مولوی در رابطه با سرعت عشق برای رسیدن به مقصد می گوید:

عقل

تا تدبیر و اندیشه کند

رفته

باشد عشق تا هفتم سما

عقل

تا جوید شتر از بهر حج

رفته

باشد عشق بر کوه صفا

۱- تفسیر زمخشری، ج۴،ص۲۲۰.

اساساً تا حبّ در میـدان دینداری ظهور نکند ایمان حقیقی محقق نمی شود، چرا که هر جا پای ایمان وسط است باید پای قلب به میـان باشـد که همـان دل دادن و دل سپردگی و محبّت است. قرآن می فرمایـد: پیامبر؛ به بعضـی از افرادی که مـدعی ایمان هستند بگو شما فعلاً در مرحله ی تسلیم در مقابل احکام الهی هستید: «لَمّا یدْخُلِ الْایمانُ فِی قُلُوبِکُمْ»؛(۱)

هنوز ایمـان وارد قلب های شـما نشـده است. دقت بفرماییـد که وقتی پای ایمان را وسط آورد موضوع قلب را مطرح فرمود. از طرفی می دانیـد که ایمـان عبـارت است از جهت دادن جان و قلب به سوی هـدف حقیقی، یعنی با ایمان است که دل به سوی خدا سیر می کند و از طرفی دل که وسط آمد دیگر فکر و مفهوم مطرح نیست، شور و حبّ و عشق مطرح است و لذا است که گفته انـد ایمـان بـا حبّ ممکن است. امـام معصوم می فرماینـد: «هَلِ الْإِیمَانُ إِلَّا الْحبّ»؛(۲) آیـا ایمـان جز حبّ است یعنی اگر خواستیـد به ایمـان حقیقی برسـید بایـد حبّ خود را جهت دهیـد، بایـد مودّتی خاص را در زنـدگی خود به میان آوریـد تا در دینداری به نشاط حقیقی دست یابید. و این حبّ و دوستی باید دوستی چیزی باشد که ذاتش دوست داشتنی است.

۱- سوره ی حجرات، آیه ی ۱۴.

۲- بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۲۴۱.

کربلا؛ آینه ی ظهور محبّت حقیقی

آدم باید چیزی را دوست داشته باشد که ارزش دوست داشتن داشته باشد و بتواند به رسم محبّت و دوست داشتن، محبّ خود را فدای محبّوبش کند، نه این که محبّوب را برای خود بخواهد، در آن حال آن دوستی، دوستی حقیقی نیست و بهره ای که در محبّت و عشق حقیقی هست در آن نیست. اصحاب کربلا امام حسین علیه السلام را برای خودشان دوست نمی داشتند، این آن دوستی حقیقی که جواب عمق جانمان را بدهد نیست، اصحاب کربلا دیدند اصلاً امام حسین علیه السلام عین دوست داشتن است. ابتدا از حجاب کبر و شهرت آزاد شدند، به عمق جانشان رجوع کردند دیدند تمام وجودشان محبّت به حسین علیه السلام است، همچنان که عمق جانشان یعنی قلبشان محبّت و ایمان به خدا است، لذا برای آن که جواب آن عشق را بدهند - که عالی ترین شکل زندگی است - تمام وجود خود را فدای امام حسین علیه السلام کردند. وقتی حضرت سیدالشّهداء علیه السلام در شب عاشورا به یاران خود فرمودند: «إِنِّی قَدْ أَذِنْتُ لَکُمْ فَانْطَلِقُوا جَمِیعاً فِی حِلٍّ لَیْسَ عَلَیْکُمْ مِنِّی ذِمَامٌ هَذَا اللَّیْلُ قَدْ غَشِیَکُمْ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا»؛(۱) من بیعت خود را از شما برداشتم از تاریکی شب استفاده کنید و همگی بروید. ابتدا جناب عباس قمر بنی هاشم برخاست و عرض کرد: «لِمَ نَفْعَلُ ذَلِکَ لِنَبْقَی بَعْدَکَ لَا أَرَانَا اللَّهُ ذَلِکَ أَبَداً...»؛(۲) هرگز ما چنین نمی کنیم برای آن که بعد از شما بمانیم،

ص: ۱۴۴

۱- شیخ مفید، ارشاد، ج۲، ص ۹۱.

۲- الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۹۱.

هر گز خداونـد از ما چنین چیزی را نبینـد. سـپس اصـحاب آن حضـرت روشن کردنـد معنی زنـدگی شان را در فداشـدن برای امامشان یافته اند. از جمله زهیربن قین عرض کرد: «فَقَالَ وَ اللَّهِ لَوَدِدْتُ أَنِّی قُتِلْتُ ثُمَّ نُشِرْتُ ثُمَّ قُتِلْتُ حَتَّی أُقْتَلَ هَکَذَا أَلْفَ مَرَّهٍ وَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَی یَدْفَعُ بِذَلِکَ الْقَتْلَ عَنْ نَفْسِکَ وَ عَنْ أَنْفُسِ هَؤُلَاءِ الْفِتْیَانِ مِنْ أَهْلِ بَیْتِکَ»؛(۱)

سوگنـد به خدا دوست می داشـتم کشـته شوم دوباره زنده گردم و بهمین کیفیت هزار مرتبه کشـته شوم و زنده گردم و خدای متعال بدین وسـیله تو و جوانان اهل بیتت را از آسیب دشمنان نگه داری فرماید. چون اصحاب کربلا متوجه شده بودند چگونه جواب عشقی را که خدا در جان آن ها گذارده پاسخ دهند و لذا آن چه برای آن ها مهم بود آن عشق بود و نه چیز دیگر.

البته همـان طور که آرام آرام قلب آمـاده می شود تـا محل ایمان به خـدا گردد و انسان بایـد در این راه خود را از موانع تجلی ایمان آزاد کند، محبّت به اهل البیت علیهم السلام هم همپای ایمان آرام آرام و با رفع خودخواهی ها وارد قلب می شود.(۲)

در کربلا موضوع محبّت به محبّوبِ حقیقی بود که توانست کار را تا آن جا برساند. اصحاب امام علیه السلام فقط برای این که

۱- شیخ مفید، الارشاد، ج ۳، ص ۹۲.

۲- حضـرت باقر علیه السلام می فرمایند: «لَا یُحِبُّنَا عَبْدٌ وَ یَتَوَلَّانَا حَتَّی یُطَهِّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ وَ لَا یُطَهِّرُ اللَّهُ قَلْبَ عَبْدٍ حَتَّی یُسَلِّمَ لَنَا وَ یَکُونَ سِلْماً لَنَا فَإِذَا کَانَ سِلْماً لَنَا سَلَّمَهُ اللَّهُ مِنْ شَدِیدِ الْحِسَابِ وَ آمَنَهُ مِنْ فَزَعِ یَوْمِ الْقِیَامَهِ الْأَکْبَرِ» بنـده ای ما را دوست نـدارد و به ما ارادت نمی ورزد تا این که خـدا قلبش را پاکیزه کرده باشـد و خدا قلب بنده ای را پاکیزه نکند تا این که آن قلب را در اختیار مـا قرار دهـد و تسـلیم حکم مـا شود و چون تسـلیم حکم مـا شـد، خـدا از حساب سـخت نگاهش دارد و از هراس بزرگ روز قیامت ایمنش سازد.

ارادتشان را به امام معصوم علیه السلام تغذیه کنند متوجه بودند که نیاز دارند مودّت به آن حضرت را با فداکردن خود به فعلیت در آورند و تا ابد با چنین مودّتی زندگی کنند، مثل این که انسانِ تشنه با آب خنک نیاز خود به آب را جواب می دهد و تغذیه می کند، واقعاً عشق و محبّت به اولیاء الهی که مظهر اسماء حسنای خداوندانند به خودی خود مقصد اصلی هر انسانی است، شعله ور نگهداشتن این محبّت و بی جواب نگذاشتن آن، مقصد هرکسی است که می خواهد نیمه کاره نمیرد. هرچه انسان خود را فدای محبّوب متعالی خود بکند جانش خنک می شود و اصحاب کربلاـ این موضوع را از قبل خوب فهمیده بودند ولذا در شرایط پیش آمده فرصت را از دست ندادند و نگذاشتند که عقل مانع عشق شود. زیرا به قول مولوی:

لاابالی

عشق باشد، نی خرد

عقل آن

جویدکز آن سودی برد

برعکس عشق که:

ترک

تاز و تن گداز و بی حیا

در

بلا چون سنگ زیر آسیا

پاک

می بازد نباشد مزد جو

آن

چنان که پاک می گیرد ز هو

عقل به دنبال حفظ خود و سود حاصله است، ولی عشق چیز دیگری است اصلاً رعایت این چیزهای جزئی حساب گرانه ی عقلی را نمی کند، فقط می خواهد که دوست داشته باشد و این دوست داشتن را با فنای خود به اوج برساند، تا فقط همین دوست داشتن برایش بماند. اصحاب امام حسین علیه السلام در این دستگاه دیدند برای به ثمررساندن آن عشق و مودّت باید خودشان را در اوج فداکاری، فدای حضرت سیدالشّهداء علیه السلام بکنند در

صحنه ای که هیچ جلوه ای از پیروزی ظاهر به چشم نمی خورد، تا به عالی ترین شکل به آن محبّت جواب داده باشند، اما نه برای خودشان، به این معنا که یک خودی برایشان بماند، نه! فقط می خواستند آن دوست داشتن از دست نرود، چون خود آن دوست داشتن، آن هم دوست داشتنِ چنان محبوبی برای آن ها مقصد بود و حسین علیه السلام در واقع آن چنان دوست داشتنی را به آن ها بخشید، همچنان که خود آن حضرت در اوج دوست داشتن خدا، زیباترین فداکاری را در کربلا به نمایش گذاشت تا دین خدا بماند و حق در نمایش اسماء الهی در حجاب نرود. اهل البیت علیهم السلام به طور کلی جواب چنین دوست داشتن و مودّتی هستند که اصحاب امام حسین علیه السلام آن را یافتند و خداوند خبر چنین مودّتی را در قرآن با توصیه به مودّت به اهل البیت علیهم السلام به ما خبر داد. در جان هر انسانی این محبّت گذاشته شده است و مطلوب همه هم همین نوع مودّت است. حضرت باقر علیه السلام می فرمایند: «إِنَّ شِيعَتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ يُقْذَفُ فِي قُلُوبِهِمُ الْحُبُّ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُلْهَمُونَ حُبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ إِنَّ الرَّجُلَ يُحِبُّنَا وَ يَحْتَمِلُ مَا يَأْتِيهِ مِنْ فَضْلِنَا وَ لَمْ يَرَنَا وَ لَمْ يَسْمَعْ كَلَامَنَا لِمَا يُرِيدُ اللَّهُ بِهِ مِنَ الْخَيْرِ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى وَ الَّذِينَ اهْتَدَوْا زادَهُمْ هُدىً وَ آتاهُمْ تَقْواهُمْ يَعْنِي مَنْ لَقِيَنَا وَ سَمِعَ كَلَامَنَا زَادَهُ اللَّهُ هُدًى عَلَى هُدَاه»؛(۱) حبّ ما اهل البیت در دل های شیعیان ما القاء می شود و محبت ما به آن ها الهام می گردد، ما را دوست می دارند و فضائل ما را تحمل می کنند، در حالی که نه ما را دیده اند و نه

۱- بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۱۵۱. تفسیر فرات: ۱۵۸ فیه:[علی هداه] و الایه فی محمد. ۱۷.

کلام ما را شـنیده انـد. این برکات از آن رو است که خداوند برای آنان اراده ی خیر کرده است. و این آیه اشاره بآن است: «وَ الَّذِینَ اهْتَدَوْا زادَهُمْ هُدیً وَ آتاهُمْ تَقْواهُمْ» یعنی هرکس ما را ببیند و کلام ما را بشنود خداوند بر هدایت او می افزاید.

از یـک طرف خداونـد یک نوع جمال معنوی غیر قابل توصـیفی در این خانواده قرار داده است، از طرف دیگر مودّت به چنین جمال و کمال معنوی را در انسان ها گذاشته و به ما نیز گفته به این خانواده محبّت بورزید. به طوری که به گفته ی مولوی:

تشنه

می نالد که کو آب گوار

آب

می نالدکه کو آن آب خوار

حکمت

حق در قضا و در قدر

کرده

ما را عاشقان یکدگر

محبت اهل البیت علیهم السلام؛ جواب دادن به ذات دوست داشتن

کمـال و جمـال، بالـذات در خـدا است و بـالعرض در ائمه ی معصومین علیهم السـلام است و لـذا با مودّت به معصومین علیهم السـلام عملاًـ به خـدا نزدیـک می شویم، چون انسـان هـای معصوم علیهم السـلام آینه ی تمام نمای کمالات خداونـد هسـتند، خودی ندارنـد که خود را نشان دهنـد. پس می توان گفت در جان هر انسانی دوستی خـدا بالاصاله و دوستی معصومین علیهم السـلام بالتبع است. اولاً: ذات انسان از آن جهت که تمام کمالش نزد خـدا است، آنچنان است که عین دوست داشـتن خداوند است و همه ی کمالات او نزد خـدا است ثانیاً: از آن جایی که دل دادن به خداونـد بـدون نظر به مظاهر اسـماء الهی یعنی اهل البیت عصمت و طهارت علیهم السلام، دل دادن بدون مصداق، و انتزاعی است،

پس محبّت به اهـل الـبیت علیهم السـلام جواب دادن به ذات انسـانی خودمـان است که عین دوست داشـتنِ خداونـد است و از جهـتی محبّت به آن هـا نزدیکی به «منِ برتر» هرکس می باشـد و لـذا هرکس به دنبـال مرتبه ی عـالی خود باشـد حتمـاً به اهل البیت علیهم السـلام محبّت می ورزد، همـان طور که دوست دارد خودش راسـتگو و عالم و پرهیزکار باشـد و دائماً خود را در حضور بـا حق احسـاس کنـد، مصـداق کامـل این کمالات را که امام معصوم است، دوست دارد و از این جهت امامان معصوم علیهم السـلام مقصـد جـان هر انسانی می باشـند. در زیارت جامعه با توجه به همین نکته است که خطاب به آن ذوات مقـدس عرض می کنی «مَنْ أَحبّکُمْ فَقَدْ أَحبّ اللّهَ» هرکس شـما را دوست بـدارد خـدا را دوست داشـته است. از طرفی روشن شـد از طریق محبّت است که حجاب ها بین انسان و حقایق عالم برطرف می شود و جان انسان آماده می شود تا خداونـد او را عالِم به حقایق دین الهی بگردانـد و از مهالک دنیایی مصون بـدارد، که در زیارت جامعه بدان متذکر می شوی و خطاب به آن ذوات مقـدس عرض می کنی: «بِمُوَالاتِکُمْ عَلَّمَنَا اللّهُ مَعَالِمَ دِینِنَا وَ أَصْلَحَ مَا کَانَ فَسَدَ مِنْ دُنْیَانَا» از طریق دوستی و محبّت به شـما خداوند ما را به حقایق دین مان آگاه نمود و آنچه را موجب فساد دنیایمان می شد اصلاح کرد.

حضـرت سیدالشـهدا در دعای عرفه در محضـر حضـرت حق عرض می کنند: «إِلَهِی تَرَدُّدِی فِی الْآثَارِ یُوجِبُ بُعْدَ الْمَزَارِ» خدایا! توجه من به آثار تو سـبب می شود شـهود و وصالم ضـعیف شود. مبنای ناله ها و اشک های ائمه علیهم السلام همه برای حفظ اتصال و جلوگیری از ضعیف شدن آن

اتصال است، چون آن ها همواره وصال تامّ و تمام را طلب می کنند. امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» کتاب آداب الصلاه را طی نامه ای که در اول کتاب آمده به احمد آقا«رحمه الله علیه» تقدیم می کنند و می فرمایند: «پسرم شنیده ایم که پیامبر صلی الله علیه و آله هر روز هفتاد بار استغفار می کردند. پسرم! استغفار پیامبر صلی الله علیه و آله به جهت دیدن خدای واحد است در کثرت.» این نوع دیدنِ خدای واحد در کثرت برای پیامبر صلی الله علیه و آله استغفار می خواهد، چون خدا را بی حجاب ندیده اند، بلکه در آیاتش دیده اند. مقام معصومین علیهم السلام طوری است که این نحوه رؤیت و شهود را برای خود کم می دانند، همان طور که امام حسین علیه السلام رؤیت حق در آیاتش را یک نحوه دوری احساس می کنند و آن را برای خود یک نحوه عدم ارتباط می دانند. حال چه کسی هست که این چنین مقامی را نخواهد، کدام یک از ما طالب آن مقام که خدا را به تمامه رو در روی قلب خود بیاید، نیست؟ مقامی که امامان معصوم علیهم السلام همواره خود را در آن مقام محقق کرده اند. این است معنی این که عرض می کنم همه بالذات طالب امام اند و امام نیاز حقیقی و طلب حقیقی هر کس است، آن بزرگواران «خودِ برتر» ما هستند. موقعی ما به آن خود خواهیم رسید که این خودِ مادون را نخواهیم، در آن صورت عملاً امامان را خواسته ایم و یک نوع یگانگی بین آن خودِ برتر و ائمه ی معصومین علیهم السلام در شما ظاهر می شود، پس این که خداوند فرمود آن مودّتی که از شما خواسته شد «فَهُوَ لَكُمْ» اصلاً برای خود شماست، معنی روشنی خواهد داشت و در همین راستا خداوند می فرماید مودّتِ خود را به این خانواده بدهید، چون

آن ها «خودِ برتر» ما هستند، از این طریق خود را در افقی برتر قرار می دهیم و از آن افق به زندگی می نگریم.

اصل اصیل دوست داشتن

دوست داشتن اهل البیت علیهم السلام ذاتی هرکس است و این نوعِ دوست داشتن جواب مناسب دادن به جان خودمان است، البته باید آرام آرام دوستی های دروغین و غیر حقیقی را که به جانمان داده ایم، از آن بگیریم تا جان ما به خود برگردد و یک نوع همسنخی با مقام عصمت و طهارت پیدا کند، در آن صورت دوستی اهل البیت علیهم السلام شروع می شود.

وقتی شما دوست داشتن این لیوان را به خودتان دادید، آنچه را در ذات خود دوست می دارید به جانتان نداده اید، باطن خود را ضایع و سرگردان کرده اید، چون همچنان که عرض شد «دوست داشتن اهل البیت علیهم السلام جواب مناسب دادن است به جان تا آنچه را که جان و قلبِ هر انسان حقیقتاً می خواهد و نیاز دارد که به آن محبّت بورزد، به آن داده شود.

قلبِ هیچ انسانی کم تر از دوستی اهل البیت علیهم السلام را تاب نمی آورد و به جز با آن دوستی آرام نمی گیرد، زیرا جان انسان، کمال مطلق را می خواهد و در همین راستا بیشترین دوستی را که آن با دوستی ذوات مقدس معصومین علیهم السلام محقق می شود، می طلبد، به همین جهت اگر در جواب آن دوستی، دوستی غیر معصومین به آن داده شود سرخورده

خواهد شد. و پس از آن که خود را گرفتار انواع دوستی ها کرد در نهایت احساس می کند به هیچ چیز نرسیده است.

ذات انسان چه بخواهد و چه نخواهد، دوست داشتن چیزی را طلب می کند که بالاتر از آن چیزی نباشد که بتوان دوست داشت و محبوب های محدود، تاب دوست داشتنی را که انسان به دنبال آن است ندارند. همین امر موجب می شود که به اصطلاح می گویند: «هر ماه عسلی بعد از مدتی به ماه سرکه شیره تبدیل می شود» و انسان از محبوبی که برای خود برگزیده سرخورده می گردد، چون محبوب های محدود اگر به عنوان جواب به دوست داشتن نهایی پذیرفته شوند، تاب آن دوست داشتن را ندارند. آری چند روزی می توان با یک محبوبِ محدود به سر برد ولی جان انسان در درون خود شروع می کند به اعتراض کردن، چون آن محبوبی که دوست داشتن آن باید در نهایتِ دوست داشتن باشد، به او داده نشده است و آن مجلایی که موجب شود تا انسان از طریق او با کمالات الهی مأنوس گردد در معرض جان او قرار نگرفته است.

انسان معصوم به عنوان مجلای کمالات الهی، همه ی آن چیزی است که انسان باید به عنوان اصل اصیل دوست داشتن به آن نظر کند که در زیارت جامعه متذکر می شوی و می گویی: «إِنْ ذُكِرَ الْخَيْرُ كُنْتُمْ أَوَّلَهُ وَ أَصْلَهُ وَ فَرْعَهُ وَ مَعْدِنَهُ وَ مَأْوَاهُ وَ مُنْتَهَاهُ»؛ اگر سخن از خوبی به میان آید، شما اول و اصل و فرع و معدن و مأوا و منتهای آن هستید. حال اگر انسان غیر امام معصوم را دوست داشته باشد و دوستی غیر معصوم را به جانش بدهد، جانش تاب و تحمل آن دوست داشتن را نخواهد داشت و

سرخورده می شود. عکس العمل آن سرگردانی و سرخوردگی همان یأسی است که انسان ها با آن روبه رو می گردند و احساس دوری از هدف واقعی، افراد را فرا می گیرد.

اهل البیت علیهم السلام و لایه های عمیق وجود انسان

اگر به زاویه های عجیبی که در کربلا باز شد دقت کنید می بینید که امام حسین علیه السلام می خواهند برای ما روشن کنند که ای آدم ها! شما باور نمی کردید این همه می توانستید در محبت ورزی صعود کنید. ما هم باید از خود بپرسیم چطور می شود که با یاد کربلا ناگهان اشک مان در می آید؟ امام علیه السلام نشان دادند ای آدم ها باید این نوع محبت ورزیدن در میدان زندگی تان ظاهر شود و ما با دیدن آن نوع زندگی در اصحاب حسین علیه السلام و با توجه به افق بلند آن، غم غربت به سراغمان می آید و اشکِ ناشی از آن، از چشم هایمان جاری می شود. از این جهت عرض می شود امام علیه السلام نمایش جنبه ی نهایی انسان ها است در بواطن پنهانی آن ها که خود انسان ها متوجه آن نیستند و در کربلا این معنی روشن شد و اشک ها در حین نظارت بر صحنه ی کربلا حکایت از طلب قلب ها برای رسیدن به آن جنبه های نهایی دارد.

نظر به وجود مقدس اهل البیت علیهم السلام از هر جهت یک نوع برکت و کمال را مدّ نظر انسان ها قرار می دهد تا راه را گم نکنیم و به بیراهه نیفتیم. در بحث «کربلا؛ مبارزه با پوچی ها» سعی شده است از جهتی عظمت فرهنگ اهل البیت علیهم السلام تماشا شود ولی از آن جایی که این خانواده در افقی بسیار

متعالی زندگی می کنند، باید نسبت به آن ها خیلی عمیق فکر کرد، آن ها لایه های عمیق وجود ما هستند تا ابعاد متعالی و معنوی ما از منظرمان دور نشود. یک فوتبالیست نمایش لایه ای از قدرت پنهان پاهای ماست، پاهایتان خیلی که قوی بشود، به آن فوتبالیست نزدیک می شوید. ولی مگر ما فقط پا هستیم؟ لایه های عمیق ابعاد معنوی وجود خود را باید با نزدیکی به اهل البیت علیهم السلام تقویت کنیم و به شکوفایی بکشانیم، آن ها نهایی ترین قله ی وجود انسان اند و کربلا از آن صحنه هایی است که اباعبدالله علیه السلام با عمیق ترین بُعد از ابعاد وجود ما، با ما حرف می زنند و عمیق ترین ابعاد معنوی ما را جذب می کنند تا مسیر ما به سوی آن چه باید دوست داشته باشیم متوجه شود و از مقصد خود باز نمانیم.

در کربلا ـ به خوبی این معنی روشن می شود که غیر از ارتباط با ائمه ی معصومین علیهم السلام هیچ انسانی جواب بیشترین دوست داشتن جان ما را در خود ندارد، زیرا هر انسانی با تمام فطرت یعنی در عمیق ترین بُعد وجودش، غیر خدا را نمی خواهد و جواب گویی به این بُعد در کربلا به عالی ترین شکل به نمایش آمد.

امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» می فرمودند: کارتر رئیس جمهور آمریکا هم به دنبال خدا است، چون به قول امام اگر به کارتر می گفتند یک کشور دیگری هم در کره ماه هست آیا می خواهی رئیس جمهور آن جا باشی؟ حتماً می گفت آری، اگر به او امکان می دادند رئیس جمهور روسیه هم باشد او مایل بود. این یعنی این که همه ی انسان ها به دنبال کمال مطلق اند،

ص: ۱۵۴

البته این افراد مصداق کمال مطلق را اشتباه می گیرند ولی بالأخره به دنبال کمال مطلق یعنی خداوند اند.

بدترین شکست

انسان ذاتی دارد که اولاً: خاصیتش طلب کمال مطلق است، ثانیاً: کمال مطلق را همه دوست دارند، به همین جهت آن دوست داشتنِ ذاتی را نمی شود به این لیوان سوق داد وگرنه انسان به شدت از درون سرخورده می شود، زیرا قلبی که دوست داشتن به کمال مطلق را دارا است و با ارتباط با مصداق آن می خواهد خود را تغذیه کند، اگر به چیزی غیر معصوم دل بسپارد بیچاره و درمانده می شود. این به جهت آن است که روح انسانی از آن جهت که طالب کمال مطلق است، بیشترین دوست داشتن را می خواهد و با هرچیزی آرام نمی گیرد. می خواهد چیزی را پیدا کند که بتواند تمام دوست داشتنش را در آن خرج کند. مثلاً اگر کتابی پیدا کردید که بتوانید با تمام وجود دوستش داشته باشید خیلی خوشحال می شوید، همه به دنبال آن اند که چیزی را با تمام وجود دوست داشته باشد، ولی اگر آن چیز نتواند جواب دوست داشتن آن ها را بدهد در دوست داشتن شکست می خورند و این بدترین شکست است، به طوری که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل شده: «ألا وَ مَنْ ماتَ عَلی بُغْضِ آل محمّدٍ ماتَ کافراً، وَ مَنْ مَاتَ عَلَی بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ لَمْ یَشَمَّ رَائِحَهَ الْجَنَّهِ»؛(۱) بدانید هرکس بر بغض آل محمّد بمیرد کافر از دنیا رفته و هرکس بر بغض آل محمّد بمیرد بوی بهشت را

ص: ۱۵۵

۱- بحارالأنوار، ج ۲۳، ص ۲۳۳- زمخشری، تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۲۲۰.

استشمام نخواهد کرد. این روایت نشان می دهد اگر مسیر دوست داشتن انسان درست هدایت نشود و به مسیری غیر از محبّت به آن خانواده بیفتد هرگز انسان کوچکترین بهره ای از کمالات نخواهد برد و معنی بدترین شکست که عرض کردم از این جهت بود.(۱) و در مقابل پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

۱- در راستای عدم جمع بین دوستی آل محمّد علیهم السلام و دوستی دشمنان آن ها در روایت داریم: «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِی قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ «ما جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَیْنِ فِی جَوْفِهِ» قَالَ، قَالَ: عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام لَیْسَ عَبْدٌ مِنْ عَبِیدِ اللَّهِ مِمَّنِ امْتُحِنَ قَلْبُهُ لِلْإِیمَانِ إِلَّا وَ هُوَ یَجِدُ مَوَدَّتَنَا عَلَی قَلْبِهِ فَهُوَ یَوَدُّنَا وَ مَا مِنْ عَبْدٍ مِنْ عَبِیدِ اللَّهِ مِمَّنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَیْهِ إِلَّا وَ هُوَ یَجِدُ بُغْضَنَا عَلَی قَلْبِهِ فَهُوَ یُبْغِضُنَا فَأَصْبَحْنَا نَفْرَحُ بِحُبِّ الْمُحِبِّ وَ نَعْرِفُ بُغْضَ الْمُبْغِضِ وَ أَصْبَحَ مُحِبُّنَا یَنْتَظِرُ رَحْمَهَ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ فَکَأَنَّ أَبْوَابَ الرَّحْمَهِ قَدْ فُتِحَتْ لَهُ وَ أَصْبَحَ مُبْغِضُنَا عَلَی شَفَا جُرُفٍ مِنَ النَّارِ فَکَأَنَّ ذَلِکَ الشَّفَا قَدِ انْهَارَ بِهِ فِی نارِ جَهَنَّمَ فَهَنِیئاً لِأَهْلِ الرَّحْمَهِ رَحْمَتُهُمْ وَ تَعْساً لِأَهْلِ النَّارِ مَثْوَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ یَقُولُ فَلَبِئْسَ مَثْوَی الْمُتَکَبِّرِینَ وَ إِنَّهُ لَیْسَ عَبْدٌ مِنْ عَبِیدِ اللَّهِ یُقَصِّرُ فِی حُبِّنَا لِخَیْرٍ جَعَلَهُ اللَّهُ عِنْدَهُ إِذْ لَا یَسْتَوِی مَنْ یُحِبُّنَا وَ مَنْ یُبْغِضُنَا وَ لَا یَجْتَمِعَانِ فِی قَلْبِ رَجُلٍ أَبَداً إِنَّ اللَّهَ لَمْ یَجْعَلْ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَیْنِ فِی جَوْفِهِ یُحِبُّ بِهَذَا وَ یُبْغِضُ بِهَذَا أَمَّا مُحِبُّنَا فَیَخْلِصُ الْحُبَّ لَنَا کَمَا یَخْلُصُ الذَّهَبُ بِالنَّارِ لَا کَدَرَ فِیهِ وَ مُبْغِضُنَا عَلَی تِلْکَ الْمَنْزِلَهِ نَحْنُ النُّجَبَاءُ وَ أَفْرَاطُنَا أَفْرَاطُ الْأَنْبِیَاءِ وَ أَنَا وَصِیُّ الْأَوْصِیَاءِ وَ الْفِئَهُ الْبَاغِیَهُ مِنْ حِزْبِ الشَّیْطَانِ وَ الشَّیْطَانُ مِنْهُمْ فَمَنْ أَرَادَ أَنْ یَعْلَمَ حُبَّنَا فَلْیَمْتَحِنْ قَلْبَهُ فَإِنْ شَارَکَ فِی حُبِّنَا عَدُوَّنَا فَلَیْسَ مِنَّا وَ لَسْنَا مِنْهُ وَ اللَّهُ عَدُوُّهُ وَ جَبْرَئِیلُ وَ مِیکَائِیلُ وَ اللَّهُ عَدُوٌّ لِلْکَافِرِینَ» از حضرت صادق علیه السلام در باره ی آیه ی: «و ما جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَیْنِ فِی جَوْفِهِ» خدا دو قلب در نهاد یک فرد قرار نداده. از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرد که فرمود: هر بنده ای را که خدا قلبش را آزمایش کند برای ایمان، محبت ما را در قلب خود می یابد، ما را دوست می دارد و هر بنده ای را که مورد خشم خدا باشد دشمنی با ما را در قلب خود می یابد و با ما دشمنی می ورزد، ما به دوستی دوستان شادیم و دشمنی دشمنان را متوجه هستیم، دوست ما به رحمت خدا می نگرد، درهای رحمت خدا بروی او باز است و دشمن ما در پرتگاهی از آتش قرار گرفته که در حال سقوط در آتش جهنم است. گوارا باد اهل رحمت را رحمت پروردگار، مرگ بر جهنمیان، جایگاه آنان جهنم است. خداوند می فرماید: «فَلَبِئْسَ مَثْوَی الْمُتَکَبِّرِینَ». و هرگز کسی کوتاهی در راه محبت ما ندارد به واسطه ی خیر و خوبی که خدا در او قرار داده باشد زیرا دوست و دشمن ما با یک دیگر مساوی نیستند و محبت و دشمنی ما در قلب یک نفر جای نمی گیرد زیرا برای یک فرد خدا دو قلب قرار نداده که با یکی دوست بدارد و با دیگری دشمن. دوست ما محبتش خالص است همان طور که طلا را آتش پاک و خالص می کند و دشمن ما نیز همان طور است، مائیم نجبا و فرزندان ما فرزندان پیامبرند و من وصی اوصیایم و گروه ستم پیشه از طرفداران شیطانند و شیطان از آن ها است هرکه می خواهد بداند ما را دوست دارد یا نه به قلب خود نگاه کند اگر در محبت ما دشمن ما را شریک قرار می دهد از ما نیست و ما نیز با او ارتباطی نداریم. خداوند، جبرئیل و میکائیل با او دشمنند خدا دشمن کافران است.

می فرمایند: «مَنْ مَاتَ عَلَی حبّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ شَهِیداً أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَی حبّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ مَغْفُوراً لَهُ، أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَی حبّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ تَائِباً، أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَی حبّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ مُؤْمِناً مُسْتَكْمِلَ الْإِيمَانِ أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَی حبّ آلِ مُحَمَّدٍ بَشَّرَهُ مَلَكُ الْمَوْتِ بِالْجَنَّهِ ثُمَّ مُنْكَرٌ وَ نَكِيرٌ، أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَی حبّ آلِ مُحَمَّدٍ يُزَفُّ إِلَى الْجَنَّهِ كَمَا تُزَفُّ الْعَرُوسُ إِلَى بَيْتِ زَوْجِهَا، أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَی حبّ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله فُتِحَ لَهُ فِي قَبْرِهِ بَابَانِ إِلَى الْجَنَّهِ أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَی حبّ آلِ مُحَمَّدٍ جَعَلَ اللَّهُ قَبْرَهُ مَزَارَ مَلَائِكَهِ الرَّحْمَهِ، أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَی حبّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ عَلَى السُّنَّهِ وَ الْجَمَاعَه» (۱)؛ هرکس بر محبّت آل محمّد از دنیا برود شهید مرده است. بدانید که هرکس بر محبّت آل محمّد بمیرد آمرزیده است، توجه کنید هرکس بر محبّت آل محمّد بمیرد با توبه از دنیا رفته است، هرکس بر محبّت آل محمّد بمیرد با ایمان کامل از دنیا رفته و هرکس بر محبّت آل محمّد بمیرد

۱- بحارالأنوار، ج ۲۳، ص ۲۳۳.

ملک الموت به او بشارت بهشت می دهد و بعد از او نکیر و منکر، هرکس بر محبّت آل محمّد بمیرد چنان با جلال او را به بهشت می برند مانند عروسی که به خانه ی شوهر می رود، هرکس بر محبّت آل محمّد بمیرد دری از قبرش به بهشت گشوده می شود، توجه کنید هرکس بر محبّت آل محمّد بمیرد خداوند قبر او را جایگاه زیارت ملائکه ی رحمت قرار می دهد، هرکس بر محبّت آل محمّد بمیرد بر راه و روش پیامبر و جماعت مؤمنین مرده است.

این روایت که بین شیعه و سنی مشهور است حاوی معارف بسیار بلند و نکات بسیار ارزنده است که می توان گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله راهِ به ثمررسیدن جهان اسلام را نشان داده اند و جا دارد که در تک تک فرازهای آن تأمل شود که إن شاءالله در جلسات آینده تا حدّ امکان به آن پرداخته می شود. آن چه به اجمال از این روایت و امثال آن روشن می شود این است که محبّت به اهل البیت پیامبر علیهم السلام علامت ایمان و شرط قرارگرفتن در ایمان است و لذا در راستای ورود به زندگی حُبّی، رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند: «لَا یُؤْمِنُ أَحَدُکُمْ حَتَّی یَکُونَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَحبّ إِلَیْهِ مِمَّا سِوَاهُمَا»؛(۱) کسی از شما ایمان واقعی نمی آورد مگر آن وقت که خدا و رسولش نزد او محبّوب تر از همه چیز باشد. عنایت بفرمایید که شرط ورود به ایمان را حبّ خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار داده است.

۱- مسکن الفؤاد عند فقد الأحبّه و الأولاد، شهید ثانی، ص ۱۷.

محبّت به انسان کامل و انتخاب های صحیح

جزئیات و آثار محبّت به خدا از طریق محبّت به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه ی معصومین علیهم السلام آنقدر عظیم است که در قالب الفاظ نمی گنجد و حتی اگر هم اهل محبّت به این خاندان بخواهند چیزی از آن محبّت بگویند، الفاظ ظرفیت ارائه ی آن چه در دل دارند را ندارند، همین قدر هست که انسان وقتی امام معصوم را محبّوب خود گرفت، او را در همه چیز بر خود مقدم می دارد و او را برمی گزیند و در این راستا هر آنچه را امامش می خواهد می پسندند و این عالی ترین هدایت ممکن است، زیرا میل و اراده ی او در مسیر انتخاب صحیح ترین اعمال قرار می گیرد آن هم از طریق محبّت، که موجب راحتی جان است و نه از طریق تکلّف که در انجام امور احساس سختی کند. به گفته ی حافظ:

عاشقان

را بر سر خود حکم نیست

هر

چه فرمان تو باشد آن کنند

انسان در مسیر محبّت به امام معصوم می خواهد بداند خواست او چه چیز است تا همان را عمل کند و راحتی و آرامش دل خود را در آن مسیر می جوید، همان که حافظ در رابطه با آن گفت:

گر

نثار قدم یار گرامی نکنم

گوهر

جان به چه کار دگرم باز آید

موضوع محبّت به علی علیه السلام و فرزندان حضرت علیهم السلام موضوعی بوده که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت بر آن تأکید فراوان داشتند. ابن عباس نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله نظر کردند به علی علیه السلام فرمودند: «أَنْتَ سَیِّدٌ فِی الدُّنْیا وَ سَیِّدٌ فِی الْآخِرَهِ مَنْ أَحبّکَ فَقَدْ أَحبّنِی وَ حبیبِی حبیبُ اللَّهِ وَ مَنْ

أَبْغَضَکَ أَبْغَضَنِي وَ مُبْغِضِي مُبْغِضُ اللَّهِ وَ الْوَيْلُ لِمَنْ أَبْغَضَکَ بَعْدِي»؛(۱)

تو بزرگ دنیا و آخرتی، هرکس تو را دوست دارد همانا مرا دوست داشته و دوست من دوست خداست و هرکس تو را دشمن دارد همانا مرا دشمن داشته و دشمن من دشمن خدا است پس وای بر آن کس که تو را بعد از من دشمن دارد. علت آن تأکیدها هم روشن است، چون علی علیه السلام و سایر ائمه علیهم السلام وَجه الله هستند و مسیر محبّت الهی را برای انسان می گشایند.

حضرت باقر علیه السلام قاعده ای را می نمایانند، تا به خوبی بتوانیم جایگاه محبّت اهل البیت علیهم السلام را بشناسیم، حضرت می فرمایند: «إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ فِيکَ خَيْراً فَانْظُرْ إِلَى قَلْبِکَ فَإِنْ کَانَ يُحبّ أَهْلَ طَاعَهِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ يُبْغِضُ أَهْلَ مَعْصِيَتِهِ فَفِيکَ خَيْرٌ وَ اللَّهُ يُحبّکَ وَ إِذَا کَانَ يُبْغِضُ أَهْلَ طَاعَهِ اللَّهِ وَ يُحبّ أَهْلَ مَعْصِيَتِهِ فَلَيْسَ فِيکَ خَيْرٌ وَ اللَّهُ يُبْغِضُکَ وَ الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحبّ»؛(۲) هرگاه می خواهی بدانی در توخیری هست به دلت نگاه کن اگر بندگان مطیع خدا را دوست می داری و معصیت کاران را از خود طرد می کنی در تو خیری وجود دارد و خداوند تو را دوست می دارد. اما از آن طرف اگر مشاهده کردی که دلت همواره با معصیت کاران می باشد و به آن ها تمایل دارد و با دوستان خدا و اهل طاعت بغض و کینه نموده و آن ها را دوست نمی دارد، بدان در تو خیری نیست و خداوند دشمن تو می باشد و حقیقت آن است که آدمی با کسی که دوست دارد محشور می شود.

ص: ۱۶۰

۱- إرشاد القلوب إلی الصواب، ج ۲، ص ۲۳۴.

۲- بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۲۴۷.

این نوع روایات جهت روشن شدن این مطلب است که چرا جواب دوست داشتن حقیقی فقط انسان معصوم باید باشد- انسانی که افق برتر انسان ها است- و به همین جهت عرض نشد جواب دوست داشتن حقیقی، خدا است با این که اصل همه ی دوست داشتن ها باید به خدا ختم شود ولی نباید از این قاعده غفلت کرد که راه محبّت به انسان معصوم که حقیقت انسانی است، مسیری است که انسان، آماده ی ارتباط با انوار الهی می شود، زیرا انسانیت ما با ارتباط قلبی با انسان کامل تغذیه می گردد، همان طور که تشنگی ما با تری کامل که همان آب است تغذیه می شود. درست است که آب را خدا خلق کرده ولی خودش ما را برای رفع تشنگی به آب وصل نموده است. براساس همین قاعده هم خداوند به پیامبرش می فرماید: «قُلْ إِن كُنتُمْ تُحبّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونِی يُحبّبْكُمُ اللّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ»؛(۱) بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد و گناهان شما را بر شما ببخشاید و خداوند آمرزنده مهربان است.

ص: ۱۶۱

۱- سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۱.

انسان کامل؛ مسیر رسیدن به انسانیت

اگر می خواهید انسان باشید باید انسانیت را از معصوم که حقیقت انسانیت است بگیرید.(۱)

شما در دعای ندبه از خدا تقاضا می کنید که: «وَ امْنُنْ عَلَيْنَا بِرِضَاهُ»؛ خدایا امام زمان عجل الله تعالی فرجه را از من راضی کن. زیرا ما آدمیت مان را از امام زمان عجل الله تعالی فرجه که انسان کامل است می توانیم بگیریم، هر چند وجودمان را از خدا می گیریم و شرط تجلی نور انسانیت از انسان کامل، رضایت قلب مبارک حضرت صاحب الأمر عجل الله تعالی فرجه است.

به هر صورت التفات فرمودید که دوست داشتنِ غیر معصومین پشت کردن به عالی ترین دوست داشتن است که هر انسانی به دنبال آن است و محبّت ورزیدن به کمال های محدود و ناقص به جای محبّت به امامان معصوم علیهم السلام روح بشر را پس از مدتی از نشاط و طراوت می اندازد. باید غم مردمی را خورد که دوست داشتن شان را خرج چیزهایی می کنند که پس از مدتی دیگر نمی توانند آن ها را دوست داشته باشند. باید برای همگان روشن شود کسی که دوست داشتن خود را به خدا و ائمه ی معصومین علیهم السلام نمی دهد، با استعدادی که برای دوست داشتن عالی ترین انسان در او قرار داده اند، به خوبی مدارا نکرده است. زیرا از یک طرف انسان می خواهد مطلوب دوست داشتنی اش را داشته باشد و دلش را به آن بسپرد، از طرف دیگر این کارِ بسیار سختی است که انسان بتواند معصوم را

۱- موضوع واسطه بودنِ انسان کامل برای رسیدن هرکس به انسانیت، موضوعی است که آن را می توانید در کتاب «مبانی معرفتی مهدویت» و کتاب «جایگاه و معنی واسطه ی فیض» از همین مؤلف دنبال بفرمائید.

پیـدا کنـد، در حالی که تنها راه برای دل سپردن به مطلوب حقیقی، دل سپردن به معصوم است و تا انسان دل خود را از محبّت های دروغین پاک نکند جهت دل به سوی معصوم سـیر نخواهد کرد، اگر هنوز نسـبت به پاکی ها سرمست نیست به میخانه ی محبّت به معصوم راهش نمی دهند. به گفته ی مولوی:

گفت

که سرمست نه ای، روکه از این دست نه ای

رفتم

و سرمست شدم و از طرب آکنده شدم

در رابطه با ایجاد محبّت به معصومین علیهم السـلام ابتـدا انسان باید خود را درست کند زیرا انسان با تمام ذاتش با کسـی روبه رو نمی شود و به او محبّت نمی ورزد مگر آن که آن محبوب، اولاً: به صورت انسان باشـد. ثانیـاً: انسـان کـاملی باشـد. چون لازمه ی اتحاد تناسب است. انسان تا با کسـی اتحاد پیـدا نکنـد نمی توانـد دوسـتش داشـته باشد، این غیر از گرایش انتزاعی و مفهومی نسبت به یک موضوع است، اتحاد، دوست داشتن ملموس است و در موطن عالَم خیال محقق می شود، تا انسان بتواند به یاد محبّوب خود باشـد و با او زنـدگی کنـد و در نشاط و شور باشد. از آن جایی که لازمه ی اتحاد، تناسب است و تناسـب موجب اتحاد می شود، قرآن در جواب آن هایی که می گفتند چرا خداوند فرشـته ای را به عنوان پیامبر برای ما نازل نکرد می فرماید: «وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَّجَعَلْنَاهُ رَجُلاً وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِم مَّا يَلْبِسُونَ»؛(۱)

و اگر او را فرشـته ای قرار می دادیم حتما وی را به صورت مردی در می آوردیم. چون آن ملک باید قابل تماس باشد و صرفاً ارتباط با پیامبر،

۱- سوره ی انعام، آیه ی ۹.

ارتباط ذهنی و مفهومی نباشد تا انسان بتواند در شخصیت او آثار محبوب حقیقی را ببیند و احساس کند، به همین جهت اگر امامان و پیغمبر علیهم السلام در کنار شریعت الهی، در صحنه ی زندگی بشر ظاهر نمی شدند در حقیقت هیچ وقت بشر نمی توانست خدا را به معنی قلبی آن، دوست داشته باشد، زیرا دریچه ی ارتباط قلبی انسان با خدا باید در تجسم عینی اسماء الهی یعنی انسان کامل برای انسان بروز کند، در چنین حالتی است که انسان در نهایت، در آینه ی جمال انسان های کامل خدا را می یابد. پس اگر پیغمبران و امامان علیهم السلام نبودند، خدا دوستی در فرهنگ بشر تحقق نمی یافت، زیرا اولاً: لازمه ی محبّت اتحاد است و لازمه ی اتحاد تناسب است. ثانیاً: جمال انسان های کامل آینه ی نمایش حق می باشد و می توان از طریق آن ها با حق تماس حاصل کرد وگرنه تماس ما با حق، تماسی است انتزاعی و فکری و نه قلبی.

وقتی شما بر اساس محبّت ذاتی به کمال مطلق، می خواهید خدا را دوست داشته باشید باید بدانید خدا در جلوه ی عالیه ی خود در امام معصوم به نمایش می آید، آن ها هستند که حق را به نمایش می گذارند و نه خود را. از این جهت اگر دقت بفرمائید تنها محبّت به انسان کامل، محبّت حقیقی است، زیرا در عین این که بین مُحبّ و محبوب اتحاد برقرار می شود، سیر آن محبّت به جهت آن که محبوب، نمایش اسماء الهی است، به محبّت خدا منتهی می شود.

ص: ۱۶۴

ذات خدا را فقط خودِ خدا می شناسد، حتی انبیاء هم ذات خدا را نمی توانند بشناسند، چنانچه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند: «مَا عَرَفْناکَ حَقَّ مَعْرِفَتِک»؛(1)

یعنی آن طور که حق معرفت تو است ما تو را نشناختیم. تنها به کمک اسماء حسنای الهی می توان خدا را شناخت، امامان هم می فرماید ماییم آن اسماء الهی، پس با شناخت حقیقی امام و نظر به سیره ی آن عزیزان می توان خدا را شناخت و با او ارتباط و اُنس برقرار کرد و در این راستا به ما دستور داده اند به آن ها محبّت بورزیم، وقتی روشن شود هیچ پیامبری هم نمی تواند ذات خداوند را بشناسد و با آن ارتباط برقرار کند، می ماند ارتباط با اسماء الهی که خداوند هم به همین نکته نظر دارد که می فرماید: «وَلِلّهِ الأَسْمَاء الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا»؛(2) خدای را اسماء حسنایی هست، پس او را از طریق آن اسماء بخوانید و با او مرتبط شوید، اسماء حسنای الهی مثل اسم «الله» و اسم «رحمان» و امثالهم است. از طرفی قرآن می فرماید: «عَلَّمَ آدَمَ الْاَسْماءَ کُلَّها»؛(3) خداوند همه ی اسماء را به آدم آموخت و این آموختن، آموختنی حصولی نیست بلکه جان آدم با همه ی اسماء متحدشده و حقیقت او عین اسماء گشته است، با توجه به این که اسمِ «الله» است که جامع همه ی اسماء الهی است، پس وقتی به جان آدم همه ی اسماء تجلی کرده، یعنی جان آدم ظرف قبول اسم «الله» گشته است و چون

1- بحارالأنوار، ج 68، ص 23.

2- سوره ی اعراف، آیه ی 180.

3- سوره ی بقره، آیه ی 31.

صورت کامل و بالفعل آدمیت، ائمه معصومین علیهم السلام می باشند، پس در واقع اگر کسی بخواهد با «الله» ارتباط پیدا کند باید به کسی رجوع کند که قلبش جامع همه ی اسماء الهی باشد، یعنی کسی که اولاً: انسان باشد، تا اتحاد با او ممکن گردد، ثانیاً: مظهر اسماء الهی باشد و نه مظهر صفات خود. پس باید عبد محض و معصوم باشد تا بتواند مظهر اسماء الهی باشد و انسان از طریق او متوجه صاحب آن اسماء یعنی متوجه حضرت «الله» گردد و از این طریق به محبّت به خدا برسد، محبّتی که همواره زنده و فعّال است.

با توجه به آنچه گفته شد إن شاءالله می توان جایگاه مودّت به ذی القربی را فهمید و این که محبّت به انسان کامل علاوه بر تناسب بین محبّ و محبوب، همان اتحادی است که لازمه ی هر محبّتی است ونهایت این محبّت، محبّت حقیقی و قلبی به خدا را به همراه دارد و چون محبّت به کمال مطلق به میان آمد، آن محبّت می تواند دائمی باشد و سرخوردگی به بار نیاورد و انسان را دائماً در نشاطِ محبّت پایدار نگه دارد، در این حالت است که محبّت از صورت ها می گذرد و به حقایق که همان قلب معصومین علیهم السلام یا مقام اسماء حسنای الهی است، می رسد و انسان می تواند به حقیقهالحقایق دل بسپارد.

سیر از «صورت» به «حقایق»

البته از دریچه ی فوق به امامان معصوم نگاه کردن نیاز به مقدمات معرفتی و قلبی دارد تا انسان از ظاهر، به باطن سیر داشته باشد و در سیره و

گفتـار آن هـا متوجه حقیقت انسانیت آن ها بگردد و جـذبه ی مطلوب رخ بنمایانـد و انسان احساس کنـد با حقیقت خود روبه روست. عده ای امام را فقط در محدوده ی یک انسان بزرگ می شناسند، این کجا و امام شناسی حقیقی که شیعه معتقد است کجا؟! آنچنان موضوع عمیق است که خود امامان شـیعیان را از طرح آن برای مردم عادی نهی می کردنـد زیرا موضوع از فهم مردم عادی بالاتر است. باید تلاش کرد تا حبّ اهل البیت علیهم السلام در قلب انسان تجلی کند، انسان باید ابتدا از صورت ها بگذرد و به حقایق که همان قلب امامان معصوم علیهم السـلام است برسد، در آن حال با مقام جامع اسـماء روبه رو شده اسـت که همان حقیقه الحقایق یا «اسم الله» است. این مقام کجا و جسم حضرت و نفس حضرت کجا؟! این موضوع از نفس ناطقه ی حضرت هم بالاتر است همان مقام نور عظمت است که حضرت صادق علیه السلام در آن رابطه فرمودند: «إنّ اللهَ خَلَقَنا مِنْ نورِ عَظَمَتِه»؛(۱)

خداوند ما را از نور عظمت خود آفرید.

اگر موضوع حبّ اهل البیت علیهم السـلام درست تحلیل نشود و متوجه مقامی که باید به آن مقام محبّت ورزید نشویم، نه تنها تـأثیری بر روی مردم نـدارد بلکه موجب انکار می شود، علاوه بر این که دکانی می شود برای عـده ای که چماق ولایت را به سر رقیبانشـان بکوبنـد، و ایـن ظلم به ائمه علیهم السـلام است. ولی اگر موضـوع درست طرح شـود و جایگـاه قلـبی این محبّت روشن گردد انسان ها در مسـیر آن قرار خواهند گرفت و آرام آرام سـیر محبّت به مقام اهل البیت علیهم السلام در جان آن ها شروع می شود و از صورت ها می گذرند و با

۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۲۳۳.

حقیقت باطنی و نور ولایت آن ذوات مقدس مرتبط می گردند. مگر مردم عادی می توانند معنی واسطه ی رزق بودن امام را تصور کنند یا بفهمند معنی واسطه ی عالم هستی بودنِ وجود مقدس امام زمان یعنی چه؟ به همین جهت ما نباید این موضوعات را همه جا مطرح کنیم، چون ابتدا باید مقدمات آن روشن شود تا مبنا و مقصد حرف ها مشخص گردد و مردم در مسیر حبّ اهل البیت علیهم السلام بتوانند از صورت ها عبور کنند و سیره ی آن عزیزان را آینه ی انتقال به نور باطنی آن ها قرار دهند. تا وقتی ما از صورت ها نگذریم، نمی فهمیم یعنی چه که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند: فاطمه ی زهرا علیها السلام در دنیا فاطمه است و در آسمان «منصوره» بود.(۱) این روایات راه اندیشه ی ما را به سوی معارف بزرگی باز می کند تا بتوانیم معنی سیر از صورت به حقایق را بشناسیم. روایت می فرماید: خداوند صلب پیامبر صلی الله علیه و آله را شایسته دید و لذا پس از طی مقدماتی، آن حقیقت آسمانی را که به نام «منصوره» بود در آن صلب قرار داد و در دنیا به صورت فاطمه علیها السلام ظهور کرد. پس این فاطمه ی زمینی جلوه و صورتی است از یک حقیقت آسمانی و می توان از طریق این صورت زمینی به سوی آن حقیقت آسمانی سیر نمود و با آن مأیوس شد و از نور آن بهره مند گشت و معنی این که با مودّت اهل البیت علیهم السلام انسان قدرت سیر از صورت و نزدیک شدن به حقایق را می یابد از این قرار است و معنی «قلب» امام زمان عجل الله تعالی فرجه که ما در فرهنگ خود داریم و از خدا می خواهیم قلب مبارک او را از ما راضی بگرداند تا حجابی بین ما و آن حقیقت نباشد، نیز به همین

۱- بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۴.

معنی است و لذا همه ی معصومین علیهم السلام یک مقام غیبی و قلبی دارند که صورت و سنت و سیره ی زمینی آن ها مظهر آن حقیقت است و وسیله ی ارتباط با آن مقام غیبی و راه ورود به حقیقه الحقایق.

امیدوارم تا حال روشن شده باشد که اگر ائمه ی معصومین علیهم السلام نبودند که انسان با دوستی آن ها به دوستی خدا برسد هیچ کس خدا را به معنی واقعی آن، دوست نمی داشت، نه این که خدا را اثبات نمی کرد، همه ی متکلمین می توانند خدا را اثبات کنند ولی چه خسارت بزرگی است که با خدا طوری به سر ببریم که دوستی او در زندگی ما حضور نداشته باشد. اگر به روایتی که سنی و شیعه نقل کرده اند و در واقع به صورت دعا از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده و غزالی هم این روایت را در کتاب احیاء العلوم آورده است، دقت شود متوجه می شویم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بنا داشته اند چه نوع حبّی را به ما آموزش دهند، به خدای خود عرضه می دارند: «اَللّهُمَ ارزقنی حبَّکَ وَ حبَّ مَنْ اَحبَّکَ وَ حبَّ مَنْ یقَرَّبُنی اِلی حبَّکَ وَاجْعَلْ حبَّکَ اَحبَّ مِنَ الْماءِ الْبارد»؛(۱)

خدایا! حبّ خودت را روزی من بگردان، و دوستی کسی که تو را دوست دارد و دوستی کسی که مرا به دوستی تو نزدیک می کند نیز نصیب من بگردان، و دوستی خودت را دوست داشتنی تر از آب خنک برای من بدار. شاهد بحث من قسمت «مَنْ یقَرَّبُنی اِلی حبّکَ»؛ است. پیامبر صلی الله علیه و آله دارند دعا می کنند که خدایا! به من لطف کن کسی را دوست داشته باشم که اگر او را دوست داشته باشم به دوستی تو نزدیکم

۱- غزالی، احیاءالعلوم، ج ۱۳، ص ۲۳.

می کنـد. حـال سؤال مـا از جهـان اسـلام این است که آیا از این دعا نمی فهمیـد که پیامبر صـلی الله علیه و آله دارد می گوید کسانی زیر این آسـمان هسـتند که می شود دوسـتشان داشت و اگر آن ها را دوست داشـته باشید، با خدا دوستی کرده اید. در آن دعا می گویی: خـدایا حبّ کسانی که با حبّ آن ها به حبّ تو نزدیک می شوم را رزق من بکن. می خواسـتم با طرح این دعـا معنی حبّ فـاطمه علیها السـلام و حبّ حسـنین«علیهماالسـلام » و حبّ علی علیه السـلام برای ما معلوم شود و این که پیامبر صلی الله علیه و آله متوجه انـد حبّ این افراد دریچه ی محبّت به حق را بر جـان انسان می گشایـد، به همین جهت در آخر دعا حبّی را تقاضا می کنند که موجب حبّ به خدا شود. حضـرت صادق علیه السـلام می فرمایند: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَیَسْـکُنُ إِلَی الْمُؤْمِنِ کَمَا یَسْکُنُ الظَّمْآنُ إِلَی الْمَاءِ الْبَارِدِ»؛(1) مؤمن می آرامد به سوی مؤمن، مانند تشنه که با آب خنک به آرامش می رسد.

مؤمن برای برادر مؤمن خود دریچه ی سیر به سوی عـالم غیب است، لـذا بـا جمـال خود، انسـان را به سوی آرامشِ عـالم معنا دعوت می کنـد. سـکینه یا آرامش از جنس عالم حرکت و تغییر نیست، از جنس عالم ثابتات است که تجلی آن در حرکات و سکنـات مؤمنین بـه صـورت وقـار ظـاهر می شـود و دریچه ی محبّت به حـق است. و نیز رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله می فرمایند: «بَکَی شُعَیْبٌ علیه السلام مِنْ حبّ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَتَّی عَمِیَ فَرَدَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَیْهِ بَصَرَهُ ثُمَّ بَکَی حَتَّی عَمِیَ فَرَدَّ اللَّهُ عَلَیْهِ بَصَرَهُ ثُمَّ بَکَی حَتَّی عَمِیَ فَرَدَّ اللَّهُ عَلَیْهِ بَصَرَهُ فَلَمَّا کَانَتِ الرَّابِعَهُ أَوْحَی اللَّهُ إِلَیْهِ یَا شُعَیْبُ إِلَی مَتَی

۱- بحار الأنوار، ج ۶۴، ص ۱۶۵.

يَكُونُ هَـذَا أَبَداً مِنْكَ إِنْ يَكُنْ هَـذَا خَوْفاً مِنَ النَّارِ فَقَـدْ أَجَرْتُكَ وَ إِنْ يَكُنْ شَوْقاً إِلَى الْجَنَّةِ فَقَدْ أَبَحْتُكَ قَالَ إِلَهِي وَ سَيِّدِي أَنْتَ تَعْلَمُ أَنِّي مَا بَكَيْتُ خَوْفاً مِنْ نَارِكَ وَ لَا شَوْقاً إِلَى جَنَّتِكَ وَ لَكِنْ عَقَدَ حبّكَ عَلَى قَلْبِي فَلَسْتُ أَصْبِرُ أَوْ أَرَاكَ فَأَوْحَى اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ إِلَيْهِ أَمَّا إِذَا كَانَ هَذَا هَكَذَا فَمِنْ أَجْلِ هَذَا سَأُخْدِمُكَ كَلِيمِي مُوسَى بْنَ عِمْرَان».(۱)

شعیب علیه السلام از حبّ خدای عزوجل آن قدر گریست تا نابینا شد، پس حقّ تعالی بینایی را به او برگرداند سپس آن قدر گریست تا بینایی خود را از دست داد، باز خداوند چشمانش را به او بازگرداند، پس از آن باز آن قدر گریست تا نابینا گردید، این بار نیز خدای عزّ و جلّ بینایی را به وی برگرداند، پس چون بار چهارم شد حقّ تعالی به او وَحی نمود و فرمود: ای شعیب تا کی این طور می کنی، اگر از خوف جهنّم گریه می کنی، تو را از آن آزاد و رها کردم و اگر به جهت شوق به بهشت گریه می کنی، بهشت را برایت مباح نمودم.

شعیب علیه السلام عرض کرد: پروردگارا، تو می دانی که نه از خوف جهنّم می گریم و نه به خاطر شوق بهشت اشک می ریزم بلکه حبّ و شوق تو قلبم را فرا گرفته به طوری که صبر نمی توانم نمود تا تو را ببینم. خداوند جل جلاله به او وحی نمود و فرمود: حال که چنین است کلیم و هم سخنم موسی بن عمران را به زودی خادم تو قرار می دهم.

۱- علل الشرائع، ج ۱، ص ۵۷.

در این روایت معلوم می شود برای ورود به عالم ملکوت و اُنس با خدا، خداوند مصاحبت حضرت موسی علیه السلام را به حضرت شعیب علیه السلام می دهد، جان انسان با چنین ملاقاتی از جنبه ی باطنی آن ولی خدا تغذیه می کند. زیرا از طریق اُنس با اولیاء الهی یک نحوه اتحاد با جنبه ی باطنی آن ها برای ما پدید می آید و در صفای آن ها مستقر می شویم. حالا حساب کنید با نظر حبّی به اهل البیت علیهم السلام جان و قلب ما تا کجاها می تواند سیر کند. «اللّهمّ ارْزُقنی حُبَّ مَنْ یقَرِّبُنی إلی حُبِّکَ» خدایا! رزق مرا محبّت آن هایی قرار ده که محبّت به آن ها مرا به محبّت به خودت نزدیک می کند.

موضوعات مطرح شده در این جلسه را می توان به صورت زیر جمع بندی نمود:

۱- تفاوت نظر فیلسوفان نسبت به حقایق قدسی و نظر انبیاء و اولیاء الهی و چگونگی ارتباط با آن حقایق از طریق انبیاء علیهم السلام .

۲- راه کار حضرت صادق علیه السلام برای ارتباط شیعیان با حقیقت ولایت امامان علیهم السلام .

۳- جنبه های دوگانه ی نسبت ولایت ائمه علیهم السلام بر ما از آن جنبه که ما با نظر مودّت به آن ذوات مقدس نظر کنیم و از آن جنبه که آن ها به باطن ما نظر نمایند.

۴- تفاوت نظر به ولایت امامان علیهم السلام با نگاه های سطحی و آثار منفی آن و نگاه حکیمانه و نتایج فوق العاده ی آن.

۵- چگونگی رسیدن به یقین نسبت به مقام باطنی ائمه علیهم السلام و این که با تدبّر و اُنس با آثار آن ذوات مقدس، یقین شروع می شود و به مرور شدت می یابد.

۶- حدّاقل شرط برای ایجاد زمینه در قلب انسان جهت تجلی نور ولایت ائمه علیهم السلام، توجه به موضوع مواسات اخوان و عدم ظلم حتی به یک مورچه است.

۷- چگونگی معنادارشدن زندگی با مودّت به اهل البیت علیهم السلام و ارتباط با اسماء الهی و انس با حق.

۸- نقش حبّ در تحقق دینداری حقیقی و این که از طریق محبّت به اهل البیت علیهم السلام قلب به میدان می آید و وقتی قلب به میدان بیاید ایمان ظهور می کند.

۹- نگاه به حادثه ی کربلا- از آن جهت که آینه ی تمام نمای حبّ به اهل البیت علیهم السلام بود و این که حبّ اهل البیت علیهم السلام چگونه حبّی است و چرا اصحاب حسین علیه السلام توانستند دوست داشتن حقیقی را که غذای اصلی قلب هر انسانی است به بهترین نحو به فعلیت برسانند.

۱۰- از آن جایی که ائمه ی معصومین علیهم السلام جنبه ی برتر و آرمانی هر انسانی هستند، محبّت به آن ها از یک طرف محبّت به خوبی ها و از طرف دیگر عبور از خودِ مادون و نزدیکی به خودِ برتر است.

۱۱- توجه به اصل اصیل دوست داشتن و این که محبّت به اهل البیت علیهم السلام تنها دوست داشتنی است که منجر به سرخوردگی و شکست نمی شود - آن هم بدترین شکست یعنی شکست در دوست داشتن.

ص: ۱۷۳

۱۲- اهل البیت علیهم السـلام لایه های عمیق وجود انسان انـد تا نگذارند ابعاد متعالی انسان ها از منظرشان دور شوند و گرفتار لایه های سطحی و زودگذر زندگی گردند.

۱۳- در راسـتای محبّت به انسـان کامـل مسـیر میـل هـای انسـان ها مطابق میل های امامان معصوم علیهم السـلام می گردد و به همان اندازه با شوق و شیدایی، در مسیر انتخاب صحیح قرار می گیرند.

۱۴- لازمه ی اخـذ هر درجه از انسانیت، ارتباط با انسان کامل است، همان طور که آب مسـیر اخـذ هرگونه رطوبت می باشـد. ابتـدا انسان بایـد جان خود را از هرگونه پلیدی پاک کند تا همسـنخی بین جان او و انسان کامل شـروع شود و محبّت به انسان کامل ظهور یابد.

۱۵- موضوع اسماء حسنی بودن امامان علیهم السلام و ایجاد زمینه جهت مباحث بعدی.

۱۶- توجه به مقـام آسـمانی حضـرت زهرا علیها السـلام که «منصوره» نامیـده می شونـد و مقام زمینی آن حضـرت که «فاطمه» نامیـده می شوند، تا روشن شود نظر به ذوات مقدس اهل البیت علیهم السـلام همیشه باید با توجه به مقام آسـمانی آن ها مورد توجه باشد تا بتوان با تجلی انوار آن مقام با جنبه های معنوی آن ها مأنوس گشت.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

ص: ۱۷۴

جلسه ی چهارم: برکات محبّت به اهل البیت علیهم السلام

اشاره

ص: ۱۷۵

بسم الله الرحمن الرحیم

} قُل لا اَسْئَلُکُمْ عَلَیهِ اَجْراً اِلاَّ الْمَوَدَّهَ فِی الْقُربی {(۱)

ای پیغمبر به مؤمنین بگو حالا که وارد میدان دین داری شدید و رسالت مرا درک کردید بدانید جواب این رسالت و اجری که شما می خواهید در ازاء آن به من بدهید، مودّت نزدیکان من است.

عرض شد معنی آیه ی فوق آن است که باید دینداری با مودّت اهل البیت علیهم السلام به شکوفائی نهایی برسد. بحث های جلسه ی گذشته را به این امید ادامه می دهیم که إن شاءالله مقدمه ای شده باشد تا در آیاتی که در راستای آیه ی فوق مطرح است دقت بیشتری بشود. در آیه ی فوق می فرماید اجر رسالت و جوابی که شما می توانید به آن بدهید «الْمَوَدَّهَ فِی الْقُربی»؛ است و چون استثنایی که در آیه مطرح است استثنای منقطع است بنابراین نتیجه به خود پیامبر صلی الله علیه و آله بر نمی گردد، بلکه به امت برمی گردد، مثل آن است که شما به فرزندتان بگوئید من در ازاء پولی که برای تحصیل تو می دهم چیزی نمی خواهم مگر آن که درس بخوانی. البته آیات دیگر هم این موضوع را تأیید می کند، پس همه ی ما در ذهنمان این مسئله هست که خداوند در آیه ی فوق می فرماید: برخورد نهایی با دینداری این است که

۱- سوره ی شوری، آیه ی ۲۳.

شما پـای «الْمَوَدَّهَ فِی الْقُربی» را در جانتان باز کنید و مودّت تان را به طرف نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله سوق دهید تا گرفتار محبّت های پوچ و سرگردان نشوید. با توجه به ادلّه ی روایی که از شیعه و سنی نقل شده در این مسئله اختلافی نیست که اهل البیت پیامبر صلی الله علیه و آله مصداق این آیه هستند. سپس با طرح آیه ی ۴۸ سوره ی سبأ که خداوند به پیامبرش فرمود: «ما سَئَلْتُکُمْ مِنْ اَجْر فَهُوَ لَکُمْ»؛ بگو آنچه تحت عنوان اجر رسالت یعنی مودّت فی القربی از شما خواستم، آن مطلبی است که به نفع شما است و نه به نفع خانواده ی من، و هدف آن است که شما به بهترین شکل در مسیر دینداری، به مقصد مطلوب برسید. و نیز در آیه ی ۵۷ سوره ی فرقان می فرمایـد: «قُلْ مَا أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَن شَاءَ أَنْ یَتَّخِذَ إِلَی رَبِّهِ سَبِیلًا»؛ بگو آن چه از شما می خواهم چیزی نیست مگر آن کسی که می خواهد به سوی پروردگار خود راهی بگشاید. به این معنی که مودّت اهل البیت علیهم السلام راهی است برای رسیدن به مقصد حقیقی و آن کسی که راه رسیدن به پروردگار خود را انتخاب کند همان اجر رسالت من است. اول خداوند فرمود بگو: اجر رسالت من «مَوَدَّهَ فِی الْقُربی» است و در آیه ی اخیر ما را راهنمایی می کند که در رابطه با اجری که گفتم، آن اجر چیزی نیست مگر این که اگر کسی می خواهد راه صحیح را به سوی پروردگارش پیدا کند از طریق «مَوَدَّهَ فِی الْقُربی» می تواند آن راه را پیدا کند که البته مصداق اصلی آن کس، خودِ اهل البیت علیهم السلام می باشند که هم از یک جهت راه اند و هر کس خواست به مقصد اصلی برسد باید از طریق آن ها مسیر را طی کند و از طرف دیگر راهرو اند و خودشان پیش تازان مسیری هستند که به مقصد

حقیقی منجر می شود و لذا امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: «لا یُقَاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله مِنْ هَذِهِ الْأُمَّهِ أَحَدٌ وَ لَا یُسَوَّی بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَیْهِ أَبَداً هُمْ أَسَاسُ الدِّینِ وَ عِمَادُ الْیَقِینِ إِلَیْهِمْ یَفِیء ُ الْغَالِی وَ بِهِمْ یُلْحَقُ التَّالِی وَ لَهُمْ خَصَائِصُ حَقِّ الْوِلَایَهِ وَ فِیهِمُ الْوَصِیَّهُ وَ الْوِرَاثَهُ الْآنَ إِذْ رَجَعَ الْحَقُّ إِلَی أَهْلِهِ وَ نُقِلَ إِلَی مُنْتَقَلِهِ».(۱) هیچ کس از این امت را نمی توان با آل محمّد صلی الله علیه و آله قیاس نمود، و هرگز نمی توان پرورده ی نعمت این خاندان را در مرتبه ی آنان دانست، که آل محمّد اساس دین و پایگاه یقین اند، افراد افراطی و تفریطی هر دو باید به سوی آن ها بر گردند، امتیازات ولایت به ایشان اختصاص دارد و وراثت و وصایت مخصوص آن ها است.

در راستای اساس دین بودنِ اهل البیت علیهم السلام در دعای ندبه در وصف آن ها به خدا عرضه می داریم: «هُمُ السَّبِیلَ إِلَیْکَ وَ الْمَسْلَکَ إِلَی رِضْوَانِکَ»؛ آن ها راه رسیدن به تو و مسیر کسب رضایت تو هستند. یا در زیارت جامعه ی کبیره نگاه عمیق و دقیقی را در همین رابطه اظهار می داریم که ائمه علیهم السلام راه رسیدن به خدا و رضوان و رضایت او هستند، می گویی: «السَّلامُ عَلَی الدُّعَاهِ إِلَی اللَّهِ وَ الْأَدِلاءِ عَلَی مَرْضَاهِ اللَّهِ»؛ سلام بر شمایی که بشریت را حقیقتاً به سوی خدا می خوانید و راهنمایان انسان ها به سوی رضایت الهی هستید.

پس اگر نسبت به سه آیه ی فوق دقت بفرمایید نکات ارزشمندی در راستای به کمال رسیدن دینداری نصیب عزیزان می شود و از سیاق آیات

ص: ۱۷۹

۱- [۱] - نهج البلاغه، خطبه ی ۲ - بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۱۱۷.

و تأکیدی که در آن ها هست، معلوم می شود مسئله ی مهمی مطرح است، لذا یک جا به صورت حصر می فرماید: اجر رسالت من هیچ چیز نیست مگر «مودّتِ به نزدیکان». بعد در جای دیگر می فرماید: این «مودّت فی القربی» به نفع خود شماست و سپس می فرماید: مسیری که می خواهید طی کنید تا به مقصد اصلی برسید همان اجر رسالت من یعنی «مودّت فی القربی» است. و در زیارت ائمه ی معصومین علیهم السلام به همین نکته اشاره می کنید و خطاب به آن ها می گوئید: «أَتَقَرَّبُ إِلَی اللَّهِ ... بِمُوَالاتِکَ»؛(۱) از طریق مودّت به شما به خدا تقرب می جویم. یا می گوئید: «أَتَقَرَّبُ إِلَی اللَّهِ بِحبّکُمْ...»؛(۲) از طریق محبّت به شما به خدا تقرب می جویم.

امامان معصوم علیهم السلام؛ آینه ی محبّت به خدا

با توجه به آیاتی که بحث شد می توان نتیجه گرفت، اگر خدا تمام محبّت خود را به اهل البیت علیهم السلام نداده بود هرگز به ما نمی گفت نتیجه ی دینداری شما باید مودّت به آن خانواده باشد، این نشان می دهد که آن ها از یک طرف در جان خود در سوز و گدازِ مودّت به حق اند و از طرف دیگر سیره و سنت آن ها برای دیگران نمایش و راه و رسم محبّت به حق می باشد و از طریق محبّت به آن ها به عالَمی وارد می شویم که عالَم قرب به خداوند است. به همین جهت است که تأکید می کنم مودّت به مقامات معصوم علیهم السلام اولاً: به دست آوردن مودّت حقیقی و جهت دادن به آن مودّت

۱- مفاتیح الجنان، زیارت عاشورا.

۲- زیارتنامه ی حضرت معصومه علیها السلام .

است. ثانیاً: مودّت به آن ها عین مودّت به حق است و چیزی جز مودّت و تقرب به حق در میان نمی ماند، چون آن ها چیزی از خود ندارند جز آن که «وَ التَّامِّینَ فِی مَحبَهِ اللَّهِ»؛(۱) هستند و در آینه ی وجود آن ها اوج محبّت به خدا را می توان دید و شناخت و دنبال کرد. اگر خداوند تماماً مودّتش را به این ها نداده بود هرگز به ما نمی فرمود اوج دینداری را با محبّت به این خانواده به دست آورید.

گاهی خدا به من و شما لطفی می کند و حبّ خودش را به ما می دهد ولی هر کمالی از یک طرف صورت تامّ و کاملی دارد و از طرف دیگر صورت های نازله، که آن صورت نازله به تبع صورت تامّ و کامل معنی می یابند، مثل نَم و رطوبت که صورت نازله ی آب است، پارچه ای که رطوبت دارد بهره ای از آب دارد ولی صورت تامّه ی آب نیست، صورت نازله ی آن است. از آن جایی که هر نازله ای دارای ذاتی است که آن ذات در جای خود کامل و تمام است، خداوند محبّت تامّ به خود را به اهل البیت علیهم السلام داده و به ما می گوید با محبّت به آن ها، مسیر قرب به خدا را برای خود مدیریت کنید و خود را از بی ثمری برهانید، زیرا از یک طرف زندگی بی مودّت و محبّت بی ثمر است، از طرف دیگر مودّت به هرکس و هرچیز هم نتیجه بخش نیست.

در راستای این که زندگی غیر دینی بی ثمر و پوچ است و باید زندگی را به سوی حبّ اهل البیت علیهم السلام سوق داد از حضرت کاظم علیه السلام داریم که: «لَمَّا قَضَی رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَنَاسِکَهُ مِنْ حَجَّهِ الْوَدَاعِ رَکِبَ رَاحِلَتَهُ وَ أَنْشَأَ یَقُولُ لَا

۱- زیارت جامعه ی کبیره.

يَدْخُلُ الْجَنَّهَ إِلَّا مَنْ كَانَ مُسْلِماً فَقَامَ إِلَيْهِ أَبُوذَرٍّ الْغِفَارِيُّ«رَحِمَهاللَّهُ» فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَ مَا الْإِسْلَامُ فَقَالَ صلى الله عليه و آله الْإِسْلَامُ عُرْيَانٌ وَ لِبَاسُهُ التَّقْوَى وَ زِينَتُهُ الْحَيَاءُ وَ مِلَاكُهُ الْوَرَعُ وَ كَمَالُهُ الدِّينُ وَ ثَمَرَتُهُ الْعَمَلُ وَ لِكُلِّ شَيْ ءٍ أَسَاسٌ وَ أَسَاسُ الْإِسْلَامِ حبّنَا أَهْلَ الْبَيْت»؛(۱)

رسول خدا صلى الله عليه و آله بعد از پايان مراسم حج در حجهالوداع، بر مركبش سوار شده و فرمود: به بهشت نمى رود مگر مسلمان. ابوذر از جا برخاسته و عرض كرد اى رسول خدا! اسلام چيست؟ حضرت فرمودند؛ اسلام برهنه است و پوشش آن تقوى، و زيورش حياء، و قوام و هستى آن پارسائى، و كمالش دين و بهره اش عمل است، و هر چيزى را بنيادى است و بنياد اسلام دوستى خاندان ماست.

حضرت رسول اكرم صلى الله عليه و آله اساس اسلام را حبّ اهل البيت عليهم السلام معرفى مى كنند، چون اين نكته را به خوبى احساس كرده ايد كه زندگى بدون محبّت و مودّت زندگى پوچ و بى ثمرى است، همچنان كه محبّت به چيزى كه ارزش محبّت ورزيدن ندارد، سراسر همراه با زحمت و رنج است و چون اسلام آمده است كه زندگى ها را از پوچى و رنج ها نجات دهد ما را متوجه محبّت به اهل البيت عليهم السلام مى كند.

اوقات فراغت؛ هديه ى خدا يا معضل بشر؟

امروزه با پديدآمدن انواع وسايل الكتريكى و الكترونيكى و اين كه كارها راحت و سريع انجام مى گيرد، اوقات فراغت به يكى از مشكلات مردم جهان تبديل شده، كه چگونه آن را بگذرانند. عجيب است، چيزى

۱- بحارالأنوار، ج ۶۵، ص ۳۷۹.

که می تواند بزرگ ترین هدیه ی خدا باشد و بشر را به ساحت عالَم معنویت سیر دهد، مشکل بشر شده است. امام سجاد علیه السلام از خدا تقاضا می کنند: «نَبِّهْنِی لِذِکْرِکَ فِی أَوْقَاتِ الْغَفْلَهِ، وَ اسْتَعْمِلْنِی بِطَاعَتِکَ فِی أَیَّامِ الْمُهْلَهِ، وَ انْهَجْ لِی إِلَی محبّتکَ سَبِیلًا سَهْلَه»؛(۱) خدایا! مرا در اوقات فراغت به یاد خود هشیارم گردان، و درایام مهلت به طاعت و بندگی ات بگمار، و همواره راهی به سوی محبّت و دوستی ات برای من آشکار نما. در واقع خداوند کسی را که بخواهد مورد لطف قرار دهد مفتخر به داشتن اوقات فراغت می کند تا بتواند در آن فرصت با خدای خودش مناجات و معاشقه کند. وقتی هارون امام موسی کاظم علیه السلام را به زندان می فرستد. امام می فرمایند: خدایا! مدّتی بود دنبال زمان و مکانی بودم تا بتوانم با تو مناجات کنم حالا ـ این فرصت را به من دادی. حال ملاحظه بفرمائید چه شده که اوقات فراغت مشکل بشر شده است! بشری که از طریق دل با خدا ارتباط ندارد اوقات فراغتش مزاحم او خواهد شد و بشری که نتواند زندگی خود را در مسیر اولیاء الهی قرار دهد، دل خود را وارد زندگی نکرده است.

محبّت پایدار

محبّت به اهل البیت علیهم السلام مسیر وارد شدن در نظام محبّت ورزیدن حقیقی است و این چیزی است که انسان ها شدیداً به آن نیاز دارند. مگر می شود مدتی از عمر ما بگذرد و پیر و تنها شویم در حالی که مصداق انس حقیقی جان خود یعنی خداوند را از آن طریق که او در مقابل ما قرار

۱- حضرت سجاد علیه السلام، دعای مکارم الاخلاق.

داده، فراهم نکرده باشیم؟ در تنهایی پیری و از آن مهم تر در برزخ، نه می توان بی خدا بود و نه با خدای صرفاً حاصل از استدلال می توان به سر برد. باید دل ما محبوب خود را پیدا کرده باشد تا بتواند در آن تنهایی، عالی ترین بهره ها را نصیب خود کند. اصولاً اگر دلِ مرتبط با حقایق غیبی، در صحنه نباشد توجه آن، توجهی نیست که بتواند با محبوب خود مرتبط شود و ارتباط وجودی با آن پیدا کند و تا توجه تامّ به محبوب نباشد دل آدم به شعف مطلوب خود دست نمی یابد.

هر انسانی نیاز دارد که با تمام وجود دل خود را به یک محبوب حقیقی بسپارد و آن محبوب بتواند همه ی وجود انسان را تسخیر کند، که چنین محبوبی جز انسان کامل یعنی امام معصوم نمی تواند باشد. به همین جهت در روایت داریم وقتی انسان مؤمنی رحلت کرد و به انتهای مسیری رسید که در آن حبّ اهل البیت علیهم السلام جاری بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را ملاقات می کند و رسول اکرم صلی الله علیه و آله به او می فرمایند: «یا وَلِی اللّهِ اَبْشِرْ اَنَا رَسُول اللّه»؛ ای دوست خدا! بشارت باد تو را که من رسول خدا هستم. و حضرت علی علیه السلام می فرمایند: «یا وَلِی اللَّهِ اَبْشِرْ اَنَا عَلِی بْنُ اَبی طالِب اَلَّذی کُنْتَ تُحِبّهُ...»؛(۱)

ای ولی خدا بشارت باد تو را که من علی بن ابی طالبی هستم که در دنیا بر محبّت با او پایدار بودی. این روایت خبر از آن می دهد که مسیر محبّت به رسول خدا و ائمه ی معصومین علیهم السلام در آن عالمی که مسیر الی الله است به ملاقات اهل البیت علیهم السلام منجر می شود تا مسیر سیر به سوی خداوند از طریق محبّت به آن ذوات مقدس هموار گردد. در همین

۱- الکافی، ج ۳، ص ۱۲۸.

راستا حضرت باقر علیه السلام می فرمایند: «لَا یُحِبُّنَا عَبْدٌ وَ یَتَوَلَّانَا حَتَّی یُطَهِّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ وَ لَا یُطَهِّرُ اللَّهُ قَلْبَ عَبْدٍ حَتَّی یُسَلِّمَ لَنَا وَ یَکُونَ سِلْماً لَنَا فَإِذَا کَانَ سِلْماً لَنَا سَلَّمَهُ اللَّهُ مِنْ شَدِیدِ الْحِسَابِ وَ آمَنَهُ مِنْ فَزَعِ یَوْمِ الْقِیَامَهِ الْأَکْبَر»؛(۱) کسی نمی تواند ما را دوست داشته باشد و به ما محبت بورزد مگر این که خدا قلبش را پاکیزه کرده باشد و خدا قلب بنده ای را پاکیزه نکند مگر این که تحت تأثیر ما بوده و ما را پذیرفته باشد، و چون جانش ما را پذیرفت خدا از حساب سخت نگاهش دارد و از هراس بزرگ روز قیامت ایمنش سازد.

چنانچه ملاحظه می فرمائید حضرت محبّت به اهل البیت علیهم السلام را عامل امنیت او از فزع روز قیامت برمی شمارند، چون از طریق محبّت به آن ها سیر به سوی خوبی ها و سیر به سوی کمال مطلق به بهترین نحو عملی می شود، همه ی این ها به جهت آن است که انسان به خود بفهماند غیر معصوم نمی تواند همه ی وجود انسان را تسخیر کند.

آنچه به خوبی باید برای عزیزان روشن شده باشد این است که بالأخره ثمره ی زندگی باید محبّت باشد و محبّتی هم که متعلَق آن انسان های معصوم علیهم السلام نباشند، علاوه بر آن که زودگذر است و آخر پیری و در برزخ به کار نمی آید، جواب حقیقی به جان ها نیست تا در فرصت ها و فراغت ها بتوان از آن بهره مند شد. به جدّ باید از خود بپرسیم اگر در تنهایی پیری و به خصوص در برزخ با محبّتی عمیق و پایدار به سر نبریم چگونه می توانیم از آن نشئه استفاده نماییم؟ با محبّت به دنیا و ساختمان و حقوق و مدرک که نمی شود آن تنهایی را برای خود قابل تحمل نمود، چه رسد بخواهیم از

۱- الکافی، ج ۱، ص ۱۹۴.

آن تنهایی نهایت بهره را ببریم و به نشاط متعالی دست یابیم. آن جایی که این مشغولیت های دنیایی نیست، وای بر ما اگر محبّت به حقایق پایدار و ذوات قدسی را با خود نبرده باشیم. آیا می شود دلمان را جذب پارک کنیم؟ آن جا که نمی شود کارهایی انجام داد مثل کارهایی که پیران پارک نشین در این دنیا انجام می دهند. آن جا دل انسان جذب این چیزها نمی شود، کمی فکر کنیم که اگر در آن جا محبّت به امیرالمؤمنین علیه السلام را نداشته باشیم چه می شود. بر همین اساس رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند: «حبّ أَهْلِ بَیْتِی نَافِعٌ فِی سَبْعَهِ مَوَاطِنَ أَهْوَالُهُنَّ عَظِیمَهٌ عِنْدَ الْوَفَاهِ وَ فِی الْقَبْرِ وَ عِنْدَ النُّشُورِ وَ عِنْدَ الْکِتَابِ وَ عِنْدَ الْحِسَابِ وَ عِنْدَ الْمِیزَانِ وَ عِنْدَ الصِّرَاطِ»؛(۱) حبّ اهل بیت من در هفت موضعِ هولناک مفید است؛ هنگام مرگ، در گور، موقع برخاستن از قبور، وقت بازشدن کتاب، در رسیدگی به حساب، زمان سنجش اعمال و در گذشتن از صراط. یا می فرمایند: «حبّ آل مُحمّد صلی الله علیه و آله جَوازٌ عَلیَ الصّراط وَ الولایه لآل محمّد صلی الله علیه و آله أمان مِنَ العذاب»؛(۲)

دوستی خاندان محمّد صلی الله علیه و آله وسیله ی عبور از صراط، و ولایت خاندان محمّد صلی الله علیه و آله سبب ایمنی از عذاب است. از همه مهم تر حدیثی است که عبدالله بن عمر از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که در عین طولانی بودن به جهت آن که رازهایی را در درون خود دارد تماماً نقل می شود. حضرت فرمودند: «أَلَا وَ مَنْ أَحبّ عَلِیّاً لَا یَخْرُجُ مِنَ الدُّنْیَا حَتَّی یَشْرَبَ مِنَ الْکَوْثَرِ وَ

۱- شیخ صدوق: فضائل الشیعه، ص ۷.

۲- الحکم الزاهره با ترجمه انصاری، ص ۱۴۴. ینابیع الموده/ ۲۲ الغدیر ۱۰/ ۲۷۹.

يَأْكُلَ مِنْ طُوبَى وَ يَرَى مَكَانَهُ فِي الْجَنَّهِ، أَلَا وَ مَنْ أَحبّ عَلِيّاً قُبلَ صَلَاتُهُ وَ صِيَامُهُ وَ قِيَامُهُ وَ اسْتَجَابَ لَهُ دُعَاهُ، أَلَا وَ مَنْ أَحبّ عَلِيّاً اسْتَغْفَرَتْ لَهُ الْمَلَائِكَهُ وَ فُتِحَتْ لَهُ أَبْوَابُ الْجَنَّهِ الثَّمَانِيَهُ يَدْخُلُهَا مِنْ أَيِّ بَابٍ شَاءَ بِغَيْرِ حِسَابٍ، أَلَا وَ مَنْ أَحبّ عَلِيّاً أَعْطَاهُ اللَّهُ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ وَ حَاسَبَهُ حِسَابَ الْأَنْبِيَاءِ، أَلَا وَ مَنْ أَحبّ عَلِيّاً هَوَّنَ اللَّهُ عَلَيْهِ سَكَرَاتِ الْمَوْتِ وَ جَعَلَ قَبْرَهُ رَوْضَهً مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّهِ، أَلَا وَ مَنْ أَحبّ عَلِيّاً أَعْطَاهُ اللَّهُ بِكُلِّ عِرْقٍ فِي بَدَنِهِ حَوْرَاءَ وَ شُفِّعَ فِي ثَمَانِينَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ لَهُ بِكُلِّ شَعْرَهٍ فِي بَدَنِهِ حَوْرَاءُ وَ مَدِينَهٌ فِي الْجَنَّهِ، أَلَا وَ مَنْ أَحبّ عَلِيّاً بَعَثَ اللَّهُ إِلَيْهِ مَلَكَ الْمَوْتِ كَمَا يَبْعَثُ إِلَى الْأَنْبِيَاءِ وَ دَفَعَ اللَّهُ عَنْهُ هَوْلَ مُنْكَرٍ وَ نَكِيرٍ وَ بَيَّضَ وَجْهَهُ وَ كَانَ مَعَ حَمْزَهَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ، أَلَا وَ مَنْ أَحبّ عَلِيّاً أَثْبَتَ اللَّهُ فِي قَلْبِهِ الْحِكْمَهَ وَ أَجْرَى عَلَى لِسَانِهِ الصَّوَابَ وَ فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ أَبْوَابَ الرَّحْمَهِ، أَلَا وَ مَنْ أَحبّ عَلِيّاً سُمِّيَ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَسِيرَ اللَّهِ أَلَا وَ مَنْ أَحبّ عَلِيّاً نَادَاهُ مَلَكٌ مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ يَا عَبْدَ اللَّهِ اسْتَأْنِفِ الْعَمَلَ فَقَدْ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ الذُّنُوبَ كُلَّهَا، أَلَا وَ مَنْ أَحبّ عَلِيّاً جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَهِ وَ وَجْهُهُ كَالْقَمَرِ لَيْلَهَ الْبَدْرِ، أَلَا وَ مَنْ أَحبّ عَلِيّاً وُضِعَ عَلَى رَأْسِهِ تَاجُ الْمُلْكِ وَ أُلْبِسَ حُلَّهَ الْكَرَامَهِ، أَلَا وَ مَنْ أَحبّ عَلِيّاً جَازَ عَلَى الصِّرَاطِ كَالْبَرْقِ الْخَاطِفِ، أَلَا وَ مَنْ أَحبّ عَلِيّاً كُتِبَ لَهُ بَرَاءَهٌ مِنَ النَّارِ وَ جَوَازٌ عَلَى الصِّرَاطِ وَ أَمَانٌ مِنَ الْعَذَابِ وَ لَمْ يُنْشَرْ لَهُ دِيوَانٌ وَ لَمْ يُنْصَبْ لَهُ مِيزَانٌ وَ قِيلَ لَهُ ادْخُلِ الْجَنَّهَ بِلَا حِسَابٍ أَلَا وَ مَنْ أَحبّ عَلِيّاً صَافَحَتْهُ الْمَلَائِكَهُ وَ زَارَتْهُ الْأَنْبِيَاءُ وَ قَضَى اللَّهُ لَهُ كُلَّ حَاجَهٍ أَلَا وَ مَنْ أَحبّ آلَ مُحَمَّدٍ أَمِنَ مِنَ الْحِسَابِ وَ الْمِيزَانِ

وَ الصِّرَاطِ، أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَی حبّ آلِ مُحَمَّدٍ فَأَنَا كَفِيلُهُ بِالْجَنَّهِ مَعَ الْأَنْبِيَاءِ، أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَی بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ لَمْ يَشَمَّ رَائِحَهَ الْجَنَّهِ»؛(۱)

آگاه باشید کسی که علی علیه السلام را دوست داشته باشد از دنیا خارج نمی شود مگر این که از حوض کوثر بنوشد و از درخت طوبی بخورد و جای خود را در بهشت ببیند، بدانید کسی که علی علیه السلام را دوست داشته باشد نماز و روزه ی او قبول می شود و دعای او مستجاب می گردد، با خبر باشید کسی که علی علیه السلام را دوست داشته باشد ملائکه برای وی طلب آمرزش می کنند و درهای هشت بهشت برای او گشوده می شود تا از هر دری خواسته باشد وارد شود، هرکس علی علیه السلام را دوست داشته باشد خداوند بزرگ در فردای قیامت صحیفه ی اعمال او را به دست راستش خواهد داد و حساب او مثل حساب انبیاء است، بدانید کسی که علی را دوست داشته باشد خداوند سکرات مرگ را بر او آسان می کند و گور وی را باغی از باغستان های بهشت می گرداند، کسی که دوست بدارد علی علیه السلام را خداوند به عدد هر رگی که در بدن او است حوری به او عطا فرماید و شفاعت او در هشتاد نفر از اقوام و نزدیکانش پذیرفته می شود و برای او به عدد هر مویی که در بدن او رسته، حوری ای و شهری در بهشت هست، کسی که علی علیه السلام را دوست داشته باشد خداوند ملک الموت را هنگام جان دادن پیش او می فرستد به هیئتی که نزد پیمبران می فرستد و از او ترس نکیر و منکر را بر می دارد و چهره ی او را سفید و نورانی می گرداند و وی را با حمزه ی سیدالشهداء محشور می فرماید، کسی که علی علیه السلام را دوست داشته باشد

۱- شیخ صدوق، فضائل الشیعه، ص ۵.

خداونـد دانش و حکمت را به دل او جـای می دهـد و زبـانش را به درستی و راستی گویـا نموده و از لغزش و خطـا حفظ می فرماید، بر او درهای رحمت خود را می گشاید، کسـی که محبّ علی علیه السـلام است در آسمان و زمین اسیر (کمند محبّت) حق نامیده می شود، کسی که علی علیه السلام را دوست داشته باشد فرشته ای از زیر عرش الهی صدایش می کند و گوید: ای بنده ی خدا عمل خالصـی شروع کردی خداوند گناهان تو را بیامرزد، هرکس علی علیه السلام را دوست داشته باشد مانند ماه تابان شب چهارده به صـحرای محشـر وارد می گردد، کسـی که او را دوست داشـته باشد تاجی بر سـر او گذاشته شده و لباس های عزت بر او پوشانیده می شود، کسـی که علی علیه السـلام را دوست داشته باشد از پل صراط مانند برق جهنده می گذرد، هر که علی علیه السـلام را دوست داشته باشد امان از آتشِ دوزخ و عذاب الهی و اجازه ی عبور از صراط به وی عطا می شود و برای او حسابی نیست و دیوان عمل او را باز نمی کننـد و اعمال او را نمی سـنجند و به او می گویند بدون حساب به بهشـت داخـل شو، کسـی که دوسـتدار علی علیه السـلام است فرشـتگان بـا وی مصافحه کننـد و انبیا زیارتش نماینـد و خداونـد متعال حاجاتش را برآورد، کسـی که آل محمّـد علیهم السـلام را دوست بـدارد از پس دادن حساب و سـنجش اعمال و لغزش از پل صراط ایمن است، شخصـی که بر دوستی آل محمّد علیهم السلام بمیرد من ضامنِ بودن او با انبیا در بهشتم، آگاه باشید! کسی که بر دشمنی آل محمّد علیهم السلام بمیرد هرگز بوی بهشت را درک نخواهد کرد.

یکی از بزرگـان عرفـا می فرماینـد: «محبّت چون آب است در نظام هستی»، یعنی چیزی است که بایـد همه جا باشـد. در همین رابطه باید بدانیم

ص: ۱۸۹

عشق به حق از طریق عشق به معصوم علیهم السلام چیزی است که لازم است در کنار هر کاری که انجام می دهیم اعم از کار فکری یا کار عملی، مدّ نظر ما باشد، به طوری که همه ی کارها در فضای محبّت به آن ذوات مقدس انجام شود تا زندگی جهت اصلی خود را از دست ندهد.

عموماً ما متأسفانه در موضوع به صحنه آوردن دل مشکل داریم و تا وارد عمل نشویم متوجه نیستیم این موضوع چقدر کار می برد و چه اندازه نتیجه دارد. اگر خواستیم از مرحله ی تئوری وارد عمل شویم و تصمیم گرفتیم با دل عبادت کنیم در آن حال است که متوجه می شویم به مقدماتی اساسی نیاز داریم. و در همین رابطه است که حافظ می گوید:

ألا

یا ایُّها الساقی اَدِر کأساً و ناوِلها

که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل ها

پیش خود می گوئیم از این به بعد می خواهیم نمازمان همان ذکرمان باشد و بتوانیم از طریق این بهترین هدیه ی خدا، یعنی نماز، با خدا انس بگیریم. همه ی ما می خواهیم در یک جای تنهای تنها، در صحرایی دور و یا نخلستانی خلوت، ما باشیم و خدا، ولی ملاحظه کرده اید وقتی آن تنهایی فراهم شد، آن اُنسی که به دنبالش بودیم تا با خدا داشته باشیم، به طوری که ما راضی شویم، حاصل نمی شود. چون دل را قبلاً ـ با محبّت معصومین علیهم السلام نپرورانده ایم و صاحب دلی را با خود به همراه نیاورده ایم تا خداوند با نظر به دل او به ما نیز بنگرد. آن جا است که می فهمیم جایگاه محبّت اهل البیت علیهم السلام چقدر کارساز است، تا وارد عمل نشده ایم و با مفاهیم انتزاعی محبّت ارتباط داریم ممکن است فکر کنیم جهت ارتباط قلبی با خدا نیاز به محبّت اهل البیت علیهم السلام نداریم، ولی وقتی وارد عمل شدید

ص: ۱۹۰

می بینید بدون نظر به آن ذوات مقدس و دل سپردن به آن ها دل یک قدم هم جلو نمی رود. آن وقت است که خواهی گفت:

عمری

گذشت و شور عبادت نداشتیم

یا

گریه های نیمه شب عادت نداشتیم

یا

عشق و التفات به دل های ما نداشت

یا

ما حضور عشق و ارادت نداشتیم

چون می خواهیم بدون محبّت به آن ذوات قدسی راه به سوی عالم قدس را طی کنیم.

سلطان دل ها و قبول شدن نماز

بعد از آن که در مکتب مودّتِ انسان های معصوم وارد شدیم، و از آن منظر با خداوند مرتبط گشتیم و خواستیم از طریق نماز که عامل یاد خداست آن ارتباط را فعلیت ببخشیم، نماز غوغا می کند. بزرگان دین از ما تعجب می کنند چرا تلاش نمی کنیم از نمازمان آن بهره ای را که می توان به دست آورد، به دست آوریم، عده ای به دنبال ذکر یا اذکاری هستند تا از آن طریق به سیر و سلوک خود ادامه دهند، آیا به دستور رب العالمین عنایت ندارند که می فرماید: «أَقِمِ الصَّلاهَ لِذِکْری»؛(۱) نماز را اقامه کن برای این که در ذکر من وارد شوی. و نماز بیش از سایر اذکار می تواند حالت «ذکر» را داشته باشد و عامل اتصال قلب انسان به خدا گردد زیرا نماز ذکر جامع است و اصل همه ی اسماء الهی در آن مدّ نظر قرار می گیرد، به همین جهت رسول خدا علیهم السلام می فرمایند: «وَ قُرَّهُ عَینِی فِی الصَّلاه»؛(۲) روشنی

۱- سوره ی طه، آیه ی ۱۴.

۲- الخصال، ج ۱، ص ۷۹.

چشم من در نماز است. نماز آینه ی نمایش حقیقت هر انسان است. لذا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند: « أَوَّلُ مَا یُحَاسَبُ بِهِ الْعَبْدُ الصَّلَاهِ فَإِذَا قُبِلَتْ قُبِلَ مِنْهُ سَائِرُ عَمَلِهِ وَ إِذَا رُدَّتْ عَلَیْهِ رُدَّ عَلَیْهِ سَائِرُ عَمَلِه»(۱) اولین چیزی که از بنده در روز قیامت محاسبه می شود نماز است، اگر از او قبول شد، سایر اعمال او قبول می شود و اگر قبول نشد سایر اعمال او نیز مورد قبول قرار نمی گیرد و ردّ می شود. چون حقیقت انسان عبودیت اوست که عبارت است از یاد خدا. حال اگر بخواهد یاد پروردگار در میان باشد باید دل در صحنه باشد، به اندازه ای که دل در صحنه باشد، یاد پروردگار در صحنه است و برای آن که دل در صحنه باشد باید توجه به معصومین علیهم السلام که سلطان دل ها هستند در میان باشد. آن هایی که قلب محض هستند و هیچ میلی از هیچ بُعدی از ابعاد آن ها در عمل آن ها دخالت ندارند و خودشان فرمودند: «اِنَّ قُلُوبَنا اَوْعِیهُ مَشِیَّهِ اللّهِ فَاِذا شاءَ شِئْنا»؛(۲) قلب های ما ظرف اراده و خواست خداست، چون او بخواهد ما نیز همان را می خواهیم. مولوی در رابطه با آن که باید دل را در محضر خدا آورد و آن دل باید دلی باشد که قلب عالم است که همان قلب وجود مقدس صاحبِ الامر عجل الله تعالی فرجه است می گوید:

صد

جوال زر بیاری ای غنی

حق

بگوید، دل بیار، ای منحنی

گر

ز تو راضی است دل، من راضی ام

ور

به تو مُعْرِض بود، اِعراضی ام

ننگرم

در تو، در آن دل بنگرم

تحفه

آن را آر، ای جان در برم

۱- فلاح السائل، ص ۱۲۷. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۰۸.

۲- سید حسین بروجردی، تفسیر صراط مستقیم، ج ۳، ص ۳۷۴.

با

تو او چون است؟ هستم من چنان

زیر

پای مادران باشد جنان

مادر

و بابا و اَصل خلق، اوست

ای خنک آن کس

که دل داند زپوست

تو

بگویی نَک دل آوردم به تو

گویدت

این دل نیرزد یک تِسو

آن

دلی آور که قلب عالم است

جانِ

جانِ جانِ جانِ آدم است

از

برای آن دلِ پر نور و بَر

هست

آن سلطان دل ها منتظَر

در همین رابطه و با توجه به چنین معرفتی است که از خـدا می خواهید به حقیقت وجود مقدس امام زمان عجل الله تعالی فرجه که سلطان دل ها است «وَاجْعَلْ صَلاتَنا بِهِ مَقْبُولَه»؛ نماز ما را قبول بفرما، برای آن که مقامی که مقام زندگی با دل است همان مقام امام زمان عجل الله تعالی فرجه است. او صاحبِّ دل اصلی است و در تمام ابعاد با خـدا مرتبط است و از منظر ارتباط با او دل انسان می تواند با خدا مرتبط باشد.

صاحب

دل، آینه ی شش رو بود

حق

در او از شش جهت نازل بود

مسیر قبول عبادت

پس انسان وقتی در مرحله ی ارتباط با خـدا است که دل در میان باشد و وقتی دل در میان است که نظرها به مصداق اسماء الهی یعنی ائمه ی معصومین علیهم السلام معطوف گردد و از آن طریق بتوان از طریق نماز به ذکر الهی دست یافت. در همین رابطه است که حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «نَحْنُ وَ اللَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِی لَا یَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا»؛(۱)

ص: ۱۹۳

۱- الکافی، ج ۱، ص ۱۴۴.

سوگند به خدا مائیم آن اسماء حسنایی که خدا عملی را از بندگان نپذیرد مگر آن که با معرفت به ما همراه باشد. البته عنایت داشته باشید که معرفت به اهل البیت علیهم السلام چه معرفتی است که اولاً: منجر به نظر به اسماء حسنای الهی می شود. ثانیاً: مسیر قبول عبادت بندگان می گردد. حدّاقل به موضوعِ معرفت به حقیقت نوری آن ذوات مقدسه فکر بفرمایید.

با توجه به این که خداوند می فرماید: جهت یاد و ذکر من نماز به پا دارید، پس این درست نیست که بعضی ها نماز می خوانند ولی به دنبال فراغتی هستند که از طریق ذکر خاصی دلشان را با خدا مأنوس کنند. باید بتوانیم کاری کنیم که «نماز» همه چیز ما بشود و از دریچه ی نماز راه انس با خدا بر جانمان باز شود. بقیه ی اذکار هم وقتی به مقصد اصابت می کند که جان ما از طریق نماز راه ارتباط با خدا را بگشاید و معنی این که فرمود: اگر نماز قبول شود سایر اعمال نیز قبول می شود، همین است. آن وقت فراموش نفرمائید حضرت صادق علیه السلام فرمودند: اعمال بندگان را خداوند قبول نمی کند مگر با معرفت به ما و این که متوجه شویم آن ها اسماء حسنای الهی هستند و از طریق مودّت و دل سپردن به آن ها، دل وارد میدان انس با اسماء الهی می شود و خداوند را در منظر خود می یابد، از این طریق است که نماز ذکر انسان می شود و بهره های فراوان آن نصیب انسان می گردد. اگر علامه ی طباطبائی ها«رحمه الله علیهم» از دولت سر نمازهایشان به جایی رسیدند با توجه به آن مودّت و آن معرفت بود که نمازهایشان نماز شد. به قول خودشان در یک چله ای که در باغ های روستای دماوند مشغول ذکر بودم، همراه با ذکر من کلاغ ها هم ندای الله، الله سر می دادند.

ما هم اگر بنا است کاری برای خود بکنیم با همین نمازها می توان چنین کاری کرد. عمده آن است که سیر رسیدن به محبّت را وارد زندگی کنیم آن هم از طریق صحیح، تا به جمعیت خاطر برسیم، آن وقت می بینید نماز از دست تان نمی رود.

شیعه به جهت مودّت و معرفت به اهل البیت علیهم السلام مشهور بود که به نحو آرام و طمأنینه نماز می خوانند و لذا عُبیدالله بن زیاد وقتی وارد کوفه شد و خواست مخفی گاه مسلم بن عقیل را بیابد به غلام خود مَعْقِل گفت به مسجد برو و با کسانی اُنس بگیر که به آرامی و طمأنینه نماز می خوانند آن ها شیعیان حسین اند و می توانی از آن طریق بر مسلم بن عقیل دست یابی و اتفاقاً هم او متوجه مسلم بن عوسجه شد و از آن طریق به مخفی گاه جناب مسلم بن عقیل دست یافت.

انسان با محبّت به ذوات قدسی امامان معصوم علیهم السلام وسعت می یابد و از دیوارهای تنگ دنیا آزاد می شود و از آن طریق آتش جهنم را خاموش می کند. همین طور که آتش دنیا را خاموش می کند. این است که اهل دل می فرمایند: «محبّت؛ بهشتِ نقد است» و برای ورود به چنین بهشتی خداوند پای مودّت حقیقی را جلوی روی مؤمنین باز کرده است. و به شما عزیزان عرض کنیم، این مودّت، برای ماها که دوران پیری را می گذرانیم بسیار کارساز است و ما شدیداً به مودّتی که در منظر آن امامی معصوم باشد بسیار نیاز داریم تا دوران پیری از شور و نشاط خارج نشود. مخاطب بحث های ما عموماً جوانان هستند که تا حدّی با نوعی یا انواعی از مودّت و محبّت مرتبط هستند ولی مودّت به امامان معصوم علیهم السلام آن وقتی که

محبّت های جوانی فرو می نشیند بسیار حیات بخش است، هم در سنین پیری و هم در قبر و برزخ. در قبر و برزخ شدیداً محبّت ورزیـدن به انسان های پاک و متعالی جان را ارضاء می کند و جوانان هم باید تلاش کنند وارد محبّت به امامان معصوم علیهم السـلام شوند وگرنه وقتی سـنی از آن ها گذشت و محبّت به امور دنیا فرو نشست، اگر این مودّت نباشد، زندگی سختی انسان را فرا می گیرد. ممکن است تـا مـدتی محبّت به امور دنیـایی را به خود القـاء کنیم ولی از یک مرحله ای، دیگر دل نمی تواند محبّت به این امور را بپـذیرد و اگر محبّت به امامـان معصوم علیهم السـلام در همـان دوران جوانی پـایه هایش ریخته نشود، در وقتی که دیگر امور دنیایی دل را جـذب نمی کننـد فشارهای زیادی به انسان وارد می شود و انواع افسـردگی ها به انسان روی می آورد.

به جهت نتایج فراوانی که دارد خداوند می فرماید به معصومین علیهم السلام عشق بورزید و همه ی شرایط برای این نوع عشق ورزیـدن را فراهم کرده است. چون هم می توان به راحتی متوجه شد آن ها عین بندگی خدایند و تمام وجودشان هدایت خلق است به سوی حق و هم می توان فهمیـد که این ها ذوات مقدسـی هسـتند که دل تماماً در طلب آن هاست، همین که وارد این راه شـدیم ملاـحظه می کنیم محبّت آن ها در جان ما نهاده شـده است. رسول خـدا صـلی الله علیه و آله می فرماینـد: «إِنَّ حبّ عَلِيٍّ قُذِفَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ فَلَا يُحِبُّهُ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَ لَا يُبْغِضُهُ إِلَّا مُنَافِقٌ»؛(۱) محبّت حضرت علی علیه السلام در دل مؤمنین

۱- بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۸۱.

جای گرفته است. پس غیر از مؤمن کسی علی علیه السلام را دوست ندارد و غیر از شخص منافق بغض او را نخواهد داشت.

در روایت داریم که خَیْثَمَه می گوید: خدمت حضرت باقر علیه السلام رسیدم حضرت فرمودند: «یَا خَیْثَمَهُ إِنَّ شِیعَتَنَا أَهْلَ الْبَیْتِ یُقْذَفُ فِی قُلُوبِهِمُ الْحبّ لَنَا أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُلْهَمُونَ حبّنَا أَهْلَ الْبَیْتِ وَ إِنَّ الرَّجُلَ یُحبّنَا وَ یَحْتَمِلُ مَا یَأْتِیهِ مِنْ فَضْلِنَا وَ لَمْ یَرَنَا وَ لَمْ یَسْمَعْ کَلَامَنَا لِمَا یُرِیدُ اللَّهُ بِهِ مِنَ الْخَیْرِ...»؛(۱)

ای خیثمه! حبّ ما اهل البیت در دل های شیعیان ما القاء می شود و محبّت ما به آن ها الهام می گردد، ما را دوست می دارند و فضائل ما را تحمل می کنند، در حالی که نه ما را دیده اند و نه کلام ما را شنیده اند. این برکات از آن روست که خداوند اراده کرده است که به آنان خیر برساند.

عوامل نزدیکی به محبت امامان علیهم السلام

در واقع می توان گفت محبّت به ائمه ی معصومین علیهم السلام در قلب هر مؤمنی ریشه دارد و «آشنایی نه غریب است که جان سوز من است» این را در رابطه با حضرت سیدالشهداء علیه السلام بارها احساس کرده اید که واقعاً «إنَّ لِلحُسین مَحبّهٌ مَکْنُونَهٌ فی قُلوبِ الْمُؤْمِنین»؛(۲) که در عمق جانتان یک محبّت بنیادین نسبت به امام حسین علیه السلام دارید، وقتی وارد مرحله ی محبّت اهل البیت علیهم السلام شدید متوجه می شوید این محبّت بنیادین به همه ی آن ذوات مقدس تعلق دارد. ابتدا محبّت به امام حسین علیه السلام ملموس تر است ولی کمی

۱- بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۱۵۱.

۲- «ترجمه ی خصائص الحسینیه»، ص ۴۷.

که مطلب را به روش صحیح دنبال کنیم و حقِ دل را وانگذاریم احساس می کنیم موضوعِ محبّت به این خاندان سرّی است از اسرار الهی که در هر دلی نهاده شده است. آری هرچه از امام حسین علیه السلام جلوتر می روید موضوعِ آن محبّت، سرّی تر و درونی تر می شود، از حضرت رضا علیه السلام که می گذری و به امام جواد و هادی و عسکری علیهم السلام که می رسی دیگر مسئله سِرّالسِّر است. انسان باید خیلی قلبی شده باشد تا بتواند با نور آن ها رابطه برقرار کند تا جایی که ارتباط با غیبت کبرای حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه دیگر از سرّالسّر هم بالاتر می رود، دیگر هیچ سهمی از حسّ جهت ارتباط با ذات مقدس امام زمان عجل الله تعالی فرجه در صحنه نمی ماند، در این مرحله است که انسان متوجه می شود عجب! از اول هم این ذوات مقدس غایب بودند، یک ظهور مختصری در حرکات و گفتار خود داشتند تا ما را متوجه حقیقت غیبی خود کنند و به سوی آن بکشانند. پس حضرت امام زمان عجل الله تعالی فرجه سرّ اهل البیت را آشکار نموده و فهماندند که این ها همیشه در غیب بوده و هستند، ظهور زمینی آن ها، اشاره بود به وجود غیبی آن عزیزان علیهم السلام که توجه به آن حقیقت غیبی از اول در جان ما نهاده شده بود و از طریق محبّت به آن ها متوجه وجود باطنی آن ها در قلب خود خواهیم شد.

به اندازه ای که توانسته باشیم به باطن اصیل خود رجوع کنیم متوجه حبّ علی علیه السلام و سایر ذوات مقدس معصومین علیهم السلام می شویم. گفت:

این

صدا در کوه دل ها بانگ کیست

گه پُر است زین بانک این کُه گه تهی است

این صدای امام ما است که با او آشنائیم و لذا به اندازه ی دوری از حقیقت خودمان به ضعف محبّت به این خاندان گرفتار می شویم. این را

می توانید امتحان کنید؛ گاهی که با خودمان خوب برخورد نکنیم و در تزکیه ی خود از رذائل کوشا نباشیم، به همان اندازه نه تنها نسبت به ائمه معصومین علیهم السلام احساس محبّتمان کم می شود، حتی احساس بیگانگی با آن ها به ما دست می دهد، دیگر احساس نمی کنیم امام معصوم؛ جانِ جانِ ما است و برعکس، هرچه در اصلاح خود بیشتر تلاش کنیم و مواظب باشیم آلوده نشویم، احساس می کنیم قلب مان بیشتر متوجه امام مان عجل الله تعالی فرجه است. هر چقدر آلودگی های خود را کم کنیم، بدون اختیار به امام زمانمان نزدیک تر می شویم.

ارتباط جان ها با امام قبل از تولد

حضرت صادق علیه السلام می فرمایند: «شخصی خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و آن حضرت همراه اصحابش بود، بر آن حضرت سلام کرد و گفت: به خدا ولایت و محبّت تو را دارم. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: دروغ می گویی. آن شخص گفت: آری! به خدا قسم من محبّت و دوستی تو را دارم و تا سه بار تکرار کرد. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: دروغ می گویی، تو چنان که می گویی نیستی، همانا خداوند روح های مردم را دو هزار سال پیش از بدن هایشان آفرید و سپس دوستان ما را به ما عرضه کرد، به خدا سوگند که روح تو را در میان آن ها ندیدم، پس تو کجا بودی؟ آنگاه آن مرد ساکت شد و جوابی نگفت و دیگر مراجعه نکرد.»(۱)

ملاحظه کنید که قبل

۱- عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّ رَجُلًا جَاءَ إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام وَ هُوَ مَعَ أَصْحَابِهِ فَسَلَّمَ عَلَیْهِ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَنَا وَ اللَّهِ أُحِبُّکَ وَ أَتَوَلَّاکَ فَقَالَ لَهُ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام کَذَبْتَ قَالَ بَلَی وَ اللَّهِ إِنِّی أُحِبُّکَ وَ أَتَوَلَّاکَ فَکَرَّرَ ثَلَاثاً فَقَالَ لَهُ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام کَذَبْتَ مَا أَنْتَ کَمَا قُلْتَ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْأَرْوَاحَ قَبْلَ الْأَبْدَانِ بِأَلْفَیْ عَامٍ ثُمَّ عَرَضَ عَلَیْنَا الْمُحبّ لَنَا فَوَ اللَّهِ مَا رَأَیْتُ رُوحَکَ فِیمَنْ عُرِضَ فَأَیْنَ کُنْتَ فَسَکَتَ الرَّجُلُ عِنْدَ ذَلِکَ وَ لَمْ یُرَاجِعْه(الکافی، ج ۱، ص ۴۳۸)

از بـدن، جان هر انسان با امامش روبه رو شده و قصه ی زندگی اش را به نمایش گذاشـته که چگونه با این امامش در زندگی اش برخورد می کنـد و اگر روحـانیت خود را از دست نـداده باشـد قبل از بـدن و زنـدگی دنیایی، محبّت به امامش را از عمق جان به امام عرضه داشـته است. در جانِ خود نظر کنیـد، آیا عدالت و ایمان و شـجاعت علی علیه السـلام را نمی خواهید؟ پس همه ی شـما بـا امیرالمؤمنین علیه السـلام در وقتی که فقـط جـان بودیـد بیعت کردیـد، ایشـان شـما را شـناخت و شـما ایشان را شناختید، قصه ی دنیا تکرار آن بیعت است. به همین دلیل آیه ی قرآن در رابطه با کافران به پیامبرش می فرماید: «قَدْ ضَلُّواْ وَمَا كَانُواْ مُهْتَدِينَ»؛(۱)

این هـا گمراه شدنـد و از اول جزءمهتـدین نبودنـد و لـذا می فرمایـد: «إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبيلِه وَ هُوَ اَعْلَمُ بِالْمُهْتَدين»؛(۲)

و خـدا می داند چه کسـی از مسیر پروردگارش منحرف شده و چه کسـی زندگی دنیائی اش را بر اساس پذیرش هدایت خدا ترسـیم کرده است. آیه ی فوق از طرف خدا یک نوع تسلّی خاطر به پیامبر صـلی الله علیه و آله است که حضرت تصور نکنند در انجـام رسـالت کوتـاهی کرده انـد. می فرمایـد این ها آن وقتی که زنـدگی دنیایی شان را انتخاب کردنـد و ما هم بر اساس همان انتخاب، آن ها را خلق کردیم، خودشان هدایت الهی را

۱- سوره ی انعام، آیه ی ۱۴۰.

۲- سوره ی انعام، آیه ی ۱۱۷.

نپذیرفتند، در عین این که اختیار داشتند، انحراف از مسیر پروردگارشان را انتخاب کردند و هیچ گونه جبری هم در پی نخواهد داشت، بلکه قضیه این است که شما قبل از این که به صحنه حیات دنیایی بیایید اختیاراً خودتان را به صحنه ی ارتباط با حق یا عدم ارتباط با حق سپرده اید، بعد تقاضای حضور عینی و خارجی و دنیایی کرده اید و خداوند هم از آن جایی که سمیع و علیم است، این تقاضا را شنید و پذیرفت.

عرض بنده در این جا این است که رابطه ی قلب ما با امام و رابطه ی امام با قلب ما یک مسئله ی آسمانی و باطنی است و نباید از آن مرحله و مرتبه غفلت کرد، وقتی به خود بیاییم متوجه محبّت قلبی خود نسبت به امام خواهیم شد.

در واقع باید از خدا تقاضا کنیم خودمان را به خودمان بشناساند تا مقام نوری اهل البیت علیهم السلام را از عمق جان درک کنیم و عهدی را که فطرت ما با آن ذوات قدسی بسته است به فعلیت درآوریم و بدانیم دستوری که خداوند به ما می دهد که به آن ها محبّت بورزیم، در راستای دعوت به محبّت فطری ما به آن ذوات مقدس است.

دوستی اهل البیت علیهم السلام وقتی خوب ظاهر می شود که متوجه باشیم هر کمالی که برای شخصیت خود می خواهیم نهایتش آن ها هستند ولذا به همان اندازه که تمنای رسیدن به کمالات خود را داریم باید تمام توجه مان به آن ها باشد. نهایی ترین قله ای که در شخصیت خود بنا است به صورت فعلیت یافته شکل دهیم، ائمه ی اطهار علیهم السلام هستند و محبّت به آن ها جذبه ی رسیدن به شخصیت نهایی مان را در ما ایجاد می کند و این روش در

ص: ۲۰۱

اصلاح نفس روش بسیار کارسازی است. این محبّت ها می تواند ما را به آنچه باید بشویم، برسانند، چون طلب حقیقی ما آن هاینـد و از طریق محبّت به آن هـا عملاًـ ما به کمالی که بایـد برسیم می رسیم. زیرا از طریق محبّت به انسان کامل جان ما در دست او قرار می گیرد و بـا اراده و حرکـات او هماهنـگ می شود، همچون عصایی که در دست حضـرت موسی علیه السلام بود، در عین این که به اراده ی حضـرت علیه السلام اژدها می شد ولی در هر حال عصایی بود در دست حضرت و به آن تکیه می کرد. گفت:

جانا

تویی کلیم و منم چون عصای تو

گه

تکیه گاه خلقم و گه اژدهای تو

در

دست فضل و رحمت تو یارم وعصا

ماری

شوم چو افکندم اصطنای تو

اتحاد مقام عشق و مقام عصمت

بر اساس نکات فوق است که بزرگان می فرمایند: «در مقام عشق و محبّت، جای چون و چرا نیست، صـفت عاشق این است که به محبّوبش نمی گویـد چرا چنین کردی؟ و چرا چنـان نکردی؟ چـون او را عین خـود می دانـد و در میـل او مسـتغرق است». محبـوب حقیقی طـوری است که مُحبّ میـل او را میـل اصـلی خـود می دانـد، به طـوری که در برابر او از خود میلی نـدارد که احساس دوگانگی کند و نظر به میل خود داشته باشد. در نظر به محبوب میلی برای محبّ نمی ماند.

وقتی امامان معصوم علیهم السـلام نهایتِ خواستن ما باشند و در عمق جان خود آن ها را تصدیق کردیم ناخودآگاه هر چه می گویند همان چیزی است که ما می خواهیم، چون زبان حال محبّ به محبوب آن است که همه ی ابعاد

وجـودی تـو آن چیزی است که من می خـواهم. از این رو هرگز پیش نمی آیـد که در عشق حقیقی عـاشق به محبوبش بگوید چرا چنین کردی و چرا چنین گفتی؟ عین این نوع دلدادگی و یگانه شدن در نسبت بین انسان و امام معصوم واقع می شود.

هم در مقـام عشق و محبّت، جـای چون و چراکردن نیست و هم در مقـام رویـارویی بـا انسان های معصوم، در هر دو حال چرا چنین کردی و چرا چنین گفتی معنی نـدارد، چون انسـان هـای معصوم جز آنچه صـحیح و حق است انجام نمی دهنـد. پس در واقع مقـام اعتقاد به امام معصوم و مقام عشق به هم می رسـند، به این معنی که تنها با ارتباط با مقام انسان معصوم است که می توان آن عشق حقیقی را به دست آورد. اگر انسان بخواهـد به عشق حقیقی دست یابـد باید محبوب خود را انسان های معصوم قرار دهـد تا دیگر هیـچ دغـدغه ای جز عشق ورزیدن و آزادشدن چون و چرا، برای او پیش نیاید و این اوج آرامش و توکل و اطمینان خاطر است تا دیگر معنی نداشته باشد به امام علیه السلام بگویی چرا چنین کردی و چرا چنین گفتی.

امام علیه السلام؛ مصداق کامل عقل عملی

چنانچه عنایت بفرمائیـد همان طور که در عقل نظری موضوعات عقلی به بـدیهیات تکیه دارند و عقل انسان در مقابل بدیهیات چون و چرایی نـدارد و جـانش به راحتی آن را می پـذیرد، عقل عملی در مقابل امام معصوم این گونه عمل می کنـد. در عقل نظری به طور بدیهی و با اطمینان کامل می پذیریم جزء هر چیز از کل آن چیز کوچک تر است، در موضوعات

عقـل عملی هم همه چیز بایـد به انسـان های معصوم ختم شود تا انسان نسـبت به صـحت آن اعمال مطمئن باشـد و بـدون هیچ گونه دغـدغه ای به گفتار و اعمال آن ها تکیه کنـد. چون گفتار و رفتار آن ها عین درستی است. وقتی شـما می گوئید: «جزء هرچیز از کل آن چیز کوچك تر است» ملاحظه می کنید که جان شما برای پذیرش این قضیه دلیل نمی خواهد، یعنی آن قدر صحیح بودن آن برایتان روشن است که خودش دلیل خودش است و شـما به راحتی آن را می پذیرید، بدون این که نیاز باشـد با دلیلی که روشن تر از این موضوع باشـد آن را ثابت کنیـد. این در امور نظری و عقلی است، در امور عملی هم جایگاه انسان هـای معصوم چنین جایگاهی است. وقتی با ادله ی عقلی و نقلی متوجه شـدیم که این انسان ها، انسان های معصومی هسـتند و خداونـد بنا به نیاز بشـر آن ها را پرورانـده است، همین که متوجه شـدیم آن ها آن طور می گوینـد و آن طور عمل می کننـد، عقل عملی انسان به راحتی می پـذیرد و از این طریق نیاز خود را در شـناخت عمل صـحیح بر طرف می کنـد و جان خود را به آرامش می رسانـد. درست همـان طور که اگر امور بـدیهی در جـان انسـان نبود انسان در تفکر پریشان می شـد، اگر به انسان هـای معصوم رجوع نکنـد در عمـل هم پریشان می گردد، که نمونه پریشان حالی بشـر را امروز در بسـیاری از امورش ملاحظه می فرمائیـد. لـذا است که بایـد باز تأکید کرد انسان معصوم آن نهایی ترین قله ای است که بشـر در امور فردی و اجتماعی می خواهـد به آن برسـد. و خداونـد معصومین را در منظر او قرار داد تا راه را گم نکنـد و محبّت به آن ها را که در واقع محبّت به جنبه ی کمالی انسانیت خود

اوست، به او توصیه کرده، تا نه تنها زندگی او با محبّت و شور و نشاط همراه باشد بلکه آن محبّت موجب شود تا او به صحیح ترین اعمال دست یابد و از طریق نظر به آن ها نیاز درونی خود را سیراب نماید. این آن عشقی است که عرفای بزرگ به دنبال آن اند و به ما توصیه می کنند و می گویند:

در

این خاک، در این خاک، در این مزرعه ی پاک

به

جز مهر، به جز عشق، دگر تخم نکارید

عرض شد در عشق حقیقی که عشق به انسان های معصوم است دیگر جای چرا چنین کردی و چرا چنین گفتی باقی نمی ماند، سراسر اطمینان و سیراب شدن است، زیرا همه ی میلِ مُحبّ همان میلی است که محبوب دارد و این معجزه ی بزرگ مودّت به امامان معصوم است که از یک طرف پای محبّت در میان است و از طرف دیگر این محبّت انسان را به صحیح ترین مسیر راهنمایی می کند، گفت:

جستجویی

در دلم انداخت او

تا

ز جستجو روم در جوی او

آیا جز این است که در ارتباط با انسان های معصوم و با توجه به آن که محبّت آن ها در جان ما نشسته است، دیگر انسان نمی گوید چرا چنین کردند و چرا چنین گفتند؟ چون هر چه آن ها بکنند در واقع جلوه ی جنبه ی برتر ما است که از دست و زبان آن ها جاری شده، زیرا هرآن چه ما می خواهیم بشویم و هرآن چه می خواهیم بگوییم، همانی است که آن ها هستند و آن ها می گویند و لذا چون و چرایی در آن مقام راه نمی یابد بلکه با نزدیکی و اطاعت از آن ها، درون خود را از یک نیاز اساسی سیراب

کرده ایم. همه ی حقیقت ما آن ها هستند و آن ها نه تنها جان ما که جانان مایند لذا می گویی «پسندم آنچه را جانان پسندد». و به تعبیر زیارت جامعه ی کبیره آن ها «قادَه الْاُمَمْ» و راهنمای امت هستند تا هرکس را از نظر تکوینی و تشریعی، به آن مقصد نهایی که می تواند برسد، برسانند.

زیباترین اطاعت

کسی که حبّ اهل البیت علیهم السلام را هدف محبّت خود قرار داد و از طریق تزکیه ی لازم به این مرحله رسید و مقدمات آن محبّت را با رفع حجاب ها در خود ایجاد کرد، برایش آنچه را باید از درون خود به مشاهده بنشیند پیش می آید. مگر نه این که مُحبّ، عاشق چیزی است که در جان محبوبش هست؟ و مگر نه این که با تمام وجود به دنبال آن چیزی است که ببیند محبوب اش می خواهد؟ این همان زیباترین اطاعتی است که با مودّت و محبّت اهل البیت علیهم السلام واقع می شود.

در جان امامان معصوم علیهم السلام جز توجه به حق و عبودیت او چیز دیگری نیست و در مقام «الْمُطِیعُونَ لِلَّهِ، الْقَوَّامُونَ بِأَمْرِهِ، الْعَامِلُونَ بِإِرَادَتِهِ»؛(1) هستند، در مقام اطاعت محض خداوند و بر پایدارندگان امر او و عمل کننده به خواست اویند، با مودّتی که به چنین انسان هایی پیش می آید، آن عبودیتِ ناب برای محبّ هم حاصل خواهد شد. به این صورت که انسان با نزدیکی به عبودیتِ امامان معصوم علیهم السلام از طریق مودّت به آن ها به عبودیت حق می رسد و به خداوند خواهد گفت: «وَاجْعَلْ

۱- زیارت جامعه ی کبیره.

صَلاتَنَا بِهِ مَقْبُولَه» خـدايا! به نور عبوديت حضـرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه نماز ما را مقبول خود قرار ده، چون روح محبّ بـا محبوب يک نوع هم سـنخی پيـدا کرده و با قبول عبادات امام معصوم عليه السـلام عبادات مُحبّين به او هم مورد قبول قرار می گيرد و در سير الی اللّهی که محبوب دارد وارد می شود و خواهد گفت:

من خس بی سر و پايم که به سيل افتادم

او

که می رفت مرا هم به دل دريا برد

وقتی غفلت نکرده باشيم که معصومين عليهم السـلام هيـچ خودی برای خود نـدارد، بلکه عبوديت محض انـد، با مودّت به آن هـا، در عين اين که آن هـا در مقـام جانان ما قرار می گيرنـد و جانِ جانِ ما می شونـد عملاً حقِّ جان خودمان را هم اداء کرده ايم، جانی که در فطرت و سـرنوشت خود مُهر توحيـد و خـدا پرستی بر آن خورده(۱) در اين راسـتا است که تمام محبّت ما به صورت عملی به حق می افتد، زيرا نظر جان خود را به کسانی انداخته ايم که عين بندگی حق و آينه ی تمام نمای حق هستند، درنتيجه محبّت به آن هـا مـا را به حق و محبّت به حق و اطاعت از حق می کشانـد، اطاعت از حقّی که از منظر محبّت به امامان معصوم عليهم السلام واقع می شود.

حال ملاحظه فرمائيـد اين نوع مودّت کار انسان را تا کجاها جلو می برد و چرا از خدا می خواهی: «وَ اجْعَلْ صَـلاتَنَا بِهِ مَقْبُولَةً»؛ خدايا! با توجهی که به آن امام داری و از منظر توجه به او، نماز ما را قبول بفرما. اين دعا

۱- حضرت صادق عليه السلام می فرمايند: «فَطَرَاللّهُ الْخَلْقَ عَلَی التُّوحيد» خداوند خلق را بر اساس توحيد و نظر به حقيقت يگانه ی خودش خلق کرده است.(شيخ صدوق، اعتقادات اماميه، ج ۲، ص ۶۲).

مربوط به قسمت آخر دعای ندبه است. در آن دعا بعد از آن که متوجه مقام امامان معصوم علیهم السلام می شوی و موضوع مودّت آن ها را متذکر می گردی، به مقام حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه نظر می کنی و چنین تقاضایی را مطرح می نمایی. در ابتدای دعای ندبه به سنت خدا در پروراندن پیامبران«صلوات الله علی نبینا و علیهم» نظر می کنی، بعد توجه جانِ خود را به آخرین پیامبر خدا حضرت محمد صلی الله علیه و آله می اندازی و بعد وارد توجه قلبی به حضرت علی علیه السلام می گردی و اوصیاء پیامبر علیهم السلام را از نظر می گذرانی و در انتها، پس از نظر به حضرت امام زمان عجل الله تعالی فرجه و شعله ورکردن شیفتگی خود به آن حضرت، تقاضاهایت را مطرح می کنی و زندگی عبادی خود را وصل به وجود مقدس آن حضرت می نمایی، و از خدا تقاضا می کنی: «وَاجْعَل... ذُنُوبَنَا بِهِ مَغْفُورَهً وَ دُعَاءَنَا بِهِ مُسْتَجَابا»؛ و به نور عصمت امام زمان عجل الله تعالی فرجه که محبوب جان ما است، گناهانمان را ببخش- چون در عالم عصمت هر گناهی محو می شود- و دعاهای مان را مستجاب کن - چون در مقام عصمت، حجاب و غفلتی نیست که مانع استجابت دعا شود-

با مودّت به امامان معصوم علیهم السلام یک نحو اتحادی با جان آن ها در روح و روان ما واقع می شود و انسان خود را در نفس امام معصوم پیدا می کند. به طوری که حضرت علی علیه السلام می فرمایند: «مَنْ اَحَبَّنَا فِی اللّهِ حُشِرَ مَعَنَا»؛(۱) هرکس برای خدا ما را دوست بدارد با ما محشور می شود. گفت:

آب

کوزه چون در آب جو شود

محو

در وی گردد و او جو شود

ص: ۲۰۸

۱- دیلمی، ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۴۱۵.

درست است که این راه علاوه بر آن که طول می کشد زحمت هم دارد، ولی اگر به نتیجه ی فوق العاده ی آن توجه فرمایید به راحتی به سختی های راه تن می دهید. گفت:

رنج

راحت شد چو شد مطلب بزرگ

گَردِ

گله توتیای چشم گرگ

آیا این بهای کمی است که همه ی ابعاد وجودی ما تحت تأثیر امامان معصومی قرار بگیرد که سراسر وجود مقدسشان عبودیت و محبّت به حق است؟ آیا نزدیک شدن به قلّه های نهایی انسانیت که همه ی وجودشان مُذَکّر حق است و حق را در وجود خود به نمایش گذاشته اند، چیز کمی است که به راحتی از آن بگذریم و بخواهیم ساده به دست آید؟

هر

که مانَدْ زین قیامت بی خبر

تا

قیامت وای او، ای وای او

هر

که ناگه از چنان مَه دور ماند

ای

خدایا! چون بُوَد شب های او

خیمه

در خیمه، طناب اندر طناب

پیش

شاه عشق و لشکرهای او

خیمه ی

جان را ستون از نورِ پاک

نور

پاک از تابش سیمای او

عشقْ

شیر و عاشقان اطفال شیر

در

میان پنجه ی صدتای او

در

کدامین پرده پنهان بود عشق

کس

نداند، کس نبیند جای او

عشق،

چون خورشید ناگه سر کند

برشود

تا آسمان غوغای او(۱)

ائمه ی معصومین علیهم السلام - که مودّت به آن ها به ما توصیه شده است - همه و همه هدیه ی حق به بشریت اند و نهایتِ کمالِ بالفعل انسان ها هستند، خودشان به جهت دلسوزی و لطفی که دارند با انواع روش ها ما را دعوت می کنند که بیایید تا از طریق ما آنچه باید بشوید، بشوید. اصبغ بن نباته

۱- کلیات شمس تبریزی، غزل شماره ۲۲۲۴.

می گوید: « كُنْتُ جَالِساً عِنْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَجَاءَ ابْنُ الْكَوَّاءِ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ «مَنِ الْبُيُوتُ» فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- «وَ لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِها وَ لكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقى وَ أْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوابِها»(۱) قَالَ عَلِيٌّ علیه السلام نَحْنُ الْبُيُوتُ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ بِهَا أَنْ تُؤْتَى مِنْ أَبْوَابِهَا، نَحْنُ بَابُ اللَّهِ وَ بُيُوتُهُ الَّتِي يُؤْتَى مِنْهُ فَمَنْ تَابَعَنَا وَ أَقَرَّ بِوَلَايَتِنَا فَقَدْ أَتَى الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوابِها وَ مَنْ خَالَفَنَا وَ فَضَّلَ عَلَيْنَا غَيْرَنَا فَقَدْ أَتَى الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهافَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! «وَ عَلَى الْأَعْرافِ رِجالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيماهُمْ»(۲) فَقَالَ عَلِيٌّ علیه السلام : «نَحْنُ أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ نَعْرِفُ أَنْصَارَنَا بِسِيمَاهُمْ وَ نَحْنُ الْأَعْرَافُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ بَيْنَ الْجَنَّهِ وَ النَّارِ وَ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّهَ إِلَّا مَنْ عَرَفَنَا وَ عَرَفْنَاهُ وَ لَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَنَا وَ أَنْكَرْنَاهُ وَ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَوْ شَاءَ عَرَّفَ لِلنَّاسِ نَفْسَهُ حَتَّى يَعْرِفُوهُ وَحْدَهُ وَ يَأْتُوهُ مِنْ بَابِهِ وَ لَكِنَّهُ جَعَلَنَا أَبْوَابَهُ وَ صِرَاطَهُ وَ بَابَهُ الَّذِي يُؤْتَى مِنْهُ فَقَالَ فِيمَنْ عَدَلَ عَنْ وَلَايَتِنَا وَ فَضَّلَ عَلَيْنَا غَيْرَنَا فَإِنَّهُمْ عَنِ الصِّراطِ لَناكِبُون»؛(۳) خدمت حضرت امیر علیه السلام نشسته بودم که ابن کوّاء آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین، منظور خداوند عزّوجلّ از «بیوت» در آیه ی «وَ لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِها وَ لكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقى وَ أْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوابِها»(۴) کیست؟. فرمود: ما آن بیوتی هستیم که خداوند امر فرموده

ص: ۲۱۰

۱- سوره ی بقره، آیه ی ۱۸۹.

۲- سوره ی اعراف، آیه ی ۴۶.

۳- الإحتجاج على أهل اللجاج، ج ۱، ص ۲۲۷.

۴- سوره ی بقره،آیه ی ۱۸۹.

که از درهای آن ها وارد شوید، ما باب های خداوند و خانه هایی هستیم که از ما وارد می شوند، پس هرکه با ما بیعت نموده و به ولایت ما اعتراف نماید بی شک از درهای آن خانه وارد شده، و هرکه با ما مخالفت نموده و دیگری را بر ما تفضیل دهد به آن خانه ها از پشت وارد شده است.

ابن کوّاء پرسید: ای امیرالمؤمنین تفسیر آیه ی «وَ عَلَى الْأَعْرافِ رِجالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيماهُمْ»(۱)

چیست؟

حضرت فرمودند: مائیم اصحاب أعراف، یاران خود را از سیمایشان می شناسیم و در روز قیامت مائیم آن اعرافی که میان بهشت و دوزخیم، و هیچ کس به بهشت وارد نشود جز آن که ما را شناخته و ما نیز او را بشناسیم، و کسی به دوزخ نرود جز آن که منکر ما بوده و ما نیز او را انکار کنیم، و اگر خداوند خواسته بود که خود را به مردم تعریف کرده تا او را به یکتایی شناخته و از باب او در آیند همین کار را می کرد، ولی پروردگار متعال ما را ابواب و صراط و سبیل خود و همان بابی که از آن در آیند قرار داده است و در باره ی کسانی که از ولایت ما سرباز زده و دیگری را بر ما تفضیل دهند فرموده است که اینان «عَنِ الصِّراطِ لَناكِبُونَ»(۲) از راه راست منحرف شدند.

وقتی انسان متوجه شد اهل البیت علیهم السلام راه های قرب الهی اند و عالی ترین نحوه ی بودنِ ما هستند و تمام جذبه ی دل باید به آن ها باشد، به راحتی دعوت آن ها را با جان و دل می پذیرد و احساس می کند شخصیت آن ها

۱- سوره ی اعراف، آیه ی ۴۶.

۲- از راه راست منحرف شدند- سوره ی مؤمنون، آیه ی ۷۴.

برای او همچون آب گوارایی است که جان تشنه از حقیقت را سیراب می کند و لذا حضرت صادق علیه السلام در رابطه با آیه ی ۱۶ سوره ی جنّ که می فرماید: اگر مؤمنین بر طریق ایمان پایدار باشند ما آب گوارایی به آن ها می نوشانیم، می فرمایند: یعنی اگر بر ولایت علی علیه السلام پایدار باشند دل های آن ها را از آب ایمان شاداب می کنیم.(۱)

به همین منظور عرض می کنم: این ها لطف خدا به بشریت هستند و در این رابطه و با توجه به معرفت به مقام آن ها و مودّت به آن ها ذکر عظیم شما می شود: «اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّد»؛(۲) در خبر داریم که ابی علقمه می گوید: «صَلَّی بِنَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله الصُّبْحَ- ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَيْنَا فَقَالَ مَعَاشِرَ أَصْحَابِی - رَأَيْتُ الْبَارِحَهَ عَمِّی حَمْزَهَ بْنَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ - وَ أَخِی جَعْفَرَ بْنَ أَبِی طَالِبٍ- وَ بَيْنَ أَيْدِيهِمَا طَبَقٌ مِنْ نَبِقٍ - فَأَكَلَا سَاعَهً فَتَحَوَّلَ إِلَيْهِمَا النَّبِقُ عِنَباً - فَأَكَلَا سَاعَهً فَتَحَوَّلَ الْعِنَبُ رُطَباً - فَدَنَوْتُ مِنْهُمَا فَقُلْتُ بِأَبِی أَنْتُمَا أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ - فَقَالا وَجَدْنَا أَفْضَلَ الْأَعْمَالِ الصَّلَاهَ عَلَيْكَ - وَ سَقْيَ الْمَاءِ وَ حبّ عَلِيِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام »؛(۳) پیغمبر صلی الله علیه و آله نماز بامداد را برای ما خواند، سپس به ما رو کرد و فرمود: ای همه ی گروه های اصحابم! شب گذشته عمویم حمزه ابن عبدالمطلب و برادرم جعفربن ابی طالب را در خواب دیدم و در پیش آن ها طبقی بود از میوه ی درخت سدر و ساعتی از آن خوردند، و آن میوه

۱- بحارالانوار، ج ۲۴، ص ۱۰۱.

۲- در باره ی جایگاه صلوات بر محمّد و آل محمّد و نقش آن در تعالی انسان به کتاب «صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله عامل قدسی شدن روح» از همین مؤلف رجوع فرمائید.

۳- بحارالأنوار، ج ۷۱، ص ۳۶۹.

انگور شد و ساعتی از آن خوردند و آن انگور رطب شد و من نزدیک آن ها رفتم و گفتم: پدرم قربان شما کدام اعمال برتر است؟ گفتند ما برترین اعمال را صلوات بر تو و نوشاندن آب و دوستی علی بن ابی طالب علیه السلام یافتیم.

التفات بفرمایید که توجه به مقام پیامبر و آل او علیهم السلام چطور حبّ آن ها را در جان انسان نهادینه می کند که در قیامت یعنی در شرایطی که باطن ها ظاهر می شود، آنچنان کارساز است. ما در ذکر صلوات می گوییم خدایا! درود و صلوات خود را بر این خانواده نثار کن زیرا از طریق مودّت به آن ها درجاتی بس عظیم نصیب ما شد و از بیراهه رفتن نجات یافتیم.

حتی آن روایاتی که امامان معصوم می فرمایند: شیعیان ما از گِلی که خدا ما را آفریده، آفریده شده اند(۱)

یا می فرمایند شاخه هایی از شجره ی طوبی در منزل شیعیان ما است(۲) می خواهند بگویند یک نوع هم سنخی و اُنس بین جان ما و شیعیان ما برقرار است، به این معنی که قلب شیعه

۱- قَالَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَقُولُ لِعَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام «أَ لَا أَسُرُّکَ أَ لَا أَمْنَحُکَ أَ لَا أُبَشِّرُکَ فَقَالَ بَلَی یَا رَسُولَ اللَّهِ بَشِّرْنِی قَالَ فَإِنِّی خُلِقْتُ أَنَا وَ أَنْتَ مِنْ طِینَهٍ وَاحِدَهٍ فَفَضَلَتْ مِنْهَا فَضْلَهٌ فَخَلَقَ اللَّهُ مِنْهَا شِیعَتَنَا...»(الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج ۱، ص ۴۴) جابر بن عبداللّه انصاری گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم به علی علیه السلام می فرمود می خواهی خوشحالت کنم، می خواهی عطیه به تو بدهم، می خواهی مژده به تو بدهم؟ عرض کرد آری مرا مژده بده. فرمود من و تو از یک طینت آفریده شدیم و شیعیان ما را خدا از مازاد طینت ما خلق کرد.
۲- رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام می فرماید: «...أَنْتَ صَاحبّ شَجَرَهِ طُوبَی فِی الْجَنَّهِ أَصْلُهَا فِی دَارِکَ وَ أَغْصَانُهَا فِی دُورِ شِیعَتِکَ وَ مُحِبِّیک» (الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج ۱، ص ۴۴) توئی صاحب درخت طوبی در بهشت که ریشه ی آن در خانه تو است و شاخ های آن در خانه های شیعیان و دوستان تو است.

می تواند وارد حیطه ی نوری اهل البیت علیهم السلام شود و نسبت به حقیقت آن ها غریبه نیست.

بر اساس ارتباط روحی که هرکس با امام خود دارد به ما دستور می دهند مثلاً وقتی به زیارت حضرت ثامن الحجج علیه السلام در مشهد مقدس می روید به نیابت امام زمان عجل الله تعالی فرجه آن حضرت را زیارت کنید، به این معنی که از منظر قلب مبارک امام زمان عجل الله تعالی فرجه به زیارت حضرت ثامن الائمه علیه السلام بروید. زیرا وقتی مودّت آن ها را پیدا کردیم از آن جایی که یک نوع هم سنخی بین مُحبّ و محبوب برقرار می شود، می توانیم وارد حیطه و منظر امام گردیم تا آن حدّی که به نیابت حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه به زیارت برویم و یا حج به جا بیاوریم تا هم سنخی شدت یابد و نیز عمل به صورت کامل تری انجام گیرد و با جان جانتان که امام معصوم است در میدان عبادت وارد شوید و نه با خودتان. همان طور که اگر قرآن را از منظر امام معصوم بخوانید چیز دیگری است و برکات خاص خود را دارد. همه ی این دستورات بعد از محبّت و مودّت عملی خواهد شد و معنی خاص خود را پیدا می کند.

معصومین وسیله ی شناخت حق

در روایت قدسی که حضرت حق می فرماید: «کُنْتُ کَنْزاً مَخْفیّاً؛ فَاحبَبْتُ انْ اعْرَفَ، فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِکَیْ اُعْرَف»؛(۱) من گنجی مخفی بودم، دوست داشتم که شناخته شوم، پس خلق کردم تا شناخته شوم.

۱- شرح مقدمه ی قیصری، آشتیانی، ص ۱۲۲۵.

ملاحظه می فرمائید که انگیزه ی خلقت عالم را موضوع «حبّ» شناخت خود قرار داده و می فرماید: هدف خلقت خلق این است که توسط خلق شناخته شوم. حالا آیا با افراد معمولی که ساده ترین مسائل معنوی را هم نمی توانند بشناسند خدا شناخته می شود؟ یا باید کسانی باشند که به واقع در تمام حرکات و گفتارشان نمایش حق باشند و این افراد جز معصومین علیهم السلام نخواهند بود؟ پس اولاً: فلسفه ی خلقت و هدف خلقت، ظهور معصومین علیهم السلام است. ثانیاً: جریان خلقت به طریق محبّت محقق شده و حضرتِ حق نظر «حبّی» به آن ها داشته است.

وقتی روشن شد مقصد خلقت آن هایی اند که حق را نمایش می دهند تا بشر با نظر به آن ها، حق را بیابد پس اگر انسان بخواهد خود را در مسیر محبّتی قرار دهد که از حق شروع شده است، باید به چنین انسان هایی محبّت بورزد، تا اولاً: حق را بشناسد، ثانیاً: در مسیر محبّتی قرار گیرد که حق به آن ها دارد. چون خداوند می فرماید: دوست داشتم شناخته شوم. پس با نظر به انسان های کاملی که نمایش حق اند، حق شناخته می شود و این نوع شناختن را دوست دارد، باید با نظرِ محبّت به انسان های کامل در محبّت به حق وارد شویم. دوباره عنایت بفرمائید در این حدیث شریف خداوند می فرماید: «فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِکَی اُعْرَف»؛ خلق را آفریدم تا شناخته شوم. باید از خود پرسید از طریق کدام مخلوق است که پروردگار عالم به معنی واقعی آن شناخته می شود؟ آیا جز این است که باید کسانی باشند که با توجه به آن ها انسان ها متوجه ی اسماء الهی شوند و آن ها آینه ی تمام نمای پروردگار عالم باشند؟

با برهان فلسفی می توان فهمید خدا هست ولی معرفت به خدا و لقای حق چیز دیگری است که از طریق مظاهر ممکن است، آن هم مظاهری که به طور کامل بتوانند حق را نشان دهند وگرنه با مظاهری که بعضی از کمالات حق را می نمایانند، معرفت ما به خدا ناقص خواهد بود. باید کسانی باشند که نمایش کامل اسماء الهی باشند و دل ما را متوجه حق بکنند و لازمه ی آن این است که بتوانیم با مودّت به آن ها، مسیر معرفت واقعی به حق را طی کنیم. قبلاً عرض شد بدون محبّت، توجه تامّ و همه جانبه پدید نمی آید. پس خلقت ما انسان ها وقتی معنی دار می شود که در زندگی توجه به معصومین و محبّت به آن ها اصل قرار گیرد و لذا باید چنین محبّتی را در جان خود جای دهیم.

چگونگی مدیریت محبّت تکوینی

ممکن است شیطان القاء کند مگر محبّت ورزیدن در اختیار ماست که بخواهیم به اهل البیت علیهم السلام محبّت بورزیم؟ در جواب باید التفات داشته باشید که آنچه در اختیار شماست مدیریت آن محبّتی است که خداوند در جان شما قرار داده است. بدیهی است که هر انسانی در فطرت خود به دنبال کامل ترین انسان است تا صورت کمالیه ی خود را در او بنگرد و سعی کند خود را به او برساند. حال خداوند به انسان ها متذکر می شود آنچه را در فطرت خود در این رابطه می خواهید، اهل بیت پیامبر علیهم السلام هستند. پس در واقع خداوند پایه های دستور تشریعی خود را به صورت

ص: ۲۱۶

تکوینی در جان ما قرار داد تا ما مطابق فطرت و تکوینِ خود عمل کنیم و بی سرو سامان نگردیم.

اگر در مسیر صحیحی نسبت به محبّت فطری خود به انسان های کامل قرار گیریم در اوج کمال خود قرار گرفته ایم. چطور وقتی در حرم ائمه ی معصومین علیهم السلام وارد می شوید خود به خود ابعاد روحانی شما شکوفا می شود و آن مودّتی که به دنبالش بودید ظهور می کند به طوری که احساس می کنید نماز و دعا در زیر سایه ی حریم امام معصوم علیه السلام روحانیت خاصی دارد و همانی است که شما می خواستید؟ اصل واردشدن در وادی مودّت و محبّت اهل البیت علیهم السلام، واردشدن در عالَمی است که ریشه در جان ما دارد و همه به دنبال آن هستیم تا مسیر قرب و حبّ الهی را درست طی کنیم. پس در واقع خداوند از طریق مودّت به معصومین علیهم السلام لطف کرد و محبّت ورزیدن به خودش را به ما یاد داد. باید مواظب باشیم تا از طریق اعتقادات باطل و اعمال فاسد مانع تجلی این محبّت نباشیم و آن را در زیر حجاب وَهمیات و هوس ها دفن نکنیم.

وقتی متوجه شدیم که خداوند محبّت به خود را از طریق مودّت به اهل البیت علیهم السلام به ما می دهد کار شروع شده است و وارد وادی پر برکت مودّت به ذی القربی شده ایم و برنامه ی اصلاح دل صورت کاربردی به خود خواهد گرفت تا از یک طرف دل ها از محبّت های دروغین پاک شود و از طرف دیگر نور محبّت حقیقی به محبوب های متعالی، بر قلب ها تجلی کند، در چنین شرایطی انسان قصه ی محبّت را خواهد شناخت و متوجه خواهد شد که عجب! هزاران برابرِ آنچه ما به اهل البیت علیهم السلام مودّت داریم

ص: ۲۱۷

آن هـا به مـا مودّت دارنـد، می یابیم که آن ها آینه ی تمام نمای محبّت خداونـد به بنـدگانش هسـتند، همانی که خداونـد در رابطه با محبّت رسول خـدا صـلی الله علیه و آله به مردم می فرمایـد: «لَقَدْ جَاءكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُم بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ»؛(۱)

حقیقتاً برای شـما پیامبری از جان خودتان آمـد که بر او دشوار است شـما در رنـج بیفتیـد، به هـدایت شـما حریص و نسبت به مؤمنان دلسوزِ مهربان است.

بزرگ ترین محبّت به بشر

نمونه ی محبّت اولیاء دین به مردم را در گریه های جان سوز حضرت فاطمه علیها السلام می یابید، آیا آن گریه ها جز گریه و غم برای امت بود که چرا امت را از نور هـدایت الهی باز نمودنـد و محرومشان کردند؟ با این وسعت، غمِ مردم را خوردن جز در خانه ی پیامبر و اهل بیت او علیهم السـلام که محل تجلی محبّت پروردگار به بندگان است، در جای دیگر نمی توان سـراغ گرفت؟ غم فاطمه زهرا علیها السـلام جلوه ی بزرگ ترین محبّت به بشـر است و چقدر ظلم است که این غم را تفسیری دنیایی کنیم. فاطمه علیها السـلام می فهمـد که خانه نشـین کردن علی علیه السـلام یعنی بسـتن دریچه ی بزرگ هـدایت الهی به روی بشر. آیا آن کس که غم مردم را دارد که به بیراهه نروند، می تواند در این رابطه اشک نریزد؟ این بزرگ ترین غم برای کسی است که بزرگ ترین محبّت را به مردم و بزرگ ترین شعور را به برکت هدایت الهی دارد. تلاش های

۱- سوره ی توبه، آیه ی ۱۲۸.

همه ی ائمه علیهم السلام را از همین زاویه باید نگاه کرد و این که جانشان در راستای محبّت پروردگار به مردم، در محبّت به مردم شعله ور است.

در راستای محبت خداوند به بندگانش در حدیث قدسی داریم که می فرماید: «مَنْ تَقَرَّبَ إلیَّ شَبْراً تَقَرّبْتُ إلیه ذراعا، و مَنْ تَقَرَّبَ اِقْتَرَبَ إلیّ ذراعاً تَقَرَّبْتُ مِنْه باعاً، و مَنْ أتانی یَسَعی أتَیْتُه هَروله»؛(۱) اگر بنده ی من یک وجب به من نزدیک شود، من یک ذراع به او نزدیک می شوم و اگر یک ذراع به من نزدیک شود، من به اندازه ی فاصله ی دو دستِ باز به او نزدیک می شوم. و اگر آهسته به سوی من آید، من شتابان به سوی او می آیم.

مولوی در رابطه با محبّت پیامبران و اولیاء الهی می گوید:

گوسفندی

از کلیم اللّه گریخت

پای

موسی آبله شد نعل ریخت

در

پی او تا به شب در جستجو

و

آن رمه غایب شده از چشم او

گوسفند

از ماندگی شد سست و ماند

پس

کلیم الله گَرد از وی فشاند

کف

همی مالید بر پشت و سرش

می نواخت

از مهر همچون مادرش

نیم

ذره طیرگی(۲)

و خشم نی

غیر

مهر و رحم و آب چشم نی

گفت

گیرم بر منت رحمی نبود

طبع

تو بر خود چرا استم نمود

با

ملایک گفت یزدان آن زمان

که

نبوت را همی زیبد فلان

وقتی وارد نگاه محبّت به اولیاء الهی شدیم و جایگاه آن معرفت را درست شناختیم و حرکات و سکنات آن ذوات مقدس را بر اساس محبّتی

۱- فتوحات مکّی، ج ۲، ص ۵۵۹.

۲- عصبانیت.

که به آن ها پیدا کردیم تفسیر نمودیم، متوجه خواهیم شد چه بزرگی ها و ایثارها که این خانواده برای هدایت بشر از خود نشان نداده اند.

عمده آن است که بتوانیم حرکاتی که از سر محبّت انجام گرفته است را با نگاه محبّت آمیز بنگریم و تفسیر کنیم. به عنوان مثال خداوند بر قلب زنِ خانواده، محبّت به همسرش را می اندازد و زن خانواده پیرو آن محبّت به راحتی به شوهر خود خدمت می کند و فداکاری و تواضع می نماید. حال اگر خدای نکرده مرد معنی حرکات همسرش را از زاویه ی محبّت نبیند و تصوّر کند که چون همسرش به او نیاز دارد این کارها انجام می دهد، این جاست که همه ی آن زیبایی ها را زشت می بیند و شاید بدبختی از این بالاتر برای این مرد نباشد که خداوند شعور فهمِ محبّت را از او بگیرد. اما اگر خداوند به او لطف کرد و محبّت های همسرش را درست دید، وارد عالَم محبّت می شود و وقتی دید همسرش در محبّت ورزیدن از او پیش تازتر است تواضعش نسبت به او بیشتر می شود. عمده آن است که انسان بتواند زبان محبّت را بشناسد، این یک مثال بود تا روشن شود چقدر عقب خواهیم افتاد اگر حرکات و گفتار اهل البیت علیهم السلام را از زاویه ی محبّتی که آن عزیزان نسبت به بشر دارند، ملاحظه نکنیم.

به سخنان ذوات مقدّس اهل البیت علیهم السلام که می نگریم می بینیم محبّت به خلق در آن سخنان شعله ور است و همین امر آن ها را تا آسمان معنویت سیر داده است تا راز زندگی صحیح در زمین را برای بشر به ارمغان بیاورند. روایات اهل البیت علیهم السلام، تحفه ی خدا است در سفر عشقِ بی نهایتِ این خانواده به مردم و همین محبّت به خلق باعث شده تا رازهای

زندگی کردنِ صحیح در روی زمین را از آسمان بگیرند. بنده با دل خودم این طوری حرف زدم و آن را قسم دادم که:

ای دل! جای دیگر، جای محبّت نیست، محبّت خود را خرج دشمن خود مکن، هر کس تو را از محبّت رسول خدا و خانواده ی او علیهم السلام باز دارد، چون از محبّت به خدا باز داشته دشمن است. ای دل! دوست را دوست بدار، نه دشمن را.

شافعی امام فرقه ی شافعیه از اهل سنت هم اقرار دارد که «نزدیک ترین ذی القربای پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه زهرا علیها السلام است.» و واقعاً هم او درست تشخیص داده است و شما دیدید بیشترین محبّت به حق و خلق در اشک ها و غم های حضرت زهرا علیها السلام ظاهر گشت و ائمه ی معصومین علیهم السلام در گِرد محور وجود مقدس آن بانوی بزرگ، ذی القربی هستند و همه ی آن ها آینه ی محبّت خدا به خلق اند و از این طرف هم باید مصداق محبّت مخلوق به خدا همین خانواده باشند.

این مسلّم است که اندازه ی انحراف هرکس به اندازه ی دشمنی با فاطمه زهرا است و دشمنی با علی و فرزندان او علیهم السلام به دنبال آن است. و بعد همان شافعی می گوید: مسلّم بعد از فاطمه علیها السلام علی و فرزندانش مصداق ذی القربی هستند و باید آن ها را دوست داشت.

امام عسکری علیه السلام می فرمایند: مادرمان فاطمه حجت خدا هستند برای ما، همچنان که ما حجت خدا هستیم برای مردم(۱) یعنی فاطمه علیها السلام آینه ی محبّت

۱- « نَحْنُ حُجَجُ اللهِ عَلی خَلْقِهِ وَ جَدَّتُنا فاطِمَهُ حُجَّهٌ عَلَیْنا»، تفسیر اطیب البیان»، ج۱۳، ص۲۲۳.

به خدا برای ائمه معصومین علیهم السلام است. همه ی حرف این است که روشن شود مسیر محبّت ما باید کجا باشد همچنان که مسیر دشمنی ها باید روشن شود.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند: «لِکُلِّ شَیْ ءٍ أَسَاسٌ وَ أَسَاسُ الْإِسْلَامِ حبّنَا أَهْلَ الْبَیْت»؛(۱) هرچیزی اساس و پایه ای دارد و بدون آن اساس، آن چیز پایدار نمی ماند و اساس اسلام حبّ به ما اهل البیت علیهم السلام است، و لذا اگر این محبّت در زندگی یک مسلمان وارد نشود، اسلام او برایش نمی ماند. اگر اهل البیت علیهم السلام بی نهایت محبّت به مردم نداشتند حاضر نبودند این گونه خودشان را برای هدایت خلق به خطر بیندازند و این چنین سخن بگویند که قدم به قدم مردم به حقیقت نزدیک شوند. این گونه حرف زدن برای کسانی که در اوج رؤیت حقیقت هستند خیلی سخت است و مسلّم سکوت کردن برایشان آسان تر است ولی تشعشعات محبّت شان به خلق، اجازه نمی دهد که ما را از پایدار ماندن در اسلام از طریق رسیدن به اساس اسلام، محروم کنند، لذا است که می فرمایند: بدانید! به معنی واقعی به نمازتان دست نمی یابید مگر این که وارد محبّت ما خانواده شوید. بدین معنی که هم باید وارد وادی محبّت شوید و هم باید به اهل البیت علیهم السلام محبّت بورزید تا اسلام در جان شما شکوفا شود و روز به روز به نتیجه و ثمره برسد. شافعی در مورد محبّت اهل البیت شعر مشهوری دارد که مطلعش این است:

یا

راکبا قف بالمحصّب من منی

و

اهتف بساکن خیفها و الناهض

۱- بحارالأنوار، ج ۲۷، ص ۸۲.

سحرا

اذا فاض الحجیج الی منی

فیضا

کملتطم الفرات الفائض

اِنْ

کانَ رَفَضاً حبّ آلِ مُحَمَّدٌ

فَلْیشْهَدْ

الثَّقَلانِ اِنّی رافِضِی(۱)

ای سواره! در «محصب»- که از سرزمین منی به شمار می آید- توقف کن و در آن جا کسی را که در «خیف» ساکن است، و یا کسی را که از محل «خیف» عازم مقصد خود می باشد، به ویژه حاجیان را که در سحرگاه مانند آب نهر فرات می غلطند و موج می زنند و پشت سر یکدیگر عازم مقصد می شوند، مورد خطاب قرار داده و بگو که هرگاه محبّت و علاقه به «آل محمد» دلیل بر رفض (شیعه بودن) باشد، جن و انس گواهی بدهند که من رافضی ام!! «ابن حجر» گفته است که «بیهقی» اظهار داشته: «شافعی» ابیات مزبور را هنگامی می سراید که خارجی ها بر اثر حسادت و عداوتی که با او داشتند، او را به رافضی ها (شیعه) نسبت می دادند.(۲)

ملاحظه کنید که فرهنگ اهل البیت علیهم السلام در اصلِ اسلام به طور واضح مطرح بوده است، آنچه موجب شده موضوع در حجاب رود فعالیت امویان بوده که خود را رقیب بنی هاشم می دانستند و سعی می کردند موضوع حبّ اهل البیت علیهم السلام را از صحنه ی جوامع اسلامی به بغض به اهل البیت علیهم السلام تبدیل کنند و مسلم در یک بازخوانی مجددی که جوامع اسلامی در این امر بکنند مسیر جهان اسلام طوری به سوی اهل البیت علیهم السلام و حاکمیت وجود مقدس حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه بر می گردد که پیروی از مکتب آن حضرت مدّ نظر همه ی جهانیان قرار خواهد گرفت. إن شاءالله.

۱- طرائف الحکم، ترجمه ج ۲، ص ۴۴۸.

۲- محمد باقر ساعدی، فضائل پنج تن علیهم السلام در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۲، ص ۳۰۰.

صد بار مُردم ای جان، وین را بیازمودم

چون بوی تو بیامد، دیدم که زنده بودم

صد بار جان بدادم، وز پای در فتادم

بار دگر بزادم، چون بانگ تو شنودم(۱)

اندر دو کون جانا، بی تو طرب ندیدم

دیدم بسی عجایب، چون تو عجب ندیدم

آوازه ی جمالت از جان خود شنیدم

چون باد و آب و آتش در عشق تو دویدم

اندر جمال یوسف گر دست ها بریدند

لختی نظر به من کن بنگر چها بریدم

می توان موضوعات این جلسه را را به صورت زیر جمع بندی کرد:

۱- با توجه به سیاق آیاتی که در مورد «مودّت فی القربی» و اجر رسالت نبی الله صلی الله علیه و آله سخن می گوید روشن می شود مودّت به اهل البیت علیهم السلام یکی از مسائل مهم و اساسی مسلمانی است و موضوعی خارج از یک امر عاطفی است.

۲- خداوند محبّت تامّه ی خود را به اهل البیت علیهم السلام داده و قلب آن ها را ظرف مشیت و خواست خود قرار داده و از آن طرف به ما دستور فرموده تا به آن ذوات مقدس محبّت بورزیم تا از این طریق به محبّت الهی دست بیابیم.

۳- انسان در تمام مراحل زندگی خود، به خصوص در پیری و در برزخ و قیامت، نیاز به محبّتی پایدار دارد که فقط با محبّت به امامان معصوم علیهم السلام تحقق می یابد، زیرا محبّت به امور دنیایی محبّتی پایدار نیست و دل پس از مدتی بالاخره دیگر نمی تواند به آن امور محبت بورزد.

۴- حضرت صادق علیه السلام فرمودند: «خداوند عملی را از بندگان نپذیرد مگر آن که با معرفت ما همراه باشد»، این نشان می دهد تمام حرکات انسان

۱- کلیات شمس، غزل ۱۶۸۹.

باید با توجه به جنبه ی نهایی آن عملی که در انسان کامل تجلی می یابد، صورت گیرد و محبّت به اهل البیت علیهم السلام عامل چنین توجهی است.

۵- خداوند قلب انسان ها را طوری آفریده که اگر آلوده به هوس ها نگردد، خودبه خود محبّت به انسان های کامل در آن ها شعله ور است و لذا راه به دست آوردن محبّت به آن خاندان پاک، نگه داشتن قلوب از آلودگی ها است.

۶- رابطه ی بین پایداری در عشق حقیقی و وجود مقام عصمت امامان آنچنان تنگاتنگ است که در واقع تنها عشقی، عشق حقیقی است که محبوب آن امامی معصوم باشد، تا دیگر چرا چنین کردی و چرا چنین گفتی در بین محبّ و محبوب در میان نیاید.

۷- همچنان که در عقل نظری قضیه باید به بدیهیات ختم شود تا عقل آرام گیرد و موضوع را بپذیرد، در عقل عملی هم، موضوع باید به انسانی معصوم ختم شود تا انسان به اطمینان و آرامش برسد.

۸- زیباترین اطاعت وقتی است که انسان با تمام وجود و از سر شوق قلبی اطاعت را انجام دهد و چنین اطاعتی فقط در رابطه با انسانی معصوم تحقق می یابد.

۹- اهل البیت علیهم السلام مظهر محبّت خداوند به بندگانش می باشند و این همه دلسوزی برای هدایت خلق و اشک های حضرت زهرا علیها السلام به جهت به انحراف افتادن مسیر هدایت خلق، ظهور آن دلسوزی است.

۱۰- خداوند در حدیث قدسی اظهار فرمود؛ خلق را خلق کردم تا شناخته شوم، و چون شناختِ خداوند به ظهور همه ی اسماء الهی است و

مظهر آن اسماء، انسان های کامل می باشند. پس انگیزه ی خلقت همانا ظهور اهل البیت علیهم السلام بوده است و با محبّت به آن ذوات مقدس، امکان شناخت جامع آن ها ممکن می گردد و آن شناخت منجر به شناخت خداوند می شود.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

جلسه ی پنجم: معنی و نتایج حبّ اهل البیت علیهم السلام

اشاره

ص: ۲۲۷

بسم الله الرحمن الرحیم

}قُل لا اَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ اَجْراً اِلَّا الْموَدَّهَ فِی الْقُرْبی {

بگو پیامبر! من در رابطه با اجر رسالتم از شما چیزی نمی خواهم مگر این که مسیر دینداری تان به محبّت و مودّت ذی القربی بینجامد.

یعنی دینداری مسیرش چنین باشد که:

مهر

پاکان در میان جان نشان

جان

مده الّا به مهر دل خوشان

چون با توجه به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام است که روح می فهمد چه چیز بخواهد و چگونه بشود تا مطلوبش را به دست آورد. گفت:

همنشین اهل معنی باش تا

هم عطایابی و هم باشی فتا

تیغ در زرّادخانه ی اولیاست

دیدن ایشان شما را کیمیاست

گرتوسنگِ خاره و مرمرشوی

چون به صاحب دل رسی گوهرشوی

این وقتی است که مهر پاکان و مطهرون را در میان جان خود جای دهیم و در این صورت است که دل انسان جهت گیری مناسبی انجام داده و راهش به سوی عالم معنا گشوده شده است. گفت:

دلْ تو را در کوی اهل دل کشد

تن تو را در حبس آب و گل کشد

هین غذای دل بده از هم دلی

رُو بجو اقبال را از مقبلی

ص: ۲۲۹

اهل البیت علیهم السلام که در ارائه ی اسماء و صفات الهی مظهریت تمام دارند، راه عشق به حق را که قدسی ترین موهبت الهی است به انسان ها نشان می دهند.

درخشش عشق به حق، از طریق عشق به مظاهر تامّ الهی، به انسان کمک می کند تا در تیرگی ظلمات دنیا، زمین نخورد و از ارتباط با آسمانِ معنویت باز نماند.

اگر محبّت گم شود

حال که اصل شریعت را پذیرفتی و آرام آرام تاب و تحمل تجلی انوار مقدس معنوی را پیدا کردی پس وارد وادی مودّت و محبّت شو تا شریعت الهی در تو شکوفا شود و اوج بگیرد و این است که می گویند: «مودّت فی القربی» را تمرین کن- تا نگویند دینداری، «محبّت» را که هنر بزرگ انسانیت است، نابود کرده است. راستی دینی که به محبّت ختم نشود آیا به جای آنکه نجات دهنده باشد، آزار دهنده نخواهد بود؟ لذا حضرت باقر علیه السلام می فرمایند: «... هَلِ الدِّینُ إِلَّا الْحُبُّ» مگر دین جز محبّت چیز دیگری هست ؟ تا آن جا که می فرمایند: «الدِّینُ هُوَ الْحُبُّ وَ الْحُبُّ هُوَ الدِّین»؛(۱) دین محبّت است و محبّت هم دین می باشد. و نیز اهل سنت در روایات خود از قول علی علیه السلام نقل می کنند که فرمودند: «اصول الإسلام ثَلاثَهٌ، لا یَنْفَعُ واحدٌ منها دون صاحبه الصلاه و الزّکوه و الموالاه»؛(۲) اصول

۱- بحارالأنوار، ج ۶۶، ص ۲۳۸.

۲- الغدیر، ج ۱، ص ۶۷۴ - اخرج عن فرائدالسمطین، ج ۱، ص ۷۹.

اسلام سه چیز است که هرکدام بدون دیگری نتیجه ی خود را ندارد، نماز و زکات و محبّت.

ائمه ی معصومین علیهم السلام کسانی هستند که در نمایاندن اسماء الهی مظهریت تامّ دارند و لذا باید به آن ها دل سپرد تا سرمایه ی محبّت حقیقی از یاد نرود، هر چند دشمنان محبّت تلاش می کنند این راز، پوشیده بماند، اما معلوم است که به کلی نابود نمی شود.

فاجعه ی کربلا را دشمنان محبّت به وجود آوردند تا برای همیشه از شر محبّت راحت شوند، اما دیدید که محبّت نابود نشد و این یک قاعده است که انتهای دینداری باید به محبّت ختم بشود، همچنان که انتهای عالم به ظهور مظهر تامّ تمام محبّت حضرت صاحب الزّمان عجل الله تعالی فرجه ختم می شود، تا عالم به بلوغ خود برسد، اهل البیت علیهم السلام باز می آیند تا نور حقیقت و عشق را در سراسر عالم منعکس نمایند.

امروز دوست در این خانه غایب است اما این بدین معنی نیست که غیبت او منتهی به غلبه ی مطلق کفر و کینه شود. از غیبت دوست نباید غافل بود و عهد خود را با او نباید فراموش کرد که شمع در شب می درخشد تا روز فرا رسد و مردم در سیاهی شب، روز را فراموش نکنند.

اگر محبّت به مظاهر تامّ الهی گُم شود، هیچ عهدی با خدا روی زمین نمی ماند، حرف و ادعا می ماند ولی عهد نمی ماند. از طریق محبّت به مظاهر عالیه ی انوار الهی است که تمام ابعاد انسان شکوفا می شود و در حالی از دنیا می رود که در اوج کمالات انسانی است.

ص: ۲۳۱

ما عهـد کرده ایم که به گِرد خویش نچرخیم، چون دوستی هست که بایـد به گِرد او چرخیـد و او است که زمین را به آسـمان پیوند می زند، زیرا که اگر به گرد خویش بگردیم و عاشق خود شویم، هرچه بیشتر زمینی شده ایم.

توصیه ی خدا که فرمود: «قُل لا اَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ اَجْراً اِلَّا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبی» برای این است که به گِرد دوست بگردیم.

عمـده آن است که پاکانی را پیـدا کنیم که دل را به طور مطلق در میـدان ارتباط با خـدا آورده اند و خداوند با دل آنها حرف می زنـد و به مـا توصـیه کرده تـا محبّتِ دلِ خود را خرج آن هـا کنیم تـا به خداونـد محبّت ورزیـده باشـیم و از آن طریق با ما گفتگو کند.

عرض شـد که خود خداونـد می فرمایـد: من عده ای را پاك و خالص در عالم قرار داده ام تا تو ای انسان! مودّت و محبّت آن هـا را در جانت ایجاد کنی و از این طریق جواب دین الهی و رسول خـدا صـلی الله علیه و آله را درست داده باشـی و در نتیجه سیر تو یک سیر با ثمر باشد و به لقاء الهی ختم شود.

رنجی که می بریم

می خواهیم مباحثی که در جلسات قبل مطرح شـد مقـدمه قرار دهیم تا با ادامه ی بحث به لطف الهی به نتایج عمیق تر و وسیع تری دست یابیم.

زمان و حوصـله بسیار می خواهد تا شیعه بتواند مبانی عمیق و با ارزش خود را در یک فضای علمی و سالم و خارج از ذهنیت های غلط مطرح کند. بارها عرض شده است که ما عموماً به دو صورت ضربه خورده ایم،

مثل همان ضربه ای که در مورد نهضت اباعبدالله علیه السلام خورده ایم که به قول شهیدمطهری«رحمه الله علیه»: «عده ای در کربلا قاتل امام حسین علیه السلام بودند، عده ای هم با بد تفسیر کردن نهضت آن حضرت، قاتل نهضت آن حضرت شدند» عین همین برخورد در رابطه با موضوع ولایت اهل البیت علیهم السلام برای ما پیش آمد. زیرا از یک طرف موضوع، موضوعی بسیار ظریف و آسمانی است و نیاز هست که با دقت زیاد آن را دنبال کنیم تا ابعاد آن فهمیده شود و به جهت ظریف بودن موضوع عده ای راحت منکر اصل قضیه شدند. از طرف دیگر هم عده ای آن قدر موضوع را بد فهمیدند و بد معرفی کردند که نتیجه ی کار بهتر از کار کسانی که منکر اصل مطلب شدند نیست. در رابطه با فهم غلط و ارائه ی ناصحیح موضوع ولایت اهل البیت علیهم السلام به واقع از هر دو طرف ضربه های مهلکی به ما خورده است. به طوری که به جهت ذهنیت های پیش آمده نمی توانیم شرایطِ ارائه ی مطلبی با این عظمت را فراهم کنیم، مطلبی که شیعه و سنی به عظمت آن اقرار دارند و فخر رازی به عنوان یکی از علماء بزرگ اهل سنت در تفسیر کبیر خود از قول زمخشری نقل می کند وقتی آیه ی مودّت ذی القربی نازل شد از رسول خدا سؤال شد «مَنْ قرابتُک هؤلاء الّذین وَجبتَ عَلینا مَوَدّتهم؟» کدام اند آن نزدیکان شما که دوستی آن ها را بر ما واجب کردی؟ حضرت فرمودند: «علی و فاطمه و ابناهما» علی علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام و فرزندان آن ها، سپس اضافه می کند که این ها نشان می دهد که حبّ آل محمد واجب است»(۱)

ص: ۲۳۳

۱- فخر رازی، تفسیر کبیر، ج ۲۷، ص ۱۶۶.

در جلسات قبل مطرح شد در عین این که دوست داشتن خدا، مقصد نهایی ما است ولی این ممکن نیست مگر از طریق دوست داشتن اولیاء معصوم دین علیهم السلام و مشخص شد که با محبّت ائمه ی معصومین علیهم السلام دوست داشتن خدا را می توانیم برای خود محقق کنیم و عرض شد باید خصوصیات روحی خاصی را در خود ایجاد نمائیم تا آرام آرام این محبّت جای خود را در قلب ما پیدا کند و دستوراتی که شریعت الهی و ائمه ی معصومین علیهم السلام به ما داده اند برای رسیدن به همین مطلب است، به ما می گویند باید حلم ات زیاد شود، نسبت به دنیا زهد داشته باشی، به مردم کوچک ترین ظلمی روامداری، تا آرام آرام جانتان به حالت تعادل برسد و زمینه ی ارتباط با انسان های معصوم در آن فراهم گردد. در این حالت روح انسان یک نوع همسنخی و هماهنگی با امام معصوم پیدا می کند زیرا می خواهد او را اسوه ی خود قرار دهد و شخصیت او را نهایت خود ببیند. انسانی که مقصد خود را دنیا و شهرت و شهوت قرار داده باشد نه مطلوب خود را امام معصوم قرار داده و نه توانسته است حدّاقلِ همسنخی را بین خود و انسان کامل ایجاد کند و لذا دوست داشتن امام معصوم برای چنین فردی محال است. همان طور که اگر قلب خود را از آلودگی ها پاک کرده بود حُبّ اهل البیت بر قلب او تجلی می کرد. حضرت باقر علیه السلام می فرمایند: «لَا يُحِبُّنَا عَبْدٌ وَ يَتَوَلَّانَا حَتَّى يُطَهِّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ وَ لَا يُطَهِّرُ اللَّهُ قَلْبَ عَبْدٍ حَتَّى يُسَلِّمَ لَنَا وَ يَكُونَ سِلْماً لَنَا فَإِذَا كَانَ سِلْماً لَنَا سَلَّمَهُ اللَّهُ مِنْ شَدِيدِ الْحِسَابِ وَ آمَنَهُ مِنْ فَزَعِ يَوْمِ الْقِيَامَهِ الْأَكْبَر»؛(1) بنده ای ما را دوست ندارد و به ما ارادت

۱- بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۳۰۸.

نمی ورزد تا این که خـدا قلبش را پاکیزه کرده باشـد و خدا قلب بنده ای را پاکیزه نکند تا این که آن قلب را در اختیار ما قرار دهد و تسـلیم حکم ما شود و چون جانش تسـلیم ما شد و ما را پذیرفت خدا از حسابِ سـخت نگاهش دارد و از هراسِ بزرگِ روز قیامت ایمنش سازد.

راه ایجاد محبّت به اهل البیت علیهم السلام

وقتی متوجه شـدیم اولاًـ: دسـتورات دین در جان ما ریشه دارد و حکم خـدا حکمی است که با فطرت ما هماهنگ است. ثانیاً: دسـتورات دین یک نحوه پاکی را در ما به وجود می آورد، می فهمیم چرا از یک طرف رعایت دستورات دین ما را به محبّت اهـل البیت علیهم السـلام سوق می دهـد و از طرف دیگر بـا مودّت و محبّت به آن ها انسان در دینـداری اوج می گیرد و ابعاد عمیق او شـکوفا می گردد. مثل این که شـریعت الهی می فرماید: حبّ و حرص دنیا نداشـته باشـید، حلم داشـته باشید، اهل ریا نباشـید، حقوق بقیه ی انسان ها را رعایت کنیـد، به والـدین خود احسان نمائید. چنانچه ملاحظه کنید با انجام این دسـتورات به لطف الهی یـک نحوه شـباهتی به معصومین علیهم السـلام در انسـان ایجاد می شود ولی انسان با انجام این دسـتورات تا حـدی جلو می رود و نسـیم هایی از نور شریعت به جانش می وزد و دل او متوجه حقیقتی برتر می شود، همان طور که یک اسب، ما را تا لب دریا بیشتر نمی برد، و از آن به بعد برای ادامه راه نیاز به کشتی داریم. حال به ما می گویند با توجه به این که با انجام این دسـتورات یک نوع شـباهتی به معصومین علیهم السلام پیدا کردید و شایسته ی ورود به ساحت جدیدی شدید، بقیه ی راه را باید با کشتی

محبّت به معصومین علیهم السلام سیر کنید. دراین جاست که احساس می کنید شما را متوجه محبّتی می کنند که درعمق جانتان بود، به عبارتی آن محبّت گم کرده ی شما بود، بقیه ی راه را از این به بعد از طریق محبّت به انسان های کامل در جلو ما قرار می دهند، دیگر محبّت است که انسان را به سوی مقصد و مقصود حقیقی می کشاند. آن کارهایی را که می توانستیم بکنیم به ما دستور دادند تا انجام دهیم ولی آن کارهایی را که نمی توانستیم بکنیم ولی نیاز داشتیم، با وارد کردن ما در وادی محبّت به معصومین علیهم السلام برایمان پیش می آورند.

ابتدا از طریق انجام دستورات شریعت الهی و رعایت حرام و حلال پروردگار یک نوع همسنخی با انسان های کامل در شما ایجاد گشت و احساس کردید افقی متعالی در مقابل شما باز شد، از این به بعد محبّت به انسان کامل پیش می آید و شریعت الهی نیز متذکر این محبّت است تا انسان آن را بی جواب نگذارد و یا در تطبیق مصداق اشتباه نکند. پس تا انسان وارد وادی آدمیت نشود، خود را با امام معصوم در یک وادی نمی بیند تا بخواهد امام معصوم را صورت بالفعلِ مقصد خود بیابد. به همین جهت هم به ما گفتند این دستورات را عمل کنید بعد به لطف الهی احساس می کنید افقی متعالی برای خود می شناسید و پای محبّت به امام معصوم و انسان کامل در زندگی تان به میان می آید.

ص: ۲۳۶

محبّت به عبد محض؛ دریچه ی محبّت به ربّ

در راستای رسیدن به محبّتِ به انسان های کامل و امامان معصوم علیهم السلام متوجه می شویم:

«وقتی خدا خواست محبّت خود را به ما بدهد، محبّت پیامبر و اولیاء معصومین علیهم السلام را به ما می دهد.»

حضرت حق که مقصد و مقصود همه ی انسان ها است و خودْ هدف است، با طرح مودّت به فی القربی می خواهد خود را به ما بدهد و برای این کار می فرماید: باید محبّت و مودّت فی القربی را در خود به وجود آورید. به عبارت دیگر چون می خواهد ما را وارد وادی محبّت به خود بکند راهی جز این نیست تا معصومین را که دریچه ی نمایش اسماء الهی اند در جلو ما قرار دهد و توجه ما را به آن ها بیندازد، دریچه هایی که محبّت به آن ها، عین محبّت به حق است. و لذا حضرت باقر علیه السلام در همین رابطه فرمودند: «نَحْنُ واللهِ وَجْهُه»؛(۱) به خدا قسم مائیم وجه خداوند.

حال به بنده بفرمایید؛ اگر با بندگان مخلَصی که هیچ خودخواهی و منّیتی در وجودشان نیست و سراسر وجودشان محبّت به حق است، روبه رو شدی، جز این است که از دریچه وجود آن ها با حق روبه رو شده اید، آن هم با قدم قلب و محبّت، و نه با فکر و ارتباط با مفاهیم؟

علت ارادت ما به امثال امام خمینی یا علامه طباطبایی و یا ملاصدرا«رحمت الله علیهم» این است که این ها در اوج بزرگیِ اندیشه، هرگز ما را

۱- بحارالانوار، ج ۲۴، ص ۱۹۳.

مشغول خودشان نمی کنند و دائماً انگشت اشاره ی تعالیمشان به سوی ذوات مقدس ائمه ی طاهرین علیهم السلام است که در نهایت به قرب خدا منجر می شود، بر عکسِ بعضی ها که وقتی مدتی کنار آن ها قرار گرفتند احساس می کنید به جای آن که خدا در قلب شما جای گیرد و شما را به معبود اصلی متصل گردانند، شخصیت خودشان همه ی قلب ما را پر می کند و یک نحوه مریدبازی به میان می آید.

در روایت داریم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «قَالَتِ الْحَوَارِيُّونَ لِعِيسَى يَا رُوحَ اللَّهِ مَنْ نُجَالِسُ؟ قَالَ: مَنْ يُذَكِّرُكُمُ اللَّهَ رُؤْيَتُهُ وَ يَزِيدُ فِي عِلْمِكُمْ مَنْطِقُهُ وَ يُرَغِّبُكُمْ فِي الْآخِرَةِ عَمَلُه»؛(۱)

حواریین به عیسی علیه السلام گفتند یا روح الله! با که همنشین شویم؟ فرمود: با کسی که دیدارش شما را به یاد خدا اندازد و سخنش دانشتان را زیاد کند و کردارش شما را به آخرت تشویق نماید.

حقیقتاً مقامی که انسان را متوجه خدا کند مربوط به معصومین علیهم السلام است، چون این ذوات مقدس آینه ی نمایش اسماء الهی اند، آینه، خودش را نشان نمی دهد بلکه حکایت گر است از آنچه ماوراء آن است. شما هر چه در آینه نگاه کنید خودِ آینه را نمی بینید، هر چه نگاه کنید که آینه را ببینید خودی ندارد که نشان دهد، آینه از آن جهت آینه است که خود را نشان نمی دهد بلکه آیه و حکایت است از صورتی که ماوراء آن است. کارش اشاره به غیر خودش است، چون از خودیِ خود پاک شده تا غیر را بنما یاند، آیات الهی خبر از حقیقتی می دهند که ماوراء آن ها است. حال وقتی ما به بندگان محض خداوند نزدیک شویم و توجه قلب خود را در

۱- الکافی، ج ۱، ص ۳۹.

مسیر محبّت به آن ها اندازیم، با توجه به این که آن ها عبد محض هستند و از خود چیزی ندارند، حکایت گر اسماء پروردگارشان می شوند و لذا با توجه قلبی به آن ها احساس می کنید محبّت به حق، آرام آرام در قلب شما جلوه کرد و آنچه را در ابتدا غیر ممکن می پنداشتید و فکر می کردید محبّت به حق معنی نمی دهد و فقط می شود حق را فهمید، حالا می بینید از طریق محبّت به معصومین علیهم السلام که عبد محض خداوند هستند، محبّت به حق ظاهر شد، البته بدون محبّت به حق غیر ممکن است زندگی آن وسعت و شوری را که نیاز حقیقی انسان است پیدا کند. و اگر محبّت به حق- این کیمیای ژرف و گرانقدر زندگی- در زندگی پیش نیاید انسان از بسیاری از مشکلات نمی تواند بگذرد. و لذا راه رسیدن به چنین کیمیای گرانقدری بسیار مهم است، عده ای چون راه را درست پیدا نکردند انکار می کنند و یا بهانه می آورند. به گفته ی مولوی:

به

خیرگی بنشینی که این عجب کاری است

عجب

تویی که هوای چنین عجب نکنی

وقتی راه را درست انتخاب کردیم و به درستی مسیر محبّت به اهل البیت علیهم السلام را طی نمودیم نه تنها دیگر رسیدن به آن محبّت برای ما عجیب نیست بلکه در اوج نشاط به امام خود عرض می کنیم:

سلطان

منی، سلطان منی

و

اندر دل و جان، ایمان منی

در

من بِدَمی من زنده شوم

یک

جان چه بود، صد جان منی(۱)

۱- مولانا محمد بلخی، کلیات شمس تبریزی، ص ۱۲۴۹.

جامعه ی ایده آل ما

حال بـا توجه به این که فرهنـگ دین، فرهنـگ محبّت است و پروردگار که بنا دارد ما را در آن فرهنگ بپرورانـد، می فرماید بایـد رابطه ی محبّتِ بین خود و اهل البیت علیهم السـلام را به دست بیاورید تا رابطه ی شـما و خدا، رابطه ی «یُحِبُّهُمْ وَیُحِبّونَهُ» شود که خدا ما را دوست داشـته باشد و ما هم خدا را، و از این طریق جامعه ی ایده آل اسلامی شکل می گیرد. زیرا جامعه ی ایـدآل ما جامعه ای است که خداوند از سـر محبّت به مخلوقاتش بنگرد و مؤمنین هم از دریچه ی محبّت به پروردگارشان نظر داشـته باشند. قرآن به مؤمنین می فرماید: اگر جهت محبّت خود را از خدا برگردانديد و به سوی یهود و نصاری برديد، شما را می برم و جامعه ای را می آورم که من آن ها را دوست داشته باشم و آن ها هم مرا دوست داشته باشند. «فَسَوْفَ یَأتِی اللهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَیُحِبّونَهُ»(۱) پس مطـابق آیـات الهی جـامعه ی آرمانی، جامعه ای است که محبّت متقابلِ بین عبـد و ربّ در آن حاکم باشـد، همچنان که می فرمایـد: «وَالَّذینَ آمَنوا اَشَدُّحُبّاً لِلّه»؛(۲) یعنی مؤمنین شدیـدترین محبّت را به خداونـد دارند، بدین معنی که اوج محبّت خود را در صـحنه ی زندگی برای خدا گذارده اند و با خدا خوش اند، چون هرکس با محبوبش خوش است و این ها محبوبشان را خدا قرار داده اند و پروردگار ما که بنای

۱- سوره ی مائده، آیه ی ۵۴.

۲- سوره ی بقره، آیه ی ۱۶۵.

پروراندن ما را دارد چنین محبّت و دوست داشتن را برای ما خواسته و خودش هم زمینه را فراهم کرده است. لذا به گفته ی یکی از بزرگان:

«همان خدای محبوبی که سوره ی فاتحه الکتاب را به بندگانش هدیه داد تا درخدمت بندگانش باشد، همان خدا اهل البیت علیهم السلام را به بشریت هدیه داد و فرمود: به آن ها مودّت و محبّت بورزید تا از طریق این مودّت، خود را به بندگانش بدهد.»

ابتدا کمی نسبت به سوره ی فاتحه الکتاب تأمّل بفرمایید تا محبّت خدا به بندگانش روشن شود. ملاحظه کرده اید که این سوره قسمتی از قرآن است و وَحی خداست به پیامبر صلی الله علیه و آله . حال در این سوره آیه ای هست که می فرماید: «اِیّاکَ نَعْبُدُ وَ اِیّاکَ نَسْتَعِین»؛ ما فقط تو را می پرستیم و از تو یاری می خواهیم. در حالی که خدا این آیه را نازل کرده و او دارد این حرف را می زند و به همین شکل هم وحی شده است، از طرفی این تقاضای بندگان خداست از خدا، که موظف اند به خدا بگویند: «اِیّاکَ نَعْبُدُ وَ اِیّاکَ نَسْتَعِین»؛ این جاست که می گویند سوره ی فاتحه الکتاب هدیه ی خداست به بنده، تا بنده یاد بگیرد چگونه به خدا نزدیک شود. یعنی خداوند از سر محبّت چنین سوره ای را به این صورت نازل کرده تا خودش را در خدمت بندگانش قرار دهد، و به آن ها آموزش دهد که بگویند: فقط از تو کمک می خواهیم، تا به کمک بندگانش بیاید، و بگویید: اهدنا الصراط المستقیم، تا من به خدمت شما بیایم و راه صحیح را به شما نشان دهم، مثل پدر بزرگ مهربانی که به نواده ی خود متذکر می شود بگو گردو می خواهم، تا به او گردو بدهد. یعنی تقاضایی را که

باید داشته باشد در دهانش می گذارد. همین خدا اهل البیت علیهم السلام را به بشریت هدیه کرده و مودّت آن ها را به او توصیه نموده تا از این طریق، بشریت را به محبّت خودش برساند.

اهل البیت علیهم السلام؛ هدیه ی خدا به بشر

این که اهل البیت علیهم السلام هدیه ی خدا به بشریت هستند، تا راه محبّت به خدا باز باشد، نیاز به بحثی طولانی داردو باید متوجه طهارت تکوینی آن عزیزان باشیم که در جلسه ی اول تا حدّی به آن پرداخته شد. همان طور که آب – عین تری است – هدیه است به بشریت تا بشر با رجوعِ به آن تشنه نماند و از طرفی نمی شود سیراب شد مگر با آن چیزی که در ذات خود و به صورت تکوینی «تر» است، یعنی با نمِ پارچه نمی شود سیراب شد تنها ذاتی که عین تری است می تواند سیراب کند، باید برای نجات بشر هم عین انسان که همان انسان کامل و یا عین عصمت است در صحنه باشد و این هدیه ی بزرگ خداست، عمده آن است که متوجه شویم بدون معصومین علیهم السلام سیر محبّت به خدا محقق نمی شود و این مدّ نظر ما است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بسیار تلاش کردند تا اهل البیت علیهم السلام یعنی این دریچه های هدایت در اختیار مردم باشند. حضرت در جاهای متفاوت و به صورت های مختلف مسئله ی حبّ اهل البیت علیهم السلام را پیش می کشیدند به طوری که امروز در کتب روایی اهل سنت به طور کامل مسئله ی حبّ اهل البیت مطرح است. زمخشری در تفسیر کشّاف حدیثی نقل کرده که فخر رازی و قُرطُبی نیز در تفسیرشان از او اقتباس کرده اند، او می گوید

ص: ۲۴۲

چون آیه ی: «...قُل لَّا أَسْأَلُكَمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّهَ فِي الْقُرْبَى...»؛(۱) نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ شَهِيداً، أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ مَغْفُوراً لَهُ، أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ تَائِباً، أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ مُؤْمِناً مُسْتَكْمِلَ الْإِيمَانِ، أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ بَشَّرَهُ مَلَكُ الْمَوْتِ بِالْجَنَّهِ ثُمَّ مُنْكَرٌ وَ نَكِيرٌ، أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ يُزَفُّ إِلَى الْجَنَّهِ كَمَا تُزَفُّ الْعَرُوسُ إِلَى بَيْتِ زَوْجِهَا، أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله فُتِحَ لَهُ فِي قَبْرِهِ بَابَانِ إِلَى الْجَنَّهِ، أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ جَعَلَ اللَّهُ قَبْرَهُ مَزَارَ مَلَائِكَهِ الرَّحْمَهِ، أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ عَلَى السُّنَّهِ وَ الْجَمَاعَهِ أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَهِ مَكْتُوبٌ بَيْنَ عَيْنَيْهِ آيِسٌ مِنْ رَحْمَهِ اللَّهِ، أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ كَافِراً، أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ لَمْ يَشَمَّ رَائِحَهَ الْجَنَّه»(۲) هرکس با حبّ آل محمد بمیرد، شهید مرده است. و هرکس با حبّ آل محمد بمیرد، آمرزیده شده است. و هرکس با حبّ آل محمد بمیرد، تائب و توبه کرده مرده است. و هرکس با حبّ آل محمد بمیرد، به صورت مؤمنی که ایمانش کامل است مرده است. و هرکس با حبّ آل محمد بمیرد، ملک الموت و ملائکه ی نکیر و منکر به او بهشت را بشارت می دهند. و هر کس با حبّ آل محمد بمیرد، بهشت به او نزدیک می شود، آن طوری که

۱- سوره شوری، آیه ۲۳.

۲- تفسیر زمخشری، ج ۴، ص ۲۲۰.

عروس به منزل همسرش نزدیک می شود. و هرکس با حبّ آل محمد بمیرد، دو در از قبرش به سوی بهشت باز می شود. و هرکس با حبّ آل محمد بمیرد، قبرش مزار و زیارتگاه ملائکه ی رحمت می گردد. و هرکس با حبّ آل محمد بمیرد، در راستای سنت پیامبر و جماعت مسلمین مرده است. و هرکس با بغض آل محمد بمیرد، روز قیامت در بین دو چشمش نوشته شده است، مأیوس از رحمت خدا و هرکس با بغض آل محمد بمیرد، کافر مرده است. و هرکس با بغض آل محمد بمیرد، بوی بهشت به مشامش نمی رسد.

ملاحظه کنید که در آن خلوتِ برزخ و قیامت حب اهل البیت علیهم السلام چه اندازه کارساز است و بغض به این خانواده چقدر آزار دهنده و ویران گر است.

فخر رازی مفسر مشهور اهل سنت می گوید: آل محمد صلی الله علیه و آله کسانی هستند که بازگشت امرشان به پیامبر است و کسانی که ارتباط شان به او محکم تر و کامل تر باشد «آل» محسوب می شوند و شک نیست که فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم السلام محکم ترین پیوند را با رسول خدا داشتند و این از مسلّمات و مستفاد از احادیث متواتر است، بنابراین لازم است آن ها را آل پیامبر بدانیم.(۱)

این که زمخشری نقل می کند وقتی آیه ی «مودّت فی القربی» نازل شد، اصحاب عرض کردند: ای رسول خدا، خویشان شما چه کسانی هستند که مودّتشان بر ما واجب است؟ حضرت فرمودند: علی و فاطمه و دو

۱- فخر رازی، تفسیر کبیر، ج ۲۷، ص ۱۶۶.

فرزنـدشان. این حدیث نشان می دهد که موضوع حبّ خاندان پیامبر صـلی الله علیه و آله مسـئله ا ی نیست که مربوط به شـیعه باشـد، منتها شـیعه با دقتی بیشتر این مسـئله را دنبال کرده و متوجه شـده که این حب یک مسـئله ی عاطفی و احساسـی نیست، بلکه در راستای هدایت الهی است، آن هم در راستای مرتبه ی عالیه ی هدایت.

مقصدعقل؛ مقصدقلب

آنچه موجب می شود که بـدانیم چرا بایـد در دینداری بر موضوع محبّت تأکید شود توجه به جایگاه عقل و قلب در شخصـیت انسان است. ابتـدا باید روشن شود مقصد عقل چیست و چه چیزی است که اگر انسان بدان دست نیابد، عقل به ثمر نمی رسـد و مقصد قلب چیست و چه چیزی است که اگر قلب به آن نرسد، به ثمر نرسیده است.

عنایت داریـد که عقل می تواند متوجه وجود کلیات عالم هستی بشود، شـما اگر عقل تان را به کار ببرید و آرام آرام تقویتش کنیـد و به کشـش های آن بی محلی ننمائیـد به خوبی می رسـید به این که عالم خـدا دارد و دارای مبادی مجردی مثل ملائکه است. به گفته ی فیلسوفـان نهـایت توان عقـلِ نظری کشف مفهوم حقایق عالم است، حقایقی مثل خـدا و ملائکه و سـنت های لا‌یتغیر الهی که در عـالم جـاری است، پس اگر عقـل را ضـایع نکنیم و به کـارش بگیریم برای درک مفاهیمِ عقلیِ موجود در عالم، توانا می شود. ولی بایـد بـدانیم که برای درک حقایق عالمِ وجود علاوه بر عقل، دل و یا قلب هم داریم که اگر آن را به کار بگیریم به جای علم به مفاهیمِ

معقول، با «وجود» حقایق غیبی ارتباط پیـدا می کند و وجودِ نوری حقایق را می یابد و با آن ها مرتبط می شود و در جان خود با مرتبه ی آن ها متحـد می گردد و محل تجلی اسـماء الهی می شود. به عنوان مثال «لا اِله اِلاّ الله» به معنی این که هیچ محبوبی جز «الله» نیست، بیش از آن که سـخن عقـل باشـد سـخن دل است، «اِله» غیر از خـالق و ربّ است. خالق بودن خـدا را عقل می فهمـد، همچنـان که می فهمـد این جهان با یک تـدبیر واحـد اداره می شود، یعنی می فهمـد عالم یک رب یگانه دارد، اما اگر قلب آمـاده باشـد، «اسم رب» به عنوان یـک حقیقت، بر قلب انسـان تجلی می کنـد، جان انسان منوّر به چنین حقیقتی می شود. یکی از چیزهایی که دل می تواند بیابد و به دنبال آن است محبّت به کمال مطلق است، دل نه تنها به دنبال آن است که محبّت بورزد، بلکه می خواهـد به مطلقِ کمـال، محبّت بورزد تا به محبّت واقعی دست یابـد و اگر جوابش را نـدهیم و به غیر محبوب حقیقی مشـغولش کنیم، محبّت در آن می میرد. و چون حقیقت دل محبّت ورزیـدن است و حقیقت انسان دل است، اگر انسان دل خود را به محبوب حقیقی اش نرساند مسیر مرگ خود را طی می کند، زیرا از حقیقت خود فاصله گرفته است.

آری همان طور که عقل می توانـد خـدا را بفهمد و تا درک مفهوم وجودِ خدا قدرت سـیر دارد؛ قلب هم می تواند وجود خدا را بیابـد و بـدان محبّت بورزد. اگر خواستیم دل را قانع کنیم بایـد به آن خـدا بدهیم و همچنان که عرض شد این فقط از طریق آینه های نمایش خدا یعنی ائمه ی معصومین علیهم السلام ممکن می گردد وگرنه خدای ما خدای فکری و انتزاعی

می شود، که مربوط به عقل است و در این حال دل را بی خدا گذارده ایم و جواب حقیقی اش را نداده ایم. موضوع بی خداشدن دل، موضوعِ بسیار مهمی است، در حدّی که در برزخ و قیامت، یعنی مواقفی که فقط قلب در صحنه است انسان بی خدا می ماند.

همان طور که قبلاً هم عرض شد باید محبّت باطنی خود را جهت بدهیم تا دل را به مقصد واقعی اش که محبّت به کمال مطلق است برسانیم و از سرگردان گذاشتن محبّتِ آن به شدت احتراز کنیم. همان طور که اگر عقل را جهت ندهیم و همه ی توانش را صرف چگونگی فریب دادن مردم کنیم، عقل خود را ضایع کرده ایم، برای قلب هم خطر مبتلاشدن به دوست داشتن های وَهمی مطرح است. مولوی در مورد عقلِ به ثمر نرسیده می گوید:

قیمت

هر کاله دانی که چیست

قیمت

خود را ندانی احمقی است

جان

جمله علم ها این است، این

که

بدانم من کی ام فی یوم دین

یعنی عقل را باید جهت داد تا انسان قیامت خود را ارزیابی کند.

تغذیه ی قلب و خیال

عین موضوع ضایع کردن عقل و جهت دادن آن برای حیله گری بیشتر، موضوع ضایع کردن دل و زیان هایی که در پی دارد، موضوع بسیار مهمی است، و آن عبارت است از این که محبّت به موجودات محدود را مقصد دل قرار دهیم، در این حالت است که عرض شد دل انسان سرخورده و افسرده می شود. در حالی که در محبّت به انسان کامل، که آینه ی تمام

نمای حق است، دل در مسیر محبّت به مقصد واقعی خود قرار می گیرد و در مسیری که باید حرکت کند، حرکت می کند تا آن جا که خیال انسان منور به صُوَر معنوی می گردد و به نشاط می آید، که این نکته ی بسیار مهمی است و هر اندازه تلاش کنیم تا خیال مان منور به صُوَر معنوی شود به همان اندازه احساس می کنیم راه ورود به بهشت بر جان ما گشوده شده است. همین قدر بدانید که:

آن

خیالاتی که دام اولیاست

عکس

مه رویان بستان خدا است

وقتی دل راجهت دادیم مشخص می شود که باید به «کامل» محبّت بورزیم و کامل در موطن انسانی، امام معصوم است، از طرفی حرکات و سکنات و سیره و گفتار امام معصوم را می توانیم در نفس خود تصور کنیم، و سعی کنیم حرکات و سکنات و سیره و گفتار خود را به او نزدیک نمائیم. در حالی که خدا را نمی توان تصور کرد تا دل در طریق اُنس با صورت خیالیه ی او به حرکت درآید. با تصور امام معصوم و توجه به سیره ی او، قلب و خیال تغذیه می شوند. بنابراین خداوند نیاز فطری ما به محبّت ورزیدن را از طریق محبّت به اهل البیت علیهم السلام به راه مستقیمِ سعادتش هدایت فرموده است. چون از یک طرف ما نیاز داریم به «کمال مطلق» محبّت بورزیم، از طرف دیگر خداوند برای جواب دادن به این نیاز توصیه می فرماید به اهل البیت علیهم السلام که در موطن انسانی، در کمال محض اند، محبّت و مودّت بورزیم و از این طریق عملاً ـ ما را در مسیر محبّت به خود راهنمایی فرموده است.

عشق و محبّت به «کامل»، درمان حقیقی رذائل اخلاقی

علمـای اخلاـق می فرماینـد: هر چنـد انسـان بایـد تلاـش کنـد تا رذایل اخلاقی خود، مثل ریا و حسـد و کبر و حبّ دنیا و حبّ شهرت را از خود دور کنـد ولی عموماً تا آخر گرفتار این صـفات است. حتی قرآن می فرماید: «وَ ما یُؤْمِنُ اَکْثَرُهُمْ بِاللهِ اِلّا وَ هُمْ مُشْرِکون»؛(۱)

اکثر مؤمنین گرفتـار شـرک انـد که البته منظور شـرک خفی است. با این همه می فرماینـد: اگر شور محبّت به انسان کاملی در جـان انسـان افتـاد، تمـام این رذایل و عیب ها رخت بر می بندنـد، چون در مودّت و محبّت به محبوب، خودی برای مُحِبّ نمی مانـد که بخواهـد روی آن حساب باز کنـد. در عشق و محبّت، نظر به خود مطرح نیست، تا خودخواهی در میدان باشد، عاشق، لاابالی است و هرگز رعایت خود را نمی کند. گفت:

لاابالی

عشق باشد نی خرد

عقل

آنجا می رود، سودی کند

وقتی عشق آمد انسان به خودش هم رحم نمی کند.

سینه

چاک و یکه تاز و بی حیا

در

بلا چون سنگ زیر آسیا

محبّت و مودّت به انسـان کامـل، انسان را فوق سودها و زیان ها می برد و خودخواهی او را می سوزانـد، به همین جهت رسول خدا صـلی الله علیه و آله می فرمایند: «مَنْ مَاتَ عَلی حُبّ آل مُحَمَّدٍ مَاتَ شَهیداً» هر کس بر محبّت آل محمد بمیرد شهید مرده است. چون شـهادت یـک نحوه فنـاءِ فی الله است و محبّت به انسان کامل با نفی هرگونه منیت، انسان را به مقام فنای از خود و بقاء به

۱- سوره ی یوسف، آیه ی ۱۰۶.

حق می رساند. اگر کسی می خواهد ریشه ی شرکِ خفی در او سوزانده شود و از آثار حبِّ شهرت آزاد گردد، باید پای عشق حقیقی را به میدان آورد، زیرا در چنان عشقی دلواپس خود نیست چه رسد به شهرت خود. گفت:

گر

مرید راه عشقی فکر بد نامی مکن

شیخ صنعا خرقه رهن خانه ی خمّار داشت

این نوع آزادشدن از شهرت فقط در مکتب محبّت به انسان های کامل تحقق عملی پیدا می کند، به همین جهت امام باقر علیه السلام به یکی از اصحاب خود می فرمایند: «اعْلَمْ بِأَنَّکَ لَا تَکُونُ لَنَا وَلِیّاً حَتَّی لَوِ اجْتَمَعَ عَلَیْکَ أَهْلُ مِصْرِکَ وَ قَالُوا إِنَّکَ رَجُلُ سَوْءٍ لَمْ یَحْزُنْکَ ذَلِکَ وَ لَوْ قَالُوا إِنَّکَ رَجُلٌ صَالِحٌ لَمْ یَسُرَّکَ ذَلِکَ»(۱) اگر تمام همشهریانت جمع شدند و گفتند: «تو مرد بدی هستی» و این سخن محزونت سازد، و چنانچه گفتند: «تو مرد خوبی هستی» تو را خوشحال کند، بدان که تو در ولایت ما نخواهی بود.

خداوند خود را از طریق معصومین علیهم السلام نشان می دهد

عزیزی می گفت: به امید دیدن حق به سراغ خانه ی او در مکه معظمه رفتم، چون هرکس را باید در خانه اش به سراغش رفت، خودِ حضرت حق هم که ما را دعوت کرده است به زیارت خانه اش برویم حتماً می خواهد خود را به ما نشان دهد و خودش به استقبال ما می آید. می گفت؛ وقتی در اوج آمادگیِ دیدن حق بودم، یک مرتبه در درون خود متوجه شدم با پیامبر و ائمه ی معصومین علیهم السلام روبه رویم، احساس کردم خداوند ائمه ی

۱- تحف العقول عن آل الرسول صلی الله علیه و آله، ص ۲۸۴.

معصـومین علیهم السـلام را به من نشـان داد، تـا خودش را به من نشـان داده باشـد و این برای من عـبرتی بزرگ بود. در همین رابطه در روایت داریم که «سـلام بن مسـتنیر» می گویـد از حضـرت بـاقر علیه السـلام در رابطه با آیه ی «کُلُّ شَـیْ ءٍ هالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ»؛(۱)

پرسـیدم. حضرت فرمودند: «نَحْنُ وَ اللَّهِ وَجْهُهُ الَّذِی قَالَ وَ لَنْ نَهْلِکَ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَه»؛(۲) به خدا قسم ماییم وجه الله ای که خدا فرمود، و تا روز قیامت پایـدار خواهیم مانـد. و نیز حضـرت فرمودنـد: «نَحْنُ وَ اللَّهِ الَّذِینَ أَمَرَ اللَّهُ الْعِبَادَ بِطَاعَتِهِمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْیَأْخُذْ هُنَا وَ مَنْ شَـاءَ فَلْیَأْخُـذْ هُنَا وَ لَا یَجِدُونَ عَنَّا وَ اللَّهِ مَحِیصاً ثُمَّ قَالَ نَحْنُ وَ اللَّهِ السَّبِیلُ الَّذِی أَمَرَکُمُ اللَّهُ بِاتِّبَاعِهِ وَ نَحْنُ وَ اللَّهِ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِیم»؛(۳) به خـدا قسم مائیم آن هایی که خداوند مردم را به اطاعت از آن ها ملتزم نموده، هرکس می خواهد از هر طرف برود چاره ای جز رجوع به ما را ندارند. به خدا قسم ما همان راهی هستیم که باید از آن پیروی کنید، سوگند به خدا ما صراط مستقیم هستیم.

خـود شـما هم این مطلب را امتحـان بفرمائیـد، در شـرایطی که وضع روحی تـان برای ارتبـاط بـا خـدا خوب است، یـک مرتبه احسـاس می کنیـد خداونـد توجه به امـام معصوم را به شـما لطف می کنـد. مقام نزدیکی به امام معصوم هم که گفتنی نیست، همین قدر هست که انسان حس می کند که با امامِ خود یک احساس نزدیکی دارد.سرّ محبّت به معصومین علیهم السلام که به ما دستور داده اند در همین نکته نهفته است که می خواهند با آن ذوات مقدس

۱- سوره ی قصص، آیه ی ۸۸.

۲- کنز جامع الفوائد: ۲۱۹. بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۱۹۳.

۳- بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۱۴.

رابطه ی قلبی پیدا کنیم و از طریق محبّت و مودّت، مبادی میل مُحبّ، منطبق یا نزدیک به میل های محبوب شود و این بزرگ ترین نتیجه ای است که انسان در زندگی می تواند به آن دست یابد. در آن شرایطی که با محبّت به امام معصوم قلب ما رنگ الهی پیدا کند عالَم ما، عالَم بندگی پروردگارمان می شود و همان طور که میل های آن عزیزان، الهی است، میل های ما هم الهی می شود، إن شاء الله.

در همین رابطه حضرت باقر علیه السلام به اباخالد کابلی می فرمایند: «لا یحِبُّنا عَبْدٌ وَ یتَوَلّاَنا حَتّی یطَهِّرَاللهُ قَلْبَهُ...»؛(۱)

بنده ی خدا به ما محبّت نمی ورزد مگر آن که خداوند قلب او را از آلودگی ها پاک می گرداند.

مگر نه این است که هماهنگ شدن میل ها فقط با اتحاد روح ها ممکن می شود؟ از طرفی مگر نه این است که اتحاد روح ها با محبّت به وجود می آید؟ پس عنایت بفرمائید با محبّت به امامان معصوم علیهم السلام چگونه راهِ طولانی اصلاح خود آسان می شود و راه صدساله یک شبه طی می گردد. درست است که نزدیک شدن میل ما انسان ها به میل انسان های معصوم کار بزرگی است. ولی ملاحظه کنید در این طریقی که خداوند برای ما تدارک فرموده است، چنین نزدیکی، ممکن است و با شدت و ضعفی که دارد بالأخره قابل تحقق است.

عمده آن است که وارد میدان محبّت به ائمه ی معصومین علیهم السلام شویم، بعد ملاحظه می فرمائید آرام آرام به نتایجی می رسید که اگر آن نتایج را روز اول به شما می دادند به جهت عدم تحمل، قالب تهی می کردید.

۱- بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۳۰۸.

شاگردان عارفی به او گفتند: چند سال است خدمت شما هستیم ولی هنوز چیزی نشده ایم. او به آن ها گفت: اگر همین حالات و معارفی را که در این چند سال آرام آرام به دست آورده اید روز اول یک مرتبه به شما داده بودند اصلاً برایتان قابل تحمل هم نبود، منتها چون حقایق قلبی، قلب را آماده می کند و بعد درجه ی وجودی انسان را تغییر می دهد انسان احساس نمی کند، مثل علم حصولی نیست که انسان با رجوع به حافظه ی خود متوجه شود این علوم را قبلاً نداشته و حالا دارد.

عدم تفکیک دینداری از محبّت به اهل البیت علیهم السلام

در موضوع رسیدن به محبّت اهل البیت علیهم السلام و روبرو شدن با ثمره های غیر قابل توصیف آن، در ابتدا ممکن است انسان با شک به آن نگاه کند، و گمان کند دینداری چیز دیگری است و مودّت و محبّت به اهل البیت علیهم السلام چیز دیگر و از خود بپرسد چرا قرآن با تأکید می فرماید: ای پیامبر به مؤمنان بگو: اجر رسالت من چیزی نیست جز مودّت فی القربی و باز تأکید می کند؛ ای انسان ها این مودّت برای خود شماست و کسی را که می خواهد به سوی خدا راهی پیدا کند، به سوی آن مقصد راه می برد. در ابتدا ممکن است انسان موضوع دینداری و محبّت به اهل البیت علیهم السلام را دو موضوع جدا از هم بگیرد، ولی اگر به قرآن اطمینان کند و با جدّیت تمام راه مودّت به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را دنبال نماید و در این راه حوصله و صبر لازم را به خرج دهد، احساس می کند پس از مدّتی وارد میدانی از دیانت می شود که تازه می فهمد معنی دین و دستورات آن یعنی چه، در آن

حالت است که با تمام وجود خواهد گفت: «هَلِ الّدین اِلاّ الْحُبّ» آیا دین جز حبّ معنی می دهد، آن هم حُبّ به انسان های کامل؟ و یقین می کند هیچ راهی برای دینداری واقعی جز ولایت اهل البیت علیهم السلام وجود ندارد. با توجه به چنین بصیرتی است که در زیارت آن ها ندا سر می دهی: «السَّلامُ عَلَی الدُّعَاهِ إِلَی اللَّهِ وَ الْأَدِلاءِ عَلَی مَرْضَاهِ اللَّهِ ...»؛(۱)

سلام بر شما که مردم را به سوی خداوند می خوانید و به سوی رضایت الهی راهنمایی می کنید.

در راستای آن که انسان از طریق محبّت به اهل البیت علیهم السلام بصیر می شود و متوجه ذوات مقدسی می گردد که عین هدایت به سوی حقیقت اند حضرت باقر علیه السلام می فرمایند: «عَلِیٌّ هُوَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِیم»؛(۲)

علی علیه السلام به خودی خود همان صراط مستقیم است یا حضرت امام سجاد علیه السلام می فرمایند: «نَحْنُ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِیمُ»؛(۳)

مائیم صراط مستقیم و از طریق آن ها صورت متعینِ مسیر رسیدن به پروردگار را مشاهده می کنی و در راستای محبّت به آن ها و اتحادی که پیرو آن پدید می آید، تکویناً خود را در مسیر حرکت به سوی حضرت ربّ قرار می دهی و جان خود را در عالَم سیر الی الله وارد می کنی و تشیع خود را از تشریع به سوی تکوین جلو می بری. در روایت داریم که مفضّل از حضرت صادق علیه السلام در رابطه با «صراط» سؤال کرد، حضرت فرمودند «هُوَ الطَّرِیقُ إِلَی مَعْرِفَهِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُمَا صِرَاطَانِ، صِرَاطٌ فِی الدُّنْیَا وَ صِرَاطٌ فِی الْآخِرَهِ وَ أَمَّا الصِّرَاطُ

ص: ۲۵۴

۱- زیارت جامعه ی کبیره.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۴۱۷.

۳- معانی الأخبار، ص ۳۵.

الَّذِی فِی الـدُّنْیَا فَهُوَ الْإِمَامُ الْمُفْتَرَضُ الطَّاعَهِ مَنْ عَرَفَهُ فِی الـدُّنْیَا وَ اقْتَدَی بِهُدَاهُ مَرَّ عَلَی الصِّرَاطِ الَّذِی هُوَ جِسْرُ جَهَنَّمَ فِی الْآخِرَهِ وَ مَنْ لَمْ یَعْرِفْهُ فِی الـدُّنْیَا زَلَّتْ قَدَمُهُ عَنِ الصِّرَاطِ فِی الْآخِرَهِ فَتَرَدَّی فِی نَارِ جَهَنَّمَ»(۱) «صراط» راهی به سوی شناختن خدای بزرگ است، و صراط دوگونه است: یکی صراطِ در این دنیا، و دیگری صراط در قیامت. اما صراط در دنیا امامی می باشد که فرمانبرداری از او واجب است، هرکس در دنیا او را شناخت و رهنمودهای او را به کار بست، در آخرت از صراط، که پلی است به روی جهنّم خواهد گذشت و هرکس در این جا امام خود را نشناخت، هنگام گذشتن از صراطِ آخرت گامش خواهد لغزید و در آتش دوزخ خواهد افتاد.

با رسیدن به محبّت اهل البیت علیهم السلام «دین» برای انسان به صورت حقیقتی جلوه می کند که تجسم عینی آن امامان معصوم علیهم السلام هستند، دیگر شریعت الهی برای انسان در حدّ تشریع و اعتبار باقی نمی ماند بلکه انسان متوجه حقیقت تکوینی آن می گردد.

عرض شد محبّت به امامان معصوم علیهم السلام جهت دادن محبّت است و محبّت به لیوان ضایع کردن محبّت است، و عرض شد خداوند اراده کرده است تا افرادی را در طهارتِ تکوینی بپروراند تا انسان بتواند از طریق طهارتِ آن ها به طهارت و پاکی معنوی برسد و برای طی چنین مسیری محبّت آن ها را توصیه فرمود و از این طریق شرایط کمال انسانی را تماماً فراهم کرد و اگر کسی در این مسیر قدم بگذارد به بابرکت ترین راهِ ممکن

۱- شیخ صدوق، معانی الأخبار، ص: ۳۲

قدم گذاشته است و به واقع این یک هدف ایده آل و خیالی نیست که انسان فقط آرزویش را داشته باشد، بلکه یک راه شدنی است و برکاتش هم فوق العاده است و قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله هم به همین جهت بر آن بسیار تأکید کرده اند.

محبّت اهل البیت؛ مسیر بهشت است

مرحوم طبرسی از «شواهدالتنزیل» و آن از «ابی امامه باهلی» از محدّثان اهل سنت نقل می کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَی خَلَقَ الْأَنْبِيَاءَ مِنْ أَشْجَارٍ شَتَّى وَ خُلِقْتُ أَنَا وَ عَلِيٌّ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ فَأَنَا أَصْلُهَا وَ عَلِيٌّ فَرْعُهَا وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ثِمَارُهَا وَ أَشْيَاعُنَا أَوْرَاقُهَا فَمَنْ تَعَلَّقَ بِغُصْنٍ مِنْ أَغْصَانِهَا نَجَا وَ مَنْ زَاغَ هَوَى وَ لَوْ أَنَّ عَبْداً عَبَدَ اللَّهَ بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ أَلْفَ عَامٍ ثُمَّ أَلْفَ عَامٍ ثُمَّ أَلْفَ عَامٍ حَتَّى يَصِيرَ كَالشَّنِّ الْبَالِي ثُمَّ لَمْ يُدْرِكْ محبّتنَا أَكَبَّهُ اللَّهُ عَلَى مَنْخِرَيْهِ فِي النَّارِ ثُمَّ تَلَا. «قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى»؛(۱) خداوند انبیاء را از درخت های مختلف آفرید و من و علی را از یک درخت آفرید، من ریشه ی آن درخت و علی شاخه ی آن است و حسن و حسین میوه ی آن و پیروان ما، برگ های درختند، هرکس به یک شاخه از آن درخت چنگ بزند نجات می یابد و هرکس توجه ننماید گمراه است، اگر بنده ای خدا را بین صفا و مروه سه هزار سال پرستش کند به طوری که همچون مَشکی خالی شود، اما درک محبّت ما

۱- بحارالأنوار، ج ۲۳، ص: ۲۳۰- عقبات الانوار فی امامه الأئمه الأطهار، ج ۱۷، ص ۲۵۲

را ننمایـد خداونـد او را به صورت در آتش می اندازد، بعد این آیه را تلاوت کرد که: «قُلْ لا أَسْئَلُكَمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی».

در واقع پیامبر صـلی الله علیه و آله از طریق این حـدیث می خواهند به همه ی مسـلمانان بفرمایند: اگر در مسـیر عباداتتان، حتی عبادات بزرگ و سخت، به کمتر از محبّتِ به انسان کامل و امام معصوم رسیدید، راه را اشتباه رفته اید و جهت شما دینی نبوده است، چون می فرماید با آن همه عبادات به جهنم برخورد می کنند.

دل، آنگاه که درست راه برده شود

اگر انسـان به دل خود جفا نکنـد، و او را مشـغول پستی ها و پوچی ها ننمایـد، دل او به او می گویـد کجا برو و کجا نرو و چه چیز را دوست داشـته بـاش و چه چیز را دشـمن. آن وقت چنین دل سـالمی محـال است معصوم را دوست نداشـته باشـد، دیگر شیعه و سـنی و یهودی و نصـرانی ندارد، مسلّم اگر یک مسیحی دلش را ضایع نکرده باشد و محبّت حضرت عیسی علیه السلام را به جهت عصـمت آن حضـرت در دل خود رشد داده باشد محال است وقتی متوجه سـجایای حضرت محمد صلی الله علیه و آله شد در همان راسـتا و بیش از پیش، محبّت حضرت محمد صلی الله علیه و آله را در جان خود احساس نکند. چون به همان دلیلی که عیسـی علیه السـلام را دوست دارد و بایـد هم دوست داشـته باشد، باید حضـرت محمد صـلی الله علیه و آله که مقام جـامعیت همـه ی پیـامبران اسـت را دوست داشـته باشـد. این به شـرطی است که دل خـود را درست راه برده باشـد و انگیزه ی دوست داشتن ِ پاکی ها و هدایت ها باقی باشد. دلی که درست رشد کرده

باشد محال است اهل البیت علیهم السلام را دوست نداشته باشد. لذا در همین رابطه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: «لَوْ ضَرَبْتُ خَيْشُومَ الْمُؤْمِنِ بِسَيْفِي هَذَا عَلَى أَنْ يُبْغِضَنِي مَا أَبْغَضَنِي وَ لَوْ صَبَبْتُ الدُّنْيَا بِجَمَّاتِهَا عَلَى الْمُنَافِقِ عَلَى أَنْ يُحِبَّنِي مَا أَحَبَّنِي وَ ذَلِكَ أَنَّهُ قُضِيَ فَانْقَضَى عَلَى لِسَانِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ صلى الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ يَا عَلِيُّ لَا يُبْغِضُكَ مُؤْمِنٌ وَ لَا يُحِبُّكَ مُنَافِقٌ»؛(۱)

اگر با شمشیرم بر بینی مؤمن بزنم که دشمن من شود، با من دشمنی نخواهد کرد، و اگر تمام دنیا را به منافق ببخشم تا مرا دوست بدارد، دوست من نخواهد شد و این بدان جهت است که قضای الهی جاری شد، و بر زبان پیامبر امّی صلی الله علیه و آله گذشت که فرمود: «ای علی! مؤمن تو را دشمن نگیرد، و منافق تو را دوست نخواهد داشت.»

امثال روایت فوق نشان می دهد هرکس که به دنبال محبّت انسان های معصوم نیست ایمان واقعی را در خود رشد نداده است و اگر هزاران سال هم عبادت کرده باشد، در واقع به خودش و به دلش خیانت کرده است. دلی که راه را درست می رود، تا به امام معصوم نرسد قانع نمی شود. ما دست و پای آن فرد را می بوسیم که بگوید این دین مرا قانع نکرد و برای جوابگویی کامل به عقل و قلبم می خواهم به بقیه ی ادیان سر بزنم. اما به ما بگوید کجا می خواهد برود، در حال حاضر کدام مکتب است که انسان را تا محبّت و اتحاد با انسان های معصوم جلو می برد و او را متوجه انسان هایی می کند که خداوند آن ها را در طهارت تکوینی پرورانده تا دینداری انسان ها را کامل کنند؟ جناب سلمان چون نمی خواست به عقل و قلبش

۱- نهج البلاغه، ص۴۷۷.

جفا کند رسید به این که دین زرتشت در آن حال و آن زمان برایش کافی نیست و لذا حرکت کرد به سوی بیت المقدس که همان دمشق قدیم باشد، مدت ها با بزرگان دین مسیحیت به سر برد، به استادش گفت: من این ها را برای خودم کم می بینم و استادش به او گوشزد کرد که در متون ما هست که باید پیامبری در این زمان ها بیاید و طبق شواهد باید در منطقه ی عربستان باشد و سلمان راه افتاد به سوی عربستان و اسیر شد و او را به یک باغدار اهل مدینه فروختند و بالاخره پیامبر صلی الله علیه و آله را یافت و دید این است آن کسی که می تواند جواب قلب او را بدهد و در همان راستا بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله فقط محبّت فاطمه و علی و فرزندانشان علیهم السلام او را قانع می کرد و احساس می کرد با محبّت به آن ها به ثمر می رسد. چون سلمان نخواست به خود و عقل و قلبش جفا کند، راهش را تا رسیدن به محبّت معصومین علیهم السلام پیش برد و ما هم اگر بخواهیم به خود جفا نکنیم غیر ممکن است که جز به حبّ اهل البیت علیهم السلام به چیز دیگری قانع شویم.

محبّت به اهل البیت علیهم السلام، جواب محبّت نهایی دل

فرض بگیرید شما یک فرد از اهل سنت باشید و فقط هم بخواهید روح خود را با قرآن مأنوس کنید و از آن نور بگیرید، آیا جز این است که قرآن از زبان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به شما می فرماید: باید یک عده ای را دوست داشته باشی تا جواب رسالت پیامبر علیهم السلام را درست بدهی؟ آیا در خودِ قرآن پای محبّت و مودّت به میان نمی آید، آن هم مودّت به انسان های خاص. پس راه رسیدن به محبّت انسان های کامل روشن است،

هرکس خود را محروم کرد به جهت غفلت از خواسته های حقیقی دلش بود که محروم شد. اهل دنیا بدان جهت از محبّت اهل البیت علیهم السلام محروم شدند که محبّت دلشان را خرج خانه و فرش و فرزند و همسر کردند، چه فرق می کند بین کسی که فرش و خانه، محبّت قلبش را اشغال کرده با آن کسی که دل خود را به هرکس، غیر از امام معصوم سپرده است؟ هیچ کدام جواب محبّت نهایی قلب را، که نیاز حقیقی انسان است نداده اند. «کی یرکگور» آن دانشمند مسیحی که می خواهد به عقل و قلب خود جفا نکند در انتقاد از مسیحیت موجود می گوید: «مسیحیت به ما می گوید اول احمق شوید و سپس مؤمن باشید». یعنی می خواهد بگوید ما برای جوابگوییِ صحیح به عقل و قلب خود به چیزِ دیگری غیر از مسیحیتِ موجود نیاز داریم، همان طورکه «یاسپرس» فیلسوف معاصر اروپایی می گوید: «با هیچ عقلی نمی شود این «اَبْ» و «اِبْن» و «رُوحُ القُدُس» را جفت و جورکرد.»

انسان برای ارتباط باخدا از طریق قلب، نیاز به امام معصوم دارد لذاست که حضرت رضا علیه السلام در آن حدیث سلسلهالذهب که می فرمایند، تمام توجه دل انسان فقط باید به خدا باشد و در توجه به خداست که انسان از هر مشکل و بلایی نجات می یابد، عامل تحقق چنین موضوعی را ولایت امام معصوم قرار می دهند. می فرمایند: پدرانم از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرمودند و آن حضرت از جبرئیل شنید که او از خدا پیام آورد که: «کَلِمهُ لا الهَ اِلّا الله حِصْنی، فَمَنْ دَخَلَ حِصْنی اَمِنَ مِن عَذابی»؛ کلمه ی «لا إله إلاّ الله» قلعه ی محکم من است، هرکس وارد قلعه ی محکم من شد از عذاب

من در امان می ماند. ولی می بینید امام علیه السلام بعد از این فرمایش؛ چون راحله به راه افتاد ندا سر دادند «بِشُروطِها وَ اَنَا مِن شُروطِها»؛(۱) یعنی ورود به «کلمه ی لا اله الاّ الله» شرطی دارد و مائیم آن شرط. به این معنی که توجه قلبی و انس با حق و حق را إله خود قراردادن، از طریق امام معصوم ممکن است به آن نحو که وَلایت و وِلایت آن ها را بپذیریم.

عمده آن است که بتوانیم روح خود را آماده کنیم تا با نظر به سیره و گفتار ائمه ی معصومین علیهم السلام به باطن نوری آن عزیزان منتقل شویم، همان طور که انسان با نظر به کعبه به باطن کعبه که بیت المعمور است،(۲)

منتقل می شود و لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «مَثَلُ عَلِیٍّ فِی هَذِهِ الْأُمَّهِ کَمَثَلِ الْکَعْبَهِ الْمَسْتُورَهِ النَّظَرُ إِلَیْهَا عِبَادَهٌ وَ الْحَجُّ إِلَیْهَا فَرِیضَه»؛(۳) مَثَل علی صلی الله علیه و آله در بین شما مانند کعبه ی مستور است که نگاه کردن به آن عبادت و حرکت به سوی آن واجب است

امیدوارم این نکته را عزیزان به خوبی متوجه شده باشند که اگر می خواهند دین الهی برای جانشان طعم داشته باشد، باید جهت محبّتیِ جان را رشد بدهند و این هم از طریق محبّت به امام معصوم عملی و پایدارخواهد شد، و خود خدا هم چنین توصیه ای در مورد اجر رسالت و

۱- امالی شیخ صدوق، ص ۲۳۵.

۲- بحارالانوار، ج ۵۵، ص ۸ .

۳- علامه حلّی، کشف الیقین فی فضائل أمیرالمؤمنین علیه السلام، ص: ۲۹۸. ابن المغازی،المناقب، ص ۱۰۷.

نبوت می فرمایـد و این نوع دینـداری نه تنها انسان را خسـته نمی کنـد، بلکه میل به ادامه دادن آن دائم در جان شـما قوت می گیرد. إن شاءالله.

برنامه ی دین برای دل

تا کی به جوانانمان این تصور را بدهیم که فکر کنند وقتی با صد دلیل وجود خدا و معاد و صـراط و حشـر و بهشت و جهنم را پذیرفتنـد پس دیگر دینـداری را به طور کامل انجام داده انـد و عملاً آن ها را از آن نوع دینـداری که پیامبران خدا به بشـریت پیشـنهاد کرده انـد، محروم کنیم؟ البته در امور عقایـد لازم است عقل قانع شود ولی بایـد از خود پرسـید جوانان ما دلشان را به کجـا ببرنـد؟ آیـا مگر نه این است که جای ایمان قلب است و به همین جهت خداونـد به اعرابی که هنوز در مسـیر دینـداری تا مرحله ی پـذیرش قلبی جلو نیامده بودند فرمود: «قُل لَّمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِن قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ»؛(۱) ای پیامبر به آن ها بگو شـما ایمان نیاورده اید و لکن بگوئید تسـلیم دسـتورات دین هستیم و هنوز ایمان در قلوب شـما وارد نشده است. این نشان می دهـد که دین برای دل انسان ها برنامه دارد و بایـد دل را از طریق محبّت ورزیدن به مظاهر اسـماء الهی به صـحنه آورد و وظیفه ی هر مسلمانی است که بر روی این نکته برنامه ریزی کند.

در صدر اسـلام دینی در صحنه بود که اکثر جوانان میدان دار آن بودند، چون جوابگوی دل های آنان بود و اگر ما همان دین را در صحنه نداشته باشیم باید به دینداری پیرمردها و پیرزن های بازنشسته قانع شویم و جوانان

۱- سوره ی حجرات، آیه ی ۱۴.

را بیشتر به طرف لاابالی گری سوق دهیم، چون دین را در همه ی ابعـادِ روح به آن هـا عرضه نکرده ایم. متوجه نیستیم «انسان ها با دلشان زنـدگی می کننـد» و نمی شود فقط با عقل زنـدگی کرد؟ اگر صـرف عقل برای زنـدگی کافی بود خداونـد به ما دسـتور می داد غذاها را به صـرف نیاز بدنتان بخورید، دیگر یک قدرت چشایی که ما از غذاهای مورد نیازمان خوشمان بیاید در مـا ایجـاد نمی کرد، در آن صورت اکثر مردم از فرط نخوردن غـذا می مردنـد، چون وقتی انسـان رغبت به غـذا نـداشت به صرف نیاز به غذا، انگیزه ی خوردن غذا در او ایجاد نمی شد. همان طور که تولید مثل را با لذّات جنسی همراه کرد، دینداری هم بایـد بـا شوقِ محبّت به خـدا و اولیاء او همراه باشـد تا انسان از طریق آن نوع دینـداری به نتیجه برسـد و بتوانـد عاشـقانه به دسـتورات الهی عمل کند. اگر به صرف عقل عبادت کنیم پس از مدتی خسته می شویم ولی اگر دل را در میدان آوریم و دل طعم عبادات را چشید دیگر تمام عشق او می شود عبادت.

برترین مردم

رسول خـدا صـلی الله علیه و آله می فرماینـد: «اَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ، فَعَانَقَهَا وَ أَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ وَ بَاشَـرَهَا بِجَسَـدِهِ وَ تَفَرَّغَ لَهَا، فَهُوَ لَا یُبَالِی عَلَی مَا أَصْـبَحَ مِنَ الدُّنْیَا عَلَی عُسْـرٍ أَمْ عَلَی یُسْـرٍ»(۱) افضل مردم کسـی است که عاشق عبادت باشـد، عبادت را در آغوش و آن را با قلبش دوست بدارد و تن خود را با آن همراه کند و خود را برای انجام آن فارغ گرداند. چنین شخصی باک

۱- الکافی، ج ۲، ص ۸۳.

ندارد که زندگی دنیایی اش به سختی بگذرد یا به آسانی. چنانچه ملاحظه می فرمائید رسول خدا صلی الله علیه و آله موضوع عشق به عبادت را پیش می کشند و می فرمایند اوج انسانیت با عشق به عبادات تحقق می یابد و این با به صحنه آوردن دل و ایجاد محبّت به اولیاء الهی عملی می گردد.

عشق دریچه ی وصال است و انسان را از همه چیز بیگانه می کند جز از محبوب و معشوق خود، حال اگر محبوب انسان خدا باشد، آیا زیباتر از آن می شود که انسان از همه چیز منصرف شود جز از خدا و به نور او ببیند و به نور او بشنود؟ خداوند در حدیث قدسی می فرماید: بنده ی من از طریق انجام مستحبّات تا آن جا صعود می کند که: «کُنْتُ اذاً سَمْعَهُ الَّذی یَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذی یُبْصِرُ بِهِ وَ لِسانَهُ الَّذی یَنْطِقُ بِهِ وَ یَدَهُ الَّتی یَبْطِشُ بِها، انْ دَعانی اجَبْتُهُ و انْ سَالَنی اعْطَیْتُه»؛(۱) گوش او خواهم شد که بدان می شنود و چشمش که بدان می بیند و زبانش که با آن سخن می گوید و دستش که با آن می گیرد. اگر مرا بخواند جوابش می دهم و اگر از من چیزی بخواهد عطایش کنم. مسلم تا معشوق و محبوب انسان حق تعالی نباشد هرگز عشق، معشوق را در خود غرق نمی کند زیرا عاشق باید بتواند با تمام ذات با محبوب و معشوق خود روبه رو شود و در آن صورت است که همه ی اسماء الهی در او تجلی می کند. وقتی معشوق و محبوب انسان خدا بود،

۱- اصول کافی، ج ۴، ص ۵۳، « کتاب الایمان و الکفر»،« باب من اذی المسلمین و احتقرهم»، حدیث ۷.

انسان در عشق فانی می شود زیرا در آن حال معشوق غیبت ندارد تا عشق با افولِ کمالات محبوب، افول کند.

وقتی محبوب عین کمال بود، مُحبّ با نظر به او هر بار زنده تر از از قبل می شود و از دیدار او سیر نمی گردد و به وَجد و حضوری بیشتر نایل می گردد، به طوری که هرگز حاضر نیست از آن دست بردارد. به همین جهت گفته اند: «هر عشقی که در عاشق اندک عقلی باقی گذارد که به غیر معشوق بیندیشد عشق خالص نیست، بلکه حدیث نفس است» و تا در این مسیر نظرها به انسان کامل نیفتد که در عین فنا در حق است، چنین عشقی محقق نمی شود. در همین راستا خداوند فرمود: «قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونِی يُحْبِبْكُمُ اللّهُ»؛(۱) ای پیامبر! بگو اگر مُحبّ خدا هستید، از من تبعیت کنید تا شما نیز مُحبّ خدا شوید. این آیه نشان می دهد تبعیت از رسول خدا صلی الله علیه و آله در فرائض و نوافل موجب عشق خدا به بنده می شود، تا آن جا که به مقام قرب نوافل نایل می گردد که خواست او با خواست خدا یکی می شود که این یک نحوه یگانگی بین محبّ و محبوب است که در سوره ی فاتحهالکتاب تجلی کرد و محبوب ما به ما فاتحهالکتاب را داد تا از یک طرف در خدمت بندگانش باشد و از طرف دیگر بندگانش از طریق آن سوره در خدمت پروردگارشان باشند.

ص: ۲۶۵

۱- سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۱.

حبّ اهل البیت علیهم السلام و مسیر اتحاد جهان اسلام

آری چون موضوعِ عشق به حق موضوع بزرگی است برای این که نتیجه بدهد پشت کار می خواهد ولی از آن طرف هم نیاز بزرگی است که باید برای رسیدن به آن از هیچ کوششی فروگذاری نکرد.

یک وقت می خواهیم موضوع ولایت اهل البیت علیهم السلام را در حد حاکمیت آن ها بر جامعه ی مسلمین بحث کنیم که بحث حقی است و انصافاً هم علمای علم کلامِ شیعه دلایل غیرقابل خدشه ای بر حقانیت اهل البیت علیهم السلام در این مورد طرح کرده اند، ولی یک وقت موضوعِ محبّت به آن خاندان مطرح است، البته حاکمیت امام یکی از شئون ولایت اوست ولی چنانچه در موضوع وِلایت ائمه علیهم السلام، خود را در حد حاکمیت آن عزیزان محدود کنیم از نتایج و کمالات بسیاری خود را محروم کرده ایم. البته این مسلّم است که اگر اعتقاد به حاکمیت امام معصوم نداشته باشیم عملاً اعتقاد به حاکمیت غیر معصوم را پذیرفته ایم و این همان پذیرش حاکمیت باطل است به جای حاکمیت حق. ولی عرض بنده این است که از راه بررسی عمیق مسئله ی حبّ اهل البیت علیهم السلام علاوه بر پذیرش و اطاعت از معصوم یک نحوه هماهنگی و نزدیکیِ روحی با آن ذوات مقدس به میان می آید و در این حالت است که انسان از عمق قلب، از غیرمعصوم فاصله می گیرد و از این طریق راه نزدیک شدن به سایر مسلمانان، و واردکردن آن ها در عالَم اهل البیت علیهم السلام از طریق طرح حبّ آل محمد صلی الله علیه و آله عملی است. زیرا حبّ اهل البیت علیهم السلام در متون دینی اهل سنت پایگاه خوبی دارد که متأسفانه تحلیل درستی از آن ندارند. حال اگر بتوانیم موضوع را درست

طرح کنیم به برکت محبّت به اهـل البیت علیهم السـلام جهـان اسـلام را به جهـانی یک پارچه زیر ولایت ائمه معصومین علیهم السـلام تبدیل خواهیم کرد و از فتنه ی امویان که هزار و چهارصد سال است جهان اسـلام را گرفتار اختلاف کرده اند رها می شویم.

امام خمینی«رحمه الله علیه» در اول وصـیت نامه ی الهی سیاسی خود می فرمایند: «حدیث ثقلین حجّت قاطع است بر جمیع بشر به ویژه مسلمانان مذاهب مختلف و باید همه ی مسلمانان که حجّت بر آن ها تمام است جوابگوی آن باشند».

امام«رحمه الله علیه» در واقع از متونی اسـتفاده می کنند که در بین خودِ مسـلمانان اهل سـنت پایگاه دارد و زمینه ی پذیرش آن نیز فراهم هست، عملاً در وصـیت نامه ی خود به همه ی مسـلمانان می گوینـد بیایید بنشـینیم ببینیم این دو گوهر گرانبهایی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند تا زمانی که به آن ها متمسک شوید، خطر انحراف در شما نیست، چیست؟ و چرا تا حالا از آن ها غفلت کرده ایم؟ جز این است که یکی از آن ثقلین عترت پیامبرند که قرآن می فرماید آن ها را محبوب خود قرار دهید و در راسـتای این محبوبیت، دل در طاعت آن ها بگمارید تا به جامعه ی آرمانی که بشـریت سـخت به دنبال آن است، برسید؟ آیا بشـریت با حاکمانی که از آن ها می ترسـند می تواننـد کارشان را جلو ببرند، یا کار بشـر با حاکمانی که محبوب دل مردم اند جلو می رود؟ فکر می کنم اگر از طریق حب اهل البیت علیهم السـلام وارد شویم مسـلمانان به هم نزدیک می شوند وشیعه به واقع به مقصدی که دنبال آن است دست می یابد. نمونه اش هم محبّت و ارادت بزرگان اهل سنت به امام

خمینی«رضوان الله تعالی علیه» بود، شیخ احمد یاسین رهبر روحانی نهضت انتفاضه ی فلسطین یا شیخ سعید شعبان عالم برجسته ی لبنانی با این که هر دو از اهل سنت بودند، در حد بسیار زیاد به امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» ارادت می ورزیدند. همه ی این محبّت ها به جهت روحیه و روش امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» بود که می خواستند گمشده ی جهان اسلام را به آن ها برگردانند و جهان اسلام هم آماده است، منتها به همان روش قرآن، یعنی توجه به «مودّت فی القربی» ولی نه به روش صوفیانه که به حاکمیت معصوم منجر نشود، بلکه به روشی که به حاکمیت کسانی منجر شود که باید طبق وظیفه ی دینی به آن ها مودّت و محبّت ورزید. این روش بحمدالله دارد شکل می گیرد و علمای ما برای تحقق آن سرمایه های خوبی دارند که امیدوار کننده است. در کشورهایی مثل مصر و تونس و مراکش و الجزایر و سومالی و...زمینه به شکلی که عرض کردم به خوبی فراهم است. آن ها ناراحت می شوند اگر بگوییم ما شیعیان بیشتر از شما محبّ اهل البیت علیهم السلام هستیم، ولی متأسفانه آن بصیرتی که روشن کند پذیرفتن محبّت اهل البیت علیهم السلام لوازمی دارد مورد توجه قرار نگرفته و حاکمان جور و آخوندهای درباری، موضوع را در غفلت نگه داشته اند. عبدالباسط قاری قرآنِ مشهور مصری در زندگی نامه اش می گوید: هر وقت می خواستم بروم در رادیوی مصر قرآن بخوانم، اول می رفتم زینبیه و به حضرت زینب علیها السلام توسل می جستم و بعد به استودیو جهت قرائت قرآن می رفتم. همین حالا هم که به مسجدالنبی مشرّف شوید، می بینید اطراف آن اسم ائمه معصومین علیهم السلام در آثار بنا شده از دولت عثمانی نوشته شده است، چون

حبّ این ذوات مقدس را بر خود واجب می دانند. آن خطاطی که اسامی ائمه را در اطراف فضای بازِ داخل مسجدالنبی نوشته، ازجمله اسم حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه را هم نوشته است و آن وقت می دانید که لقب حضرت مهدی، محمد است و این خطاط طوری این دو را با هم نوشته است که هم مهدی خوانده می شود و هم محمّد و هم «حی»، یعنی این مهدی هم اکنون هم زنده است، در حالی که عقیده ی اکثر اهل سنت این است که بعداً آن حضرت متولد می شوند. خدا نویسنده ی آن را رحمت کند، ولی متأسفانه در سفر اخیر که بنده مشرف شدم دیدم آن کتیبه را تغییر داده اند و کتیبه ای را جایگزین کرده اند که فقط اسم مهدی بر آن نوشته شده است. به هر صورت توجه به اهل البیت علیهم السلام در بین مسلمانان دنیا پذیرفته شده است.

مسیر کمال ایمان

هیچ مسلمانی نیست که به دنبال عالی ترین محبّت نباشد و عالی ترین محبّت، محبّت به خداست که از طریق محبّت به آل محمد صلی الله علیه و آله محقق می شود. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «اَلا وَ مَنْ مَاتَ عَلی حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ مُؤْمِنا مُسْتَكْمِلَ الْایمان»؛(۱) بدانید هرکس با حبّ آل محمد صلی الله علیه و آله بمیرد، مؤمن مرده، آن هم مؤمنی که ایمانش کامل شده است. و این نشان می دهد که حبّ آل محمد صلی الله علیه و آله موجب کمال ایمان و تعالی قلب در مسیر درک حقایق ایمانی می گردد تا آن جایی که توانسته است به خداوند و به

۱- زمخشری، تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۲۲۰.

همه ی اسـماء حسـنای او ایمان بیاورد. این جاست که می بینید ورود به محضـر حق جز به واسـطه ی اسماء حق امکان ندارد و آن اسـماء جز در مظاهر کامل، موجب ایمان کامل نمی گردد. زیرا بنـده ی واقعی عاشق هیـچ چیزِ خدا نمی شود مگر آنچه از او ظاهر شده و آن چیزی که از خدا به نحو کامل ظاهر شده، انسان کامل است که همچون جام بلورین که محتوای خود را می نمایاند، اسماء الهی را به نحو جامع می نمایاند و انسان ها را عاشق خدایشان می کند.

خدایی که در حرکات و گفتار امامان معصوم علیهم السلام تجلی می کند چون ما را دوست داشت خواست از آن طریق ما نیز او را دوسـت بـداریم و از همـه چیز منصـرف شـویم و ایـن اسـت کـه همـواره در مسـیر محبّت به اهـل الـبیت علیهم السـلام در جسـتجوی احیاء محبّت به پروردگارمان هستیم و می دانیم محبّت ما به اهل البیت علیهم السلام عین محبّت پروردگارمان است به ما، تا عشق را به ما هدیه کند.

خداونـد بـا عشـقِ خـودش مـا را مست محبّت کرده است و لـذا گفته انـد؛ عـاشق، عـاشقِ عشق است و خداونـد این عشق را به بنـدگانش می دهـد تا بنـدگی به معنی واقعی آن محقق شود، زیرا جز عاشق کسـی او را بنـدگی نمی کنـد و در برابرش اظهار خواری نمی نماید. با این همه ما او را در جلوه گاه های کامله اش دوست داریم. پس ما اسماء او را دوست داریم و چون پرده بر افتد آگاه می شویم جز خدا را دوست نداشـته ایم و لذا می فرماید: «وَقَضَی رَبُّکَ أَلَّا تَعْبُدُواْ إِلاَّ إِیَّاهُ»؛(۱) پروردگارت چنین حکم

ص: ۲۷۰

۱- سوره ی إسراء، آیه ی ۲۳.

فرمود که عبادت نشود جز او، پس مودّت و اطاعت از امامان علیهم السلام که به ما دستور داده در حکم عبادت خودِ اوست.

زیبایی های خداپسند

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «اِنَّ اللّهَ جَمیلٌ یحِبُّ الْجَمال»؛(۱)

خداوند جمیل است و جمال و زیبایی را دوست دارد. اولاًـ رسول خدا صلی الله علیه و آله در این فرمایش خبردادند که خداوند زیبا است و طبیعی است هرکسی زیبایی را دوست دارد، پس حتماً همه خدا را دوست دارند. ثانیاً: فرمود، خداوند زیبایی را دوست دارد، پس هر کس به اندازه ای که به خدا نزدیک شود زیبا می شود و مورد محبّت الهی قرار می گیرد و رابطه ی محبّت بین عبد و ربّ محقق می شود. ثالثاً: می فرماید اگر خود را برای پروردگارت زیبا کنی تو را دوست خواهد داشت و تو نمی توانی خود را برای پروردگارت زیبا کنی مگر این که از رسول خدا صلی الله علیه و آله پیروی نمایی که پیروی از ایشان عامل آرایش و زینت ما است که فرمود: «قُلْ إِن کُنتُمْ تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْکُمُ اللّهُ...»؛(۲) بگو ای پیامبر اگر می خواهید خدا را دوست داشته باشید خود را به آرایش منِ پیامبر بیارائید، خود را به صفاتی بیارایید که اقتضای بندگی خداوند است و موضوعِ محبّت به اهل البیت علیهم السلام در همین راستا قرار دارد. زیرا خداوند در هر محلی جمال خاصی دارد و با توصیه به ما در رابطه با مودّت فی القربی، خبر داد آن جمالی که ما را به خدا متصل

۱- بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۱۹۲.

۲- سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۱.

می کند و موجب نظاره ی وجه جمیل او می شود، محبّت به اهل البیت علیهم السلام است. و چون جمال را دوست دارد، و به عالم نمی نگرد مگر پس از آن که آن را زیبا کرد پس اولین نگاه او به اهل البیت علیهم السلام است و هرکس را به اندازه ای که از محبّت آن ها بهره دارد مورد توجه قرار می دهد و لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «اَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلی حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ مَغْفُوراً لَهُ»؛(۱) بدانید هر کس بر حبّ آل محمّد بمیرد، مورد مغفرت الهی است و خداوند به جای نظر به گناهان او، به محبّت او به آل محمد صلی الله علیه و آله می نگرد و با نظر حبّی بر او می نگرد. همان نکته که در متون اهل سنت از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که: «دوستی علیّ بن ابی طالب علیه السلام حسنه ای است که گناه به واسطه ی آن دوستی، ضرری نمی رساند.(۲)

در آخر به خودم و شما توصیه می کنم:

عشق

را صد ناز و استکبار هست

عشق

با صد ناز می آید به دست

عشق

چون وافی است وافی می خرد

در

حریف بی وفا می ننگرد

آن

که ارزد صید را عشق است و بس

لیک

او کی گنجد اندر دام کس

تو

مگر آیی و صید او شوی

دام

بگذاری به دام او روی

عشق

می گوید به گوشم پست پست

صید

بودن خوشتر از صیادی است

گول

من کن خویش را و غره شو

آفتابی

را رها کن ذره شو

بر

درم ساکن شو و بی خانه باش

دعوی

شمعی مکن پروانه باش

تا

ببینی چاشنی زندگی

سلطنت

بینی نهان در بندگی

۱- زمخشری، تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۲۲۰.

۲- الفین، ترجمه ی وجدانی، ص ۹۶۳

پروردگارا! به لطف و کرامت راه های محبّت ورزیدن به خودت را برای ما گشوده بدار تا توانسته باشیم از طریق محبّت به ذوات مقدس اهل البیت علیهم السلام به عالی ترین درجه ی قرب دست یابیم. یا الرّحم الرّاحمین.

به طور مختصر می توان موضوعات مطرح شده در این جلسه را به صورت زیر جمع بندی کرد:

۱- تنها از طریق ارتباط با پاکان و مطهرون است که جان انسان به تعادل می رسد و می تواند به سوی هدف واقعی خود حرکت کند.

۲- دینی موجب شکوفایی جان است که موضوع محبّت را محور اصلی خود قرار دهد و محبّت ورزیدنِ فطری انسان را مدیریت نماید.

۳- با توجه به دستورات دین، راه پدیدارشدن محبّت اهل البیت علیهم السلام مشخص می شود و رعایت آن دستورات موجب ظهور آن محبّت می گردد.

۴- از معنی «وَجه الله»بودنِ اهل البیت علیهم السلام سخن به میان آمد و این که چگونه نظرِ محبّت آمیز به وجه الله ما را به سوی محبّت به الله می رساند.

۵- جامعه ی ایده آل اسلامی، جامعه ای است که محبّتِ بین رَبّ و عبد، به فعلیت برسد و حقیقت «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ»(۱) در تمام مناسبات زندگی ظهور یابد.

۶- اهل البیت علیهم السلام هدیه ی خدا هستند تا بشریت راه محبّت به خدا را گم نکند.

۱- سوره ی مائده، آیه ی ۵۴

۷- مقصدِ عقل توجه به کلیات عالم و مقصد قلب جهت ارتباط با اسماء الهی است و با توجه به مقصد قلب، جایگاه اهل البیت علیهم السلام در هستی بهتر روشن می شود.

۸- همچنـان که بـا به کارگیری عقل در حیله گری، عقل ضایع می شود، اگر قلب در مسـیر محبّت به مطهرونِ عالَم قرار نگیرد به همـان شـکلی که عقـل ضـایع می گردد، قلب نیز ضایع می شود و در آن صورت خیال انسان به جای آن که محل تجلّی مَه رویانِ بستان خدا باشد و از رذائل اخلاقی به در آید، محل وسوسه های شیطانی می گردد.

۹- یکی از مشـکلات امروزین مؤمنین این است که فکر می کننـد می توان بـدون رسـیدن به محبّت اهـل البیت علیهم السـلام، دینداری را به صورتی مطلوب انجام داد و لذا محبّت به آن ذوات مقدس را امری فرعی و حتی احساساتی قلمداد می کنند.

۱۰- وقتی جهت گیری انسان در عبادات به سوی انسان کامل و امام معصوم نباشـد، با هزارسال عبادت باز از مسـیر جهنم جـدا نشده است و به تعبیر رسول خدا صلی الله علیه و آله، از صورت بر آتش فرو می افتد.

۱۱- وقتی انسـان دل را درست راه ببرد و از اغراض باطـل پـاکش گردانـد، مسـیر آن حتمـاً به سوی محبّت به امام معصوم علیه السلام خواهد بود، حتی اگر به حکم خدا توسط آن امام معصوم تنبیه شود.

۱۲- اگر دل بر اساس فطرت خـداخواهی اش، درست راه برده شود، در نهایت به جز به محبّت امام معصوم، به هیـچ چیز دیگر راضی نمی شود و لذا

حضرت رضا علیه السلام شرط رسیدن به «لا إله إلّا الله» را توجه به اهل البیت علیهم السلام دانستند.

۱۳- اگر برای ادامه ی دینداری در راستای جواب گویی به دل، برنامه ها را در جهت نظر به مظاهر اسماء الهی تدوین نکنیم و از مرز استدلال های عقلی جلوتر نیاییم، نمی توانیم در آینده ی کشور جوانان دینداری در صحنه ی نظام اسلامی داشته باشیم.

۱۴- وقتی مودّت و محبّت به اهل البیت علیهم السلام در آن حدّی که آن ها به عنوان انسان های کامل، قطب جان انسان شدند به صحنه آمد، موضوع تبعیت از آن ها حدّاقلِ جواب گویی به محبّتی است که انسان نسبت به امام خود پیدا می کند.

۱۵- با توجه به این که حکم خدا آن است که جز او عبادت نشود، پس توصیه به محبّت اهل البیت علیهم السلام بستری برای عبادت الهی خواهد بود.

۱۶- از آن جایی که خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد، هرکس به اندازه ای که به خدا نزدیک می شود، زیبا خواهد بود و به همان اندازه مورد محبّت خداوند قرار می گیرد.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

ص: ۲۷۵

جلسه ی ششم: جایگاه مخلَصین در هستی

اشاره

ص: ۲۷۷

بسم الله الرحمن الرحیم

}قالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنی اِلی یَوْمِ یُبْعَثُون*قالَ فَإِنَّکَ مِنَ الْمُنْظَرینَ اِلی یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُوم*قالَ فَبِعِزَّتِکَ لأُغْوِیَنَّهُمْ اَجْمَعین، إِلاّ عِبادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصین {(۱)

شیطان گفت پروردگارا پس مرا تا روزی که ایشان برانگیخته می شوند مهلت ده، فرمود در حقیقت تو از مهلت یافتگانی، تا روزی معین و معلوم. شیطان گفت پس به عزت تو سوگند که همگی را جداً از راه به در می برم، مگر آن بندگانی از تو را که مخلَص هستند.

در باره ی مقام و جایگاه اهل البیت علیهم السلام به عنوان انسان هایی که خداوند به نحوه ای خاص آن ها را پروریده می توان به آیه ی فوق توجه داشت زیرا که شیطان هم متوجه است انسان هایی در عالم هستند که نمی تواند هیچ گونه تأثیری بر آن ها داشته باشد.

مقامی فوق دسترسی شیطان

پس از آن که شیطان از دستور خدا سرباز زد و به آدم سجده نکرد و خداوند او را از مقامی که در کنار ملائکه داشت خارج کرد، شیطان

۱- سوره ی صاد، آیات ۷۹ تا ۸۳.

گفت: پس خدایا تا روزی که مردم را مبعوث می کنی، من را فرصت بده. خداوند فرمود: تا وقتی که من تعیین می کنم تو فرصت داری. پس حضرت حق از یک جهت، تقاضای شیطان را پذیرفت، از یک جهت هم آن تقاضا را محدود کرد. چون شیطان گفت: تا روزی که مردم مبعوث می شوند من را فرصت بده، حضرت حق فرمود: آری، تو جزء کسانی هستی که فرصت داده شده اند، امّا «اِلی یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُوم»؛ تا یک وقت مشخص، که معلوم است آن فرصت تا اول برزخ است. چون شیطان دیگر در برزخ تصرفی بر انسان ندارد.(۱)

شیطان در ادامه گفت: «فَبِعِزَّتِکَ لأُغْوِیَنَّهُمْ اَجْمَعین»؛ در این فرصتی که به من دادی به عزّت تو قسم می خورم که همه ی بندگان تو را گمراه می کنم و مسیرشان را وارونه می نمایم، «إِلاّ عِبادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصین»؛ غیر از کسانی از بنده هایت که این ها مخلَص اند.(۲)

اگر انسانی تصمیم گرفت خود را از ناخالصی های اخلاقی پاک گرداند، چنین کسی را مخلِص می گویند، حتی اگر آن افراد امثال سلمان و ابوذر باشند. چون آن بزرگواران تصمیم گرفته اند از آلودگی هایی که برای هر بشر معمولی به طور طبیعی هست، خود را پاک

ص: ۲۸۰

۱- حضرت صادق علیه السلام می فرمایند: هرکس در آستانه ی مرگ قرار می گیرد ابلیس یکی از شیطان هایش را می فرستد تا او را به کفر و شک نسبت به دین گرفتار کند «حتّی تَخْرُجُ نَفْسُه» تا این که نفس او از بدنش خارج شود (الکافی، ج ۳، ص ۱۲۳) و این آخرین فرصت برای شیطان است تا اغوای خود را بر بندگان إعمال نماید، از آن به بعد برزخ شروع می شود و انسان می ماند و اعمالی که انجام داده است.

۲- «مخلِص»؛ اسم فاعل باب افعال، به معنی تصفیه کننده ی چیزی از ناخالصی است، و «مخلَص» اسم مفعول از همان باب به معنی تصفیه و خالص شده است.

گرداننـد؛ ولی مخلَص، انسانی است که از ابتدا به لطف خدا خالص شده است و این است که قرآن در مورد حضـرت یوسـف علیـه السـلام در مقـابله بـا حیلـه ی همسـر عزیز مصـر می فرمایـد: «کَذَلِکَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاء إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِینَ»؛(۱)

این چنین از یوسف هرگونه بـدی و فحشایی را دور کردیم، زیرا که او از بندگان «مخلَص» ما بود. نمی گوید او از آن بدی ها فاصله گرفت، بلکه می گوید ما آن بدی ها و فحشا را از او دور کردیم و بعد هم تأکید می فرماید: چون یوسف از «مخلَصین» بود.

خداونـد در رابطه با مخلَصـین، مقام آن ها را تا آن جا معرفی می کنـد که فقط آن ها به معنی واقعی خدا را می شناسـند و می توانند توصیف کنند؛ می فرماید: «سُبْحانَ اللهِ عَمّا یَصِفُون، اِلاّ عِبادَاللهِ الْمُخْلَصین»؛(۲)

خـدا منزه اسـت از این که بتـوان او را توصـیف کرد، مگر توصـیفی که مخلَصـین می کننـد. این آیه می رسانـد، غیر مخلَصـین مقامشـان مقام فهم حقیقی خـدا نیست و در ارتباط با خـدا در حجاب هسـتند، و نیز می رسانـد که قلب مخلَصـین آیینه ی تمام نمای حق است و غیری در آن تصرف ندارد تا بین آن ها و خدا حجاب شود.

تفاوت مخلَصین با مخلِصین

بحث مان در این موضوع است که شـیطان می داند عده ای هسـتند که دست او به آن ها نمی رسد و خداوند هم سخن شیطان را که گفت «همه را

۱- سوره یوسف، آیه ۲۴.

۲- در سوره صافات، آیات ۱۵۹ و ۱۶۰.

گمراه می کنم إلاّ مخلَصین»، نفی نفرمود. از طرفی می دانید که قرآن کتاب هدایت است و کتاب هدایت، همه ی سخنا نش حق است. مهم نیست که چه کسی این سخن را می گوید، اگر کاری یا سخنی یا عقیده ای باطل بود، خدا که کتاب هدایت را آورده است، بطلان آن را در آن کتاب بیان می کند. به همین جهت است که می گوییم درست است که این سخن را شیطان گفته است، ولی خدا بر آن صحّه گذاشته است، یعنی آری همین طور است که شیطان نمی تواند مخلَصین را به سوی گمراهی تحریک کند. پس بندگانی هستند که شیطان نمی تواند هیچ گونه نفوذی در آن ها داشته باشد، حال باید بررسی شود مخلَصین چه خصوصیاتی دارند که شیطان نمی تواند سهمی در آن ها داشته باشد.

حضرت حق در قرآن می فرماید: شیطان گفت من فقط در بندگان مخلَص تو نمی توانم تصرف کنم، این غیر از آن است که عده ای را شیطان تحریک کند، ولی نپذیرند و یا عده ای را تحریک کند و ابتدا تحت تأثیر قرار گیرند و سپس توبه کنند و یا عده ای را تحریک کند در حدی که زبان شیطان می شوند، افراد نوع اخیر از بحث ما خارج اند. بحث در تفاوت بین مخلِصین با مخلَصین است و این که روشن شود مؤمنین ناب یا مخلِصین، غیر از مخلَصین اند. خیلی ها مؤمن و پاک دامن اند، در عین حال شیطان اراده می کند تا تحریک شان کند، حال یا تحت تأثیر او قرار می گیرند و سپس توبه می کنند و پاک دامنی خود را ادامه می دهند و یا تحت تأثیر او قرار نمی گیرند. اما مقام و مرتبه «مخلَصین»؛ اصلاً جایی نیست که شیطان بتواند در حوزه ی شخصیت شان وارد بشود، چون توسط

خدا خالص شده اند، مقامی است که شیطان در آن مقام دستگیره ای ندارد که بدان متوسل شود و بهانه ای برای تحریک داشته باشد.

می خواهیم بر روی آیه ای که می فرماید: شیطان به خدا گفت: به عزتت قسم همه ی بندگانت را گمراه می کنم مگر آن بندگانی که مخلَص هستند به خواست خدا یک مقداری تدبّر کنیم، ببینیم چه چیزهایی از خود قرآن در رابطه با مخلَصین برای ادامه ی زندگی مان به دست می آید. اولاً: معلوم می شود در طول تاریخ عده ای هستند که این ها مخلَص اند، و شیطان هم از خدا فرصتی خواست تا در تمام این مدّت به اغوای بندگان بپردازد مگر به اغوای مخلَصین، و از آن جایی که خداوند به ملائکه می فرماید: «...إِنِّی جَاعِلٌ فِی الأَرْضِ خَلِیفَهً...»؛(۱) من بنا دارم همواره در زمین خلیفه ای داشته باشم و طبق آیات بعدی آن خلیفه همه ی اسماء الهی را آموخته و درنتیجه خداوند را با همه ی اسماءاش می شناسد و می تواند توصیف کند. پس مسلّم تا آخر دنیا مخلَصینی هستند که شیطان از دسترسی به آن ها مأیوس است. انبیاء به طور مسلّم جزء مخلَصین اند و قرآن بعضاً به آن ها اشاره فرموده است.

ضرورت وجود انسان های معصوم

وقتی متوجه شدیم مخلَص بودن به چه معنی است و روشن شد خداوند عده ای را طوری می پروراند که از هر ناخالصی پاک باشند، متوجه این نکته نیز خواهیم شد که اساساً اگر بناست خدا من و شما را هدایت کند،

۱- سوره ی بقره، آیه ی ۳۰

بایـد مخلَصـین را در عـالم قرار دهـد تـا مـا بتوانیم به آن هـا که نمونه ی هـدایت کامل الهی هسـتند اطمینان کنیم وگرنه برای رسـیدن به مقصد مورد رضایت خداوند، الگو و نمونه ی کامل نخواهیم داشت، در حالی که برای تربیت کامل، صِرف توصیه و تئوری هـای تربیتی کافی نیست، بایـد نمونه ی کاملی که نمایش عینی آن تربیت است مـدّ نظر انسان باشـد و خداونـدی که دارای رحمت کامل و واسع است انسان ها را از این نیاز محروم نمی کنـد و لـذا افرادی را می پرورانـد که از هرگونه عیبی که در راه بندگی خدا عیب و نقص محسوب می شود، پاک باشند تا بتوان به طور کامل به آن ها اطمینان کرد.

اگر بنـده به جنابعـالی بگویم می خواهم یـک میلیون خبر به شـما بـدهم که فقـط یکی از آن ها غلط است. شـما دیگر به هیچ کـدام از آن ها نمی توانید اطمینان کنید، از نظر شـما در اولین خبر امکان غلط بودن هست تا آخرین خبر و عملاً هیچ کدام از خبرها به درد شما نمی خورد و لذا در مورد هدایت الهی باید شخصیت هایی را خداوند بپروراند که هیچ گونه انحرافی در آن ها نباشد تا بشریت بتواند به آن ها اعتماد کند و هدایت شود.

از آن جایی که خداونـد حکیم است و خلقت او لغو و بی هـدف نیست و در آن راسـتا ما را هـدایت می کنـد تا به کمالی که لازم است، برسیم و از آن طرف چون میـل درونی ما طالب هـدایت شـدن است و خداونـد هیـچ میلی از ما را بی جواب نمی گذارد، پس میل به هدایت را هم بدون پاسخ رها نمی کند و جواب این نیاز را می دهد و طوری هم جواب می دهد که به

واقع برای ما قابل استفاده باشد و این می رساند که باید انسان هایی همواره در مدّ نظر مردم باشد که از ابتدا هیچ نقصی در شخصیت آن ها دیده نشود. به قول مولوی خدا می فرماید:

من

کریمم، نان نمایم بنده را

تا

بگریاند طمع، آن زنده را

هر

کراماتی که می جویی به جان

او

نمودت تا طمع کردی در آن(۱)

پس خداوند هم میل داشتن انسان کامل را در ما گذاشته است تا به سوی آن حرکت کنیم و هم آن میل را بی جواب نمی گذارد.

ما نیاز داریم که هدایت بشویم، از طرفی با آدمی که در طول عمرش یک اشتباه هم داشته باشد، هدایت نمی شویم. چون اگر ما اطمینان کامل نداشته باشیم که آن فرد عین عصمت است و احتمال اشتباه در او بدهیم، به هدایت دست نمی یابیم و نسبت به درستی اعمال او گرفتار شک و تردید می شویم. این ها همه روشن می کند که در طول تاریخ و برای همیشه عده ای هستند که در عقیده و اخلاق و عمل عین صحّت و عصمت اند و پیامبران مصداق کامل این مقام می باشند.

وقتی پیامبری از طریق معجزه ثابت کرد که پیامبر است، و برای هدایت بشر آمده است، لازمه ی هدایت، آن است که او معصوم باشد و خداوند اجازه ی این که شیطان در افکار و گفتار و اعمالش تصرف کند را به شیطان نمی دهد، چون خداوند او را برای هدایت بشریت برگزیده است، وقتی آن هدایت به معنی واقعی محقق می شود که حرکات و افکار و

۱- دفتر دوم مثنوی، بیت شماره ۳۶۱ و ۳۶۲.

گفتار پیامبر خدا مخالف دین خدا نباشد و شخصیت خود او مطابق دینی باشد که برای هدایت بشر آورده است.

ابتدا باید به درستی بیندیشیم که لازمه ی هدایت الهی، علاوه بر آوردن دستوراتی که هیچ نقصی در آن ها نباشد، این است که آورنده ی آن دستورات نیز مصداق کامل آن هدایت باشد، تا مردم نگویند: آورنده ی دین مقید به دین خدا نیست چرا ما مقید باشیم. و اگر پیامبر خدا مثل بقیه با پذیرفتن دین، به تدریج رو به سوی کمال برود، باز مشکل باقی می ماند و نقطه ضعف های قبلی آن پیامبر مانع هدایت مردم می شود و خدایی که با رحمت واسعه اش اراده کرده تا مردم را هدایت کند چنین نقصی را در پیامبر خود قرار نمی دهد و لذا از ابتدا پیامبر خود را حفظ می کند تا گرفتار کوچک ترین لغزشی نباشد و لکه ی سیاهی در زندگی او به چشم نخورد، در همین رابطه علی علیه السلام می فرمایند: «...وَ لَقَدْ قَرَنَ اللهُ بِهِ مِنْ لَدُنْ اَنْ کانَ فَطیماً اَعْظَمَ مَلَکٍ مِنْ مَلائِکَتِهِ یَسْلُکُ بِهِ طَریقَ الْمَکارِمِ و مَحاسِنَ اخلاقِ العالَمِ، لَیْلَهُ وَ نَهارَهُ »؛(۱)

یعنی از همان لحظه ای که پیامبر صلی الله علیه و آله را از شیر گرفتند، خداوندْ بزرگ ترین فرشته ی خود را مأمور تربیت آن حضرت کرد تا شب و روز، او را به راههای بزرگواری و راستی و اخلاق نیکو راهنمایی کند.

پس نتیجه می گیریم خداوند با علم به شایستگی های پیامبر صلی الله علیه و آله، از ابتدا پیامبر خود را پرورانده تا مستعد دریافت بزرگ ترین پیام برای بندگانش

۱- نهج البلاغه، خطبه ی ۱۹۳.

بشود و از طریق نفس مقدس آن حضرت ما بتوانیم به دین خدا دست یابیم.

خداوند براساس اسم هادی خود ما را هدایت می کند و بر همین اساس حتماً شرایط هدایت را به بهترین نحو فراهم می نماید و بهترین شرایط، شرایطی است که شخصیت حامل سخن خدا عین همان عقاید و اعمالی باشد که آورده است و شیطان نتواند هیچ تصرفی در او داشته باشد و تماماً مظهر رضایت حق و مظهر ظهور اراده ی پروردگار باشد و این بدین معنی است که خداوند در عده ای که باید دین خدا را به بشریت عرضه کنند تصرف خاصی می نماید و درنتیجه آن ها مُخلَص خواهند بود.

مخلَصین؛ نمونه ی کامل ظهور خواست خدا

یکی از خصوصیات مخلَصین این است که کمالاتشان موهبی است، یعنی از طرف خدا به آن ها داده شده و این طور نیست که مثل انسان های معمولی به تدریج آن کمالات را اکتساب کرده باشند، چون خدا روی آن ها برنامه ریزی خدا داشته است. مقام مخلَصین مثل مخلِصین نیست که خودشان اراده کرده باشند با پذیرفتن دین خاص، به تدریج به کمالات لازم دست یابند. حضرت رضا علیه السلام در وصف امامانی که باید بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله هدایت جامعه را به عهده بگیرند، می فرمایند: «الْإِمَامُ وَاحِدُ دَهْرِهِ لَا یُدَانِیهِ أَحَدٌ وَ لَا یُعَادِلُهُ عِدْلٌ وَ لَا یُوجَدُ لَهُ بَدِیلٌ وَ لَا لَهُ مَثِیلٌ وَ لَا نَظِیرٌ، مَخْصُوصٌ بِالْفَضْلِ كُلِّهِ مِنْ غَیْرِ طَلَبٍ مِنْهُ وَ لَا اكْتِسَابٍ بَلِ اخْتِصَاصٌ

مِنَ الْمُتَفَضِّلِ الْوَهَّاب»(۱) امام؛ یگانه ی دوران است، هیچ کس به پایه ی او نرسد، عالمی همطرازش نباشد، جایگزین و مثل و مانند ندارد، بدون سعی و طلب به فضل خداىِ وهاب به همه ی فضائل ممتاز است. چنانچه ملاحظه می فرمایید حضرت رضا علیه السلام نیز بر غیر اکتسابی و موهبی بودن مقام امام تأکید می فرمایند.

ما در این دنیا نیاز داریم بدانیم که خداوند چه چیزی را حق می داند و چه چیزی را باطل و این نیاز وقتی به واقع جواب داده می شود که نمونه هایی در دنیا باشند که مطلقاً نمونه های نمایش رضایت پروردگار باشند، تا دوستی با آن ها دوستی با خدا باشد و دشمنی با آن ها دشمنی با خدا باشد و لازم است پرورنده ی چنین کسانی آن ها را در تمام عمر از هرگونه آلودگی منزه نگه دارد.

وقتی روشن شد عصمتِ مخلَصین اکتسابی نیست و موهبی است به این نتیجه می رسیم که خداوند تکویناً چنین مقامی را به آن ها داده و لذا وجودشان عین عصمت است. و آیه ی تطهیر نیز از این نوع عصمت برای اهل البیت علیهم السلام خبر می دهد، زیرا می گوید: خدا فقط اراده کرده است شما اهل البیت را از هر گونه آلودگی پاک گرداند(۲)

در حالی که از طرف دیگر خداوند اراده کرده از طریق فرستادن پیامبران، همه ی مردم از آلودگی پاک شوند، پس معلوم می شود آن نوع پاک کردنی که برای

۱- تحف العقول عن آل الرسول صلی الله علیه و آله ص ۴۳۹.
۲- «...إِنَّمَا یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا» (سوره ی احزاب، آیه ی ۳۳)

اهـل الـبيت عليهم السـلام اراده کرده است از نـوع دیگری است، و از آن جـایی که پـاک کردن مردم از آلـودگی به صـورت تشریعی انجام می شود و باید خود مردم به تدریج در اصلاح خود بکوشند، باید اراده ی خداوند جهت پاک کردن اهل البیت علیهم السـلام از آلودگی، اراده ی تکوینی باشـد و این همـان مقام مخلَصـین است که خداونـد آن ها را برای خود پاک کرده است و هیچ کس سـهمی در آن ها ندارد مگر خودِ خداوند و در همین راسـتاست که حضـرت امام حسن عسکری علیه السلام می فرمایند: «اِنَّ قُلُوبَنَا اَوْعِیهُ مَشِیّهِ اللّه فَاِذَا شَاءَ شِئْنا»؛(۱) قلب های ما ظرف اراده و خواست خداونـد است، چون او بخواهد، ما می خواهیم. و حضرت علیه السلام می فرمایند آنجا که خداوند فرمود: «وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَن یَشَاء اللَّهُ»؛(۲)

شمـا نمی خواهیـد مگر آنچه را خـدا بخواهـد، در رابطه بـا مـا است و این همان قول رسول خـدا صـلی الله علیه و آله است که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ قَلْبَ وَلِیِّهِ وَکْراً لِإِرَادَتِهِ فَإِذَا شَاءَ اللَّهُ شِئْنَا»(۳) خداوند دل ولیّ خود را آشیانه ی اراده ی خویش قرار داده هرگـاه او بخواهــد مــا نیز می خـواهیم. و بـه همیـن جهـت خداونــد می فرمایــد: «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا یَصِفُونَ * إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِینَ»؛(۴) منزه است خداونـد از آنچه انسان ها او را وصف می کنند، مگر آن طور که بنده های مخلَصِ او، او را وصـف می نمایند، که نمونه ی توصیف حقیقی توحید الهی را در نهج البلاغه ی

۱- سید حسین بروجردی، تفسیر صراط مستقیم، ج ۳، ص ۴۷۴.

۲- سوره ی انسان، آیه ی ۳۰.

۳- بحارالأنوار، ج ۲۶، ص ۲۵۶.

۴- سوره صافات، آیات ۱۵۹ و ۱۶۰.

علی علیه السلام می توان یافت و واقعاً اگر امامان علیهم السلام نبودند آیا چنین توصیفاتی واقع می شد؟

با توجه به مطالب فوق می توان گفت رمز و راز این که خداوند اجازه داده است تا مخلَصین او را توصیف کنند آن است که قلب آن ها تماماً محل تجلی انوار پروردگار است، بنا به فرمایش علامه طباطبائی«رحمه الله علیه» در رابطه با آیه ی ۱۶۰ سوره ی صافات؛ «هرکس خدا را با مفاهیم محدودی که در پیش خود دارد، وصف می کند و همان را برای خدا کمال می داند، در حالی که خدای متعال، نامحدود و بالاتر از این تعاریف است، و بندگان مخلَص کسانی هستند که تماماً هستی آنان برای خدای سبحان است و غیر خدا در حریم دل آن ها راه ندارد و لذا آن ها خدا را شناخته اند و بر همان اساس وصف می کنند». چون با تمام وجود نمایش حق اند و خداوند با زبان آنان با بندگان سخن می گوید، که در حدیث قدسی به آن اشاره دارد و می فرماید: «کُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِی یَسْمَعُ به وَ بَصَرَهُ الَّذِی یَبْصِرُ به وَ لِسَانَهُ الَّذِی یَنْطِقُ به»؛(۱) گوش او می شوم که بدان گوش بشنود وچشم او می شوم که بدان ببیند و زبان او می شوم که بدان سخن بگوید.

حال که روشن شد ما نیاز داریم عده ای به عنوان نمونه های رضایت الهی همواره در صحنه ی زندگی بشر باشند و خداوند آن ها را جهت چنین امری پرورانده، می فهمیم خداوند ما را تا عالی ترین مرحله هدایت یاری فرموده است.

۱- إحیاء علوم الدین، ج ۱۴، ص ۶۱ .

کمال معصومین در حفظ عصمت

البته آن سؤال را هم بایـد بتوانید جواب دهید که اگر خدا روی این ها برنامه ریزی کرده است و اگر خداوند در شخصـیت آن هـا تصـرف کرده، پس کمـال آن هـا به چیست؟ زیرا خودشـان در کمالاتشـان نقشـی نداشـته انـد. اگر موضوع را عمیقاً دنبال بفرماییـد ملاحظه خواهیـد کرد که کار «مخلَصـین» خیلی سـنگین و طاقت فرساتر از «مخلِصـین» است. چون مخلَصـین بایـد آن عصـمتِ موهبی را با انواع عبادات و مراقبت ها نگه دارند که مسلّم سـخت ترین کار زیر این آسـمان همین است که به کسـی مقام عصـمت کامل بدهند و بدون آن که سایر صـفات انسانی، مثل غضب و شهوت و اختیار را از او بگیرند و بدون آن که او را به فرشـته تبدیل کنند، وظیفه داشـته باشد آن عصـمت را تا آخر حفظ کند. این کار فقط از عده ای خاص بر می آید، چون در شرایطی قرار می گیرند که یک خطا کافی است تا تمام مقام عصمت آن ها از دست برود.

وقتی شما را از ابتدا در مقام عصمت قرار ندهند شخصیت تان طوری است که آرام آرام واجبات الهی را انجام می دهید و اگر هم در یک مورد کوتاهی کردید، توبه می کنید و دوباره کار را ادامه می دهید. به ما فرمودند اگر گناهی کردی استغفار کن، بـاز اگر گنـاه کردی، استـغفار کن تـا آثـار آن گناه از جان تان پاک شود، شـما هم بالاخره با آن استـغفار ها و پایدارشـدن بر انجام واجبات و ترک محرمات، آرام آرام آدم مؤمن و متـدین می شوید. با این راهی که جلوی پای ما گذاشـته اند، اگر گناه یا خطایی هم کردیم، نابود نمی شویم. اما اگر از ابتدا انسان را در مقام

عصمت قرار دادند و بدون آن که او را به ملائکه تبدیل کنند که دیگر صفات انسانی را نداشته باشد، به او دستور دهند مقام عصمت را حفظ کن، حالا چنین فردی اگر یک اشتباه کرد کارش تمام است. امامان معصوم علیهم السلام کسانی اند که خداوند در عین این که آن ها را در مقام عصمت قرار داده، قدرت انتخاب را از آن ها سلب نکرده است و یا مثل ملائکه که هرکدام در یک بُعد از ابعاد الهی هستند، در یک بُعد قرار نداده است.(۱) لذا هم قوه ی غضبیه دارند و هم قوه ی شهویه و هم سایر میل هایی که در هر انسانی هست. حال با این همه، باقی ماندن در مقام عصمت، امری است فوق العاده طاقت فرسا.

هر سالکی در سیر و سلوک خود در مرتبه ی ابتدائی، در مقام قربِ به حق قرار ندارد و در انتها به لطف الهی مقام «قربِ» به حق نصیب او می شود. در مرتبه ی «بُعد» و فاصله داشتن از حق در مقامِ وصل به خدا نیست، ولی تلاش می کند که وصل بشود. حالا اگر امروز جهت اتصال به حق کمی سستی کرد، دوباره از فردا شروع می کند. اگر کمی غفلت کرد، توبه می کند و باز سلوک را شروع می کند. اما اگر کسی به قرب رسید، باید دائم مواظب باشد که سقوط نکند و از مقام قرب محروم نگردد. جامی از قول عاشقِ واصل می گوید:

محنت

«قرب» ز «بُعد» افزون است

جگر

از هیبت «قربم» خون است

ص: ۲۹۲

۱- قرآن از زبان ملائکه می فرماید: «وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ»؛(سوره ی صافات، آیه ی ۱۶۴) نیست برای ما مگر مقامی معلوم. یعنی ملائکه هر کدام یک بُعدی از کمالات و اسماء الهی را دارند و لذا انتخاب برای آن ها معنی ندارد، چون در مقابل چند بُعد قرار ندارند تا بخواهند بُعدی را بر بُعدی ترجیح دهند.

هست

در «قرب» همه بیم زوال

نیست

در «بُعد» جز امید وصال

اظهار می دارد بیشترین فشار در مقام قرب هست، چون باید یک نَفَس و بدون هیچ وقفه ای، تلاش کنم این حال از دستم نرود - تازه قرب عارف کجا و اتصال خاص ائمه ی معصومین و پیامبران علیهم السلام کجا؟- در قرب، آدم می ترسد نکند سقوط کند. در بُعد، امید این هست که به وصال برسد. حالا اگر به وصل رسیدی باید آن وصل را نگهداری. این است که عرض می کنم ائمه علیهم السلام سخت ترین کاری را که برای یک انسان ممکن است به دوش دارند و آن این است که آن ها را در مقام معصومیت کامل قرار داده اند و به آن ها می گویند عصمت تان را حفظ کنید. درست است مقام بسیار عزیزی است و لطف بسیار بزرگی است که چون خداوند شایستگی لازم را در آن ها دیده به آن ها بخشیده است ولی عبادات طولانی آن ها نشان می دهد تا چه حد باید تلاش کنند تا این گوهر گرانمایه را حفظ کنند. آری هدیه ی بزرگی است ولی نگهداشتنش از آن بزرگ تر و کمال امامان معصوم علیهم السلام در همین حفظ عصمت است. چون ممکن است عزیزان از خود بپرسند، آیا امامان معصوم علیهم السلام که در قله ی عصمت قرار دارند، تکاملی هم برای آن ها هست، جواب آن است که باقی ماندن در مقام عصمت و حفظ عصمت برای آن ها تکامل است. آیا تکاملی بالاتر از آن می شود که انسان معصومی در طول زندگی با انواع حادثه ها روبه رو شود و عصمت خود را حفظ کند و قلب خود را همواره آماده ی تصرف پروردگارش قرار دهد و نفس خود را با مقام «نور عظمت» متحد نگه دارد؟

ص: ۲۹۳

چگونگی برخورد با مخلَصین

باز برگردیم به این موضوع که معلوم شد عده ای در این عالم مُخلَص اند، و خداوند آن ها را خالص کرده است و چون آن ها را برای خودش خالص کرده هیچ کس در آن ها هیچ تأثیر و سهمی ندارد و شیطان هم نمی تواند در آن ها سهم داشته باشد. حال می خواهیم کمی روی معنی مخلَص بودن بیشتر بمانیم تا روشن شود وقتی عده ای آینه ی خواست خدایند چگونه باید به آن ها نظر کرد. وقتی نور خدا بر قلب آن ها تجلی کرد همان نور از دست و زبان آن ها جاری است، و در زیارت جامعه ی کبیره خطاب به آن ها می گویی: «وَ الْأَدِلاءِ عَلَى مَرْضَاهِ اللَّهِ»؛ سلام بر شما که راه سیر به سوی رضایت الهی هستید، به این معنی که خواست خدا بر قلب آن ها جاری است و نمونه ی آن چیزی هستند که خداوند از بندگانش می خواهد، چون چیزی از خود ندارند و قلبشان محل اراده ی خداوند است.

خداوند می دانسته است که اگر به عموم انسان ها چنین مقامی را داده بود نمی توانستند عصمت خود را نگه دارند و لذا در بین تمام بندگانش عده ای که شایستگی چنین مقامی را داشتند و خداوند از قبل می دانست این ها با تلاشی که دارند آن عصمت را حفظ می کنند آن ها را مفتخر به مقام عصمتِ موهبی نمود و آن ها را به ما معرفی کرد. شما گاهی به مکه یا زیارت ائمه علیهم السلام می روید و به لطف الهی بهره های خوبی هم نصیب تان می کنند ولی با غفلت هایی که پیش می آید از دستتان می رود، در حالی که امامان علیهم السلام آن مقام عالی را همواره محفوظ می دارند، در روایت داریم که

هر کس در روز عرفه در صحرای عرفات وارد شد و گفت خدا من را نبخشیده است، سوء ظن به خدا دارد. چون خدا همه ی گناهانش را می بخشد. حالا عزیزانی که به مکه مشرف شده اند و در عرفات وقوف پیدا کرده اند، بفرمایند آن مقام چه شد؟ می بینید که رفت. حال اگر به شما بگویند باید حالی که در عرفات به دست آوردی تا آخر حفظ کنی و شخصیت تو در ازاء حفظ آن حال، ارزش دارد. حساب کنید چه می شود! و چه تکلیف فوق طاقتی را به ما پیشنهاد می کنند.

این که می گویند اصلاً فکر رسیدن به مقام اهل البیت علیهم السلام را نکنید؛ از همین جهت است. یعنی در واقع دارند به ما از سر دلسوزی توصیه می کنند هیچ کس فکر این را که به مقام ما نزدیک بشود نکند. اگر ما آرزو کنیم ای کاش ما هم مثل اهل البیت علیهم السلام همان طور که آن ها را خداوند به مقام عصمت رساند، معصوم بودیم، ببینید چه خطراتی را برای خود آرزو کرده ایم، در حالی که نمی توانیم کم ترین حال معنوی را که در اثر روزه ی ماه رمضان به دست آورده ایم حفظ کنیم. باید راضی باشیم که اهل البیت علیهم السلام به اراده ی حکیمانه ی خداوند امامان معصوم ما باشند و ما از خدا بخواهیم توفیق استفاده از آن ها را به ما بدهد. مثل تشنه ای که بدون چون و چرا از آب گوارا استفاده می کند. وقتی موضوع را از این دید نگاه کردیم احساس می کنیم برکات اُنس با اهل البیت علیهم السلام شروع شد! چون می فهمیم قصّه ی ما نسبت به آن ها، قصّه ی تشنه است نسبت به آب.

وقتی رسیدیم به این که مخلَصین، عین عبودیت اند، عین سجده و عین رکوع اند؛ سعی می کنیم از چشمه ی وجود آن ها خود را سیراب کنیم. مثل

آب که عین تری است، و انسان تشنه خود را از طریق آن سیراب می کند، به جای این که بگوید چرا من آب نشدم، از آب جهت رفع تشنگی اش استفاده می کند. هنر آن است که متوجه شویم خداوند از طریق پیامبران و امامان معصوم علیهم السلام هدیه هایی به عالم بشریت داده است و به تأمل بنشینیم که عجب برکتی است سنت وجودِ حجّت خدا در عالم و چقدر بحث با برکتی خواهد بود مسأله ی امام شناسی! به خصوص اگر متوجه شویم آن ها با فرهنگ خاصی که خودشان در آن فرهنگ پروریده شده اند، ما را به سوی «حق» دعوت می کنند.(۱)

ملاحظه کردید که وظیفه ی اهل بیت علیهم السلام، حفظ آن عصمتی است که خداوند به آن ها داده است و آن ها قهرمانان بی نظیری در حفظ این عصمت بوده اند.

معلوم شد که آیات قرآن خبر می دهند که عده ای زیر این آسمان هستند که مخلَص اند و به همان معنایی که عرض شد، جز خدا هیچ چیز و هیچ کس در آن ها سهمی و تأثیری ندارد. و این را هم می توان متوجه شد که وجود این ها مربوط به زمان خاص نیست چون بحث شیطان در رابطه با گمراهی خلق و استثنا کردن مخلَصین در طول تاریخ مطرح است. هنر ما این است که وقتی روشن شد عده ای با این خصوصیات هستند که درس نخوانده، عالِم اند؛ و قلبشان تماماً ظرف خواست خداست، بگردیم آن ها را پیدا کنیم و دامنشان را بگیریم. لذا حضرت رضا علیه السلام می فرمایند: «اَلْاِمَامُ

ص: ۲۹۶

۱- در بررسی موضوع هدایت ائمه علیهم السلام و «یهْدی إلی الْحق» رجوع شود به بحث «امام علیه السلام و ایصال الی المطلوب» از کتاب «آن گاه که فعالیت های فرهنگی پوچ می شود» از همین مؤلف.

وَاحِدُ دَهْرِهِ لا يدَانِيهِ اَحَدٌ»؛(۱) امام یگانه ی روزگارش می باشد که هیچ کس همطراز او نخواهد بود.

مصداق مخلَصین

اگر متوجه معنی مخلَصین باشیم شناخت مصداق آن ها کار مشکلی نیست، زیرا در شروع کار به زودی می توان فهمید آن هایی که در این مقام نیستند چه کسانی هستند و پس از آن نظر می کنیم به آن هایی که دارای این مقام اند و شواهد فراوانیجهت نزدیکی ما به مصداق مخلَصین در دست است. به عنوان مثال قرآن می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ أَطِيعُواْ اللّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ»؛(۲)

ای مؤمنان خدا را اطاعت کنید، و رسول خدا و اولی الامر را اطاعت کنید. چنانچه ملاحظه می فرمائید علاوه بر اطاعت خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور فرمود «اولی الامر» را نیز اطاعت کنید و مسلّم خداوند بندگان خود را به اطاعت کسی دعوت نمی کند که معصوم نباشد و احتمال گناه و اشتباه در او برود، از طرفی هیچ کدام از صحابه ی پیامبر صلی الله علیه و آله چنین ادعایی ندارند که معصوم اند، و فقط اهل بیت پیامبر علیهم السلام اند که می فرمایند: «نَحْنُ وَ اللّهِ السَّبِيلُ اَلَّذى اَمَرَكُمْ اللّهُ بِاِتِّباعِهِ وَ نَحْنُ وَ اللّهِ الصِّراطُ الْمُسْتَقيم»؛(۳) به خدا سوگند مائیم آن راهی که خدا به شما امر کرد از آن پیروی کنید و سوگند به خدا مائیم صراط مستقیم. و یا

۱- تحف العقول، ص ۴۴۳.

۲- سوره ی نساء، آیه ی ۵۹.

۳- بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۱۴.

در میان صحابه ی پیامبر صلی الله علیه و آله فقط امیرالمؤمنین علیه السلام اند که نهج البلاغه ای را به بشریت ارائه فرموده اند و به آن نحو خدا را در آن وصف کردند. آیا بقیه ی صحابه، یک هزارم نهج البلاغه مطلب آورده اند؟ وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام و فرزندان حضرت می گویند علم هدایت جامعه در نزد ما است و «نَحْنُ وَ اللَّهِ دَلَلْنَاكُمْ عَلَى رَبِّكُمْ»؛(۱) به خدا سوگند مائیم که شما را به سوی پروردگارتان راهنمایی می کنیم. حال یا نعوذبالله آن ها دروغ می گویند، یا راست می گویند. اگر دروغ بگوید که از بقیه ی صحابه پایین تراند و آدم دروغگو طوری است که هم حرفش مشخص است و هم نوع سلوکش. در حالی که همه ی حرکات و گفتار این خانواده حکایت از صداقت آن ها دارد و سخنان و توصیه های رسول خدا صلی الله علیه و آله مطابق روایاتی که اهل سنت نقل کرده اند همه حکایت از آن دارد که مصداق کامل مخلَصین، اهل بیت پیامبر علیهم السلام هستند. در مناقب خوارزمی آمده که ابن عبّاس روایت کرده است رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «اگر مردمان اجتماع می کردند بر محبّت علیّ بن ابی طالب علیه السلام خداوند متعال هرگز آتش جهنّم را خلق نمی کرد.»؛(۲)

و نیز در همان کتاب هست که از سلمان پارسی پرسیدند چه قدر حبّ تو نسبت به علی علیه السلام زیاد است! گفت: از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «کسی که علی علیه السلام را دوست داشته

۱- بحارالأنوار، ج ۲۶، ص ۱۲

۲- الفین، ترجمه ی وجدانی، ص ۹۶۳.

باشد مرا دوست داشته و کسی که او را دشمنی کند با من دشمنی نموده است.»؛(۱)

باز تأکید می کنم اگر خصوصیات مخلَصین را درست شناختیم پیداکردن مصداق های آن بسیار راحت خواهد بود، چون عده ای خاص و محدود می توانند در آن مقام باشند و تفاوت آن ها به خوبی با سایر افراد مشخص است. چه کسی می تواند دهان باز کند و یک جا، در بین جمعیت، در روز عرفه مناجات عرفه را اظهار کند، جز امام حسین علیه السلام ؟ و یا چه کسی می تواند مثل امام سجاد علیه السلام دعای ابوحمزه و یا دعاهای صحیفه ی سجادیه را اظهار نماید؟ هنر شیعه این است که خصوصیات انسان های مخلَص را در قرآن پیدا کرده و بعد متوجه مصداق های آن شده و به امامان معصومی رسیده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر آن تأکید داشتند.

از یک طرف خودِ قرآن می گوید: در طول تاریخ انسان هایی هستند که مخلَص اند و شیطان در آن ها هیچ تأثیری نمی تواند بگذارد و در نتیجه حتماً معصوم خواهند بود، از طرف دیگر هیچ یک از صحابه ی پیامبر صلی الله علیه و آله حتی سلمان، ادعای عصمت ندارند، مگر امیرالمؤمنین علیه السلام . و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز به کمک مردم آمدند و بنا به نقل ابن عباس از مناقب خوارزمی، فرمودند: «کسی که علی علیه السلام را دوست داشته باشد نماز و روزه و عباداتش مقبول خداوند متعال است و دعایش مستجاب می شود و نیز کسی که علی علیه السلام را دوست داشته باشد خداوند به عدد هر موئی که در بدنش است، شهری در بهشت به او عطا خواهد نمود و نیز کسی که آل محمّد صلی الله علیه و آله را

۱- الفین، ترجمه ی وجدانی، ص ۹۶۳.

دوست داشته باشد از حساب و میزان و صراط به خوبی خواهد گذشت و در امان است و نیز اگر با دوستی محمّد و آل محمّد علیهم السلام بمیرد من ورود او را به بهشت کفالت می نمایم و نیز کسی که دشمنی کند آل محمّد صلی الله علیه و آله را، روز قیامت نامه ی اعمالش را در پیش چشم هایش قرار می دهند و از رحمت خداوند دور باشد.»(۱)

زیارت جامعه و خصوصیات مخلَصین

توجه به زیارت جامعه ی کبیره که از حضرت امام هادی علیه السلام صادر شده، هنر شیعه است، که پس از دقت در معنی و جایگاه مخلَصین توانسته است مصداق آن ها را پیدا کند و با نگاهی صحیح به مخلَصین بنگرد، در همین راستا و صرفاً جهت تبیین مقام مخلَصین فرازهایی از آن زیارت را مورد توجه قرار می دهیم.(۲)

ابتدا پس از سلام به آن ذوات مقدس و اقرار به مقامات عالی آن ها، اظهار می دارید شما اُمناء خدای رحمان هستید. یعنی خدای رحمان شما را امین خود قرار داده و قلب تان جایگاه دستورات اوست، به این معنی که آن ها مخلَص اند و قلبشان محل حکم خدا است و یا در فرازی دیگر اظهار می دارید: «اَلسَّلامُ عَلی حُجَجِ اللهُ عَلی اَهْلِ الدُّنْیا»؛ سلام بر شما که حجت خدا برای اهل دنیایید. به این معنی که نمایش امر و نهی الهی هستند و از

۱- الفین، ترجمه ی وجدانی، ص ۹۶۴.

۲- شرح زیارت جامعه ی کبیره فضای دیگری را می طلبد که فعلاً بحث متوجه آن فضا نیست.

خود هیچ چیزی به صحنه نمی آورند، آنچه را خداوند خواسته است از طریق اهل البیت علیهم السلام به اهل دنیا نشان داده است. و در فراز دیگر اظهار می دارید؛ «اَلسَّلامُ عَلی مَحالِّ مَعْرِفَهِ الله»؛ سلام بر شما که چون بخواهیم خدا را بشناسیم، باید شما را بشناسیم. شما جایگاه ها و جلوه گاه های معرفت الهی هستید، چون پروردگار عالم با تمام اسماء الهی خود بر قلب شما تجلی کرده است. لازمه ی چنین صفاتی آن است که تمام وجود آن شخص در اختیار حق باشد و حق بر آن قلب تجلی کند و آن را تصرف نماید، به همین جهت حضرت امام باقر علیه السلام به آن دو نفر عالم اهل سنت می فرمایند: «شَرِّقا وَ غَرِّبا فَلا تَجِدانِ عِلْماً صَحِیحاً اِلاّ شَیْئاً خَرَجَ مِنْ عِنْدَنا اهل البیت»؛(۱) به شرق روید و به غرب روید، هیچ علم صحیحی نمی یابید مگر آن چه که از نزد ما اهل البیت بیرون آمده باشد. ملاحظه می کنید که ائمه علیهم السلام مأمورند این حقیقت را به گوش بشریت برسانند و وقتی هم سراغ آن ها می رویم می بینیم به واقع دارای چنین خصوصیاتی هستند و می توانند این ادعای بسیار بزرگ را ثابت کنند.

پس یک بحث این است که ما از طریق قرآن بفهمیم که زیر این آسمان، کسانی هستند که مخلَص اند و قلب آن ها تماماً در تصرف خدا است، بحث دیگر آن است که بررسی کنیم مصداق مخلَصین چه کسانی هستند و این خصوصیات در چه کسانی پیدا می شود. مسلّم قلب انسانِ مخلَص جایگاه معرفت الهی است و کسی است که خداوند نور کامل

۱- بحارالأنوار، ج ۲، ص ۹۲.

خود را در قلب او متجلی می کند همچنان که قلب او «مَعَادِنِ حِكْمَهِ اللَّهِ» است، خداوند حکمت های خود را در چنین قلبی می گذارد.

بنابراین معلوم شد خداوند یک عده ای را آفریده است که جان و قلب آن ها در تصرف کامل اسماء و صفات الهی است و لذا هر کمالی را که بتوانیم برای خدا تصور کنیم قلب آن ها محل تجلی آن کمالات است و زیارت جامعه ی کبیره در فرازهای گوناگون نظر به چنین معرفتی دارد که با تحلیلِ جایگاه مخلَصین در هستی متوجه آن مقام می شویم. اگر کسانی غیر از اهل بیت علیهم السلام را پیدا کردید که مصداق مخلَصین باشند، می رویم به دنبال آن ها، چون طبق آیات قرآن می دانیم در عالم مخلَصینی هستند پس باید آن ها را پیدا کرد، و لذا در آخر زیارت جامعه اظهار می کنیم: «اللَّهُمَّ إِنِّی لَوْ وَجَدْتُ شُفَعَاءَ أَقْرَبَ إِلَيْكَ مِنْ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الْأَخْيَارِ الْأَئِمَّهِ الْأَبْرَارِ لَجَعَلْتُهُمْ شُفَعَائِی»؛ خدایا اگر من شفیعانی نزدیک تر به تو از محمد و اهل بیت او می یافتم آن ها را شفیع بین خودم و تو قرار می دادم. به این معنی که غیر از این ها کس دیگری را پیدا نکردم، همه ی آن کسانی که احتمال داشتن چنین مقامی را برایشان می دادم بررسی کردم، دیدم مخلَصی که قرآن معرفی می کند امروزه فقط با خصوصیاتی که در اهل البیت علیهم السلام هست، مطابقت دارد بر همین اساس به آن ها عرض می کنیم: سلام بر شمایی که «حَفَظَه لِسِرِّهِ»؛ نگهبان سرّ خدایید و شایسته ی آن که اسرار الهی در جان شما گذاشته شود.

یا عرضه می داریم: «اَلسَّلامُ عَلَى الدُّعاهِ اِلَى اللهِ وَ اَدِلّاءِ عَلى مَرْضاتِ الله»؛ سلام بر کسانی که فقط به خدا دعوت می کنند و راهنمایان به سوی

ص: ۳۰۲

رضـایت الهی هسـتند. چون خودی جز بنـدگی خـدا از خود ندارنـد. بالأـخره هرکس به انـدازه ای که از مسـیر امامان معصوم علیهم السـلام جدا شود به همان اندازه که خود دارد، مردم را به خود دعوت می کند. من و شـما هم به همان اندازه که رجوعِ سخنانمان به سیره و کلام معصوم بود به آن ها دعوت کرده ایم. اما اگر رجوع حرف ها به سوی خودمان بود خود را هلاک و مردم را سرگردان می کنیم.

حضور مخلَصین در همه ی مراتب هستی

آن هـایی که در این موضـوع تفکر نمی کننـد ممکن است بـدون هیـچ دلیلی بگوینـد این حرف هـا نسـبت به اهـل بیت علیهم السـلام غلوّ است، غافل از این که بالأخره آیا چنین شخصـیت هایی در عالم هست یا نه؟ اگر کسی به درستی خدا را بشناسد و متوجه شود خداونـد حقیقتی است که جامع همه ی کمالات است و در عین آن که همه ی کمالات را به نحو مطلق دارا است، اَحـد است و آن کمالاـت، او را از مقام احـدیت خارج نمی کنـد، متوجه وجود چنین مقاماتی می شود. مثل نور بیرنگ که در عین دارا بـودن هفت نور، از بی رنگی خـارج نمی شود، چون آن هفت نور به نحو جـامعیت در نور بی رنـگ هست و در نور بی رنگ مسـتغرق اند، صـفات خداوند هم در ذات خداوند مستغرق است و یک حقیقت است که جامع کمالات است، که ما به آن حقیقت «حضـرت الله» می گوئیم، حال «حضرت الله» به عنوان یک حقیقتِ وجودی، حتماً تجلی دارد و تجلی او همسنخ اوست، منتها به مخلوقیت و به نازله و چون «حضرت الله»؛ جامع کمالات است، اولین

مخلوق او که خلیفه ی او به حساب می آید، نیز جامع همه ی اسماء الهی است، همانی که قرآن در وصف او فرمود: «وَعَلَّمَ آدَمَ الأَسْمَاء کُلَّهَا»؛(۱)

خداوند همه ی اسماء را به آدم آموخت، و رسول خدا صلی الله علیه و آله در رابطه با چنین مقامی فرمودند: «اَوَّلُ مَا خَلَقَ اللّهُ نُوری»؛(۲)

اول چیزی که خداوند خلق کرد، نور من بود، یعنی اولین مخلوق، انسان کامل است که جامع همه ی اسماء الهی است و غیر این هم نمی تواند باشد، چون ملائکه جامع اسماء الهی نیستند و هرکدام حامل اسمی از اسماء الهی می باشند، یکی حامل اسم علیم است و یکی حامل اسم مُحْیی. وقتی اولین مخلوق باید انسان کامل باشد و حامل همه ی اسماء الهی است، آیا نظرکردن به انسان کامل و اسماء الهی را در مقام او یافتن و وصف کردن، غلوّ است؟

اگر انسان کامل به عنوان واسطه ی فیض در عین مخلوق بودن، همه ی اسماء الهی را به نحو کامل داشته باشد، پس هر علمی که در عالم هست، از پنجره ی وجود مقدس اوست که تجلی می یابد و او از آنچه در سینه ی سایر مخلوقات هست، بیشتر از خودِ مخلوقات آگاه است و نسبت او در رابطه با سایر اسماء نیز همین طور است، به طوری که حیات هر ذی حیاتی از پنجره ی مقدس او تجلی می کند و او بیش از آن موجود در حیات آن موجود حاضر است. مقام مخلَص بودن چنین اقتضایی را دارد که واسطه ی فیض باشد و قلب او محل تجلی اسماء الهی گردد و از طریق او آن اسماء بر بقیه تجلی کند و از خود هیچ رأی و نظری نداشته باشند. چنانچه

ص: ۳۰۴

۱- سوره ی بقره، آیه ی ۳۱.

۲- بحار الأنوار، ج ۱، ص ۹۷

حضرت صادق علیه السلام می فرمایند: «يَا جَابِرُ لَوْ كُنَّا نُفْتِي النَّاسَ بِرَأْيِنَا وَ هَوَانَا لَكُنَّا مِنَ الْهَالِكِين»؛(۱)

ای جابر! اگر ما با نظر و رأی خود به مردم چیزی بگوییم و فتوایی بدهیم حتماً هلاك خواهیم شد. معلوم است جان آن ها واسطه ی فیض بین خلق و خالق است.

وقتی رسیدیم به این نکته که یک عده ای هستند که در عین داشتن مقام مخلوقیت، سراسر وجودشان را حق در اختیار دارد، بقیه می توانند جایگاه خود را در نسبت با آن ها تعیین کنند و به اندازه ای که به آن ها نزدیک اند از ارتباط با حق بهره مند شوند. با توجه به این امر غلوّ در این موضوع چه معنی دارد؟ غلوّ وقتی است که صفات انسان کامل را به کسی غیر از انسان کامل نسبت دهیم، یا انسان کامل را در حدّ خالق بالا ببریم، در حالی که آن ها می فرمایند: «اجْعَلُونَا مَخْلُوقِينَ وَ قُولُوا فِينَا مَا شِئْتُم»؛(۲) ما را آفریده ی خدا بدانید آن گاه هر کمالی را که مایلید در وصف ما بگوئید جا دارد.

یک راز بزرگ

در زیارت جامعه با توجه به مقام واسطه ی فیض بودن ائمه علیهم السلام می گویی: «وَ عَيْبَهِ عِلْمِهِ»؛ سلام بر شما که محل علم خدائید. فراموش نفرمائید که خدا مخلَصین را برای خود پروریده تا مظهر صفات او باشند و از طریق آن ها، صفات حضرت حق ظاهر گردد و راه مردم به سوی خدا به

۱- بحارالأنوار، ج ۲، ص ۱۷۲.

۲- بحارالأنوار، ج ۴۷، ص ۶۸.

نمایش در آید و لذا در ادامه می گویی: «وَ حُجَّتِهِ وَ صِراطِهِ وَ نُورِهِ»؛ سلام می دهی به کسانی که حجت خدا و صراط او و نور اویند، از طریق آن ها خداوند به بندگانش می گوید اگر می خواهی ملاک رضایت و عدم رضایت چگونه است، به آن هایی که حجت من انـد نظر کن، همان هایی که صـراط و مسـیر رسـیدن بنـدگان به خداوندنـد و نور او را می نمایاننـد، راستی اگر مظاهر نوری خدا نبودند بشریت از کجا می توانست خدا را بشناسد؟ و وقتی قرآن فرمود: یک عده ای مخلَص اند و شیطان هم روی این هـا نمی توانـد تأثیر بگـذارد، راز بزرگی را برای بشـریت آشـکار نمود، همان رازی که حضـرت باقر علیه السـلام در موردش فرمودند: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ لَا يَكُونَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ حِجَابٌ حَتَّى يَنْظُرَ إِلَى اللَّهِ وَ يَنْظُرَ اللَّهُ إِلَيْهِ فَلْيَتَوَالَ آلَ مُحَمَّدٍ علیهم السلام وَ يَتَبَرَّأْ مِنْ عَدُوِّهِمْ وَ يَأْتَمَّ بِالْإِمَامِ مِنْهُمْ فَإِنَّهُ إِذَا كَانَ كَذَلِكَ نَظَرَ اللَّهُ إِلَيْهِ وَ نَظَرَ إِلَى اللَّه»؛(۱) هرکه مسرور می شود از این که بین او و خـدا حجابی نباشـد تا خـدا را ببینـد و خداونـد نیز او را مشاهـده کنـد بایـد آل محمّـد علیهم السـلام را دوست بدارد و از دشـمنانشان بیزار باشد و پیرو امام از آل محمّد علیهم السلام گردد، اگر چنین بود خدا را می بیند و خدا نیز او را می بیند. فکر می کنم تأمل بر روی این حدیث شـریف به واقع اسرار زیادی بر جان انسان می گشاید و تدبّر در آن را به عهده ی عزیزان می گذارم.

پس عده ای در مقام مخلَص هستند که صراط و نور خدایند، با حرکات و سکنات و گفتارشان صفات و کمالات خدا را نشان می دهند و

۱- بحارالأنوار، ج ۲۳، ص ۸۱

می توان از منظر آن ها صفات و اسماء خداوند را به تماشا نشست، همان نکته ای که علی علیه السلام در آن رابطه در وصف خود فرمودند: «أَنَا عَیْنُ اللَّهِ وَ أَنَا یَدُ اللَّهِ وَ أَنَا جَنْبُ اللَّهِ وَ أَنَا بَابُ اللَّه»؛(۱) من چشم خدا در بین بندگان و دست خداوند و در قرب خدا و باب او هستم. آدم وقتی به اعمال و گفتار این ذوات مقدس توجه می کند، متوجه می شود یقیناً نوری خاص پشت گفتار و رفتار آن ها هست، وگرنه انسان به خودی خود و با تفکر و تعقل نمی تواند تا این جاها جلو بیاید.

شیعه چقدر هوشیاری به خرج داده که مصداق مخلَصین را پیدا کرده و در مقابل آن ها اظهار می دارد «اَشْهَدُ اَنَّکُمُ الْاَئِمَّهُ الرّاشِدوُنَ الْمَهْدِیُّونَ الْمَعْصُومُونَ الْمُکَرَّمُونَ الْمُقَرَّبُونَ الْمُتَّقُونَ الصّادِقُونَ الْمُصْطَفُونَ الْمُطیعُونَ الْقَوّامُونَ بِأَمْرِهِ الْعامِلُونَ بِإِرادَتِهِ»؛ می گوید: شهادت می دهم آن کسانی که در قرآن، آدرسشان را به ما به عنوان مخلَصین داده شمایید. امامانی هدایت گر و رشددهنده و معصوم و بزرگوار و مقرّب و متّقی و صادق و برگزیده و مطیع حق و نمایش امر الهی و عامل به هر آنچه خدا اراده کرده است در بین بشریت. به خود می گوئیم اگر اهل بیت پیامبر علیهم السلام آن مخلَصینی که در قرآن خبر از آن ها داده است، نیستند، پس چه کسانی می توانند در چنین مقامی باشند؟ در حالی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: « وَ لِکُلِّ شَیْ ءٍ أَسَاسٌ وَ أَسَاسُ الْإِسْلَامِ حُبُّنَا أَهْلَ الْبَیْت»؛(۲) هر چیزی بنیادی دارد و بنیاد اسلام دوستی ما خاندان است.آیا این محبت، جز محبت فی الله

۱- الکافی، ج ۱، ص ۱۴۵

۲- بحارالأنوار، ج ۲۷، ص ۸۲

است که چون اهل البیت علیهم السلام مظاهر کمال خداوندند، محبت به آن ها عین محبت به خداوند و موجب ورود به دینداری واقعی می شود؟ همان نوع از دینداری که حضرت باقر علیه السلام در موردش فرمودند: «اَلدّین هُوَ الْحُبّ»؛ دین فقط در دوست داشتن خلاصه می شود و دوست داشتن اهل البیت علیهم السلام، دوست داشتن آن چیزی است که دوست داشتنی است یعنی دوست داشتنِ کمال مطلق، چون امامان «وجه الله» هستند و از طریق آن ها با انوار الهی روبه رو می شویم. لذا حضرت باقر علیه السلام فرمودند: «نَحْنُ وَ اللَّهِ وَجْهُهُ...»؛(۱) به خدا قسم ما وجه اللّه هستیم.

چنانچه قلب را متذکر موضوع مخلَصین بکنیم با اندک بررسی و تحقیق متوجه می شویم مصداق مخلَصین در حال حاضر که در صحنه ی هدایت بشریت نقش اصلی را دارد، جز اهل البیت پیامبر علیهم السلام کسان دیگری نمی توانند باشند. در واقع در زیارت جامعه ی کبیره اعلام می داریم ما به این نتیجه رسیده ایم آن کسانی که باید به دنبالشان باشیم و در قرآن از وجود آن ها خبر داد، چنین خصوصیاتی دارند و جز شما اهل البیت کس دیگری نیست. وقتی پذیرفتیم که طبق خبر قرآن مخلَصین در این عالم هستند و نیز می فرماید: «إِنِّی جَاعِلٌ فِی الأَرْضِ خَلِیفَهً»؛(۲)

من همواره خلیفه ای در زمین قرار می دهم که مقامش، مقام پذیرش و ارائه ی همه ی اسماء الهی است، دیگر شک نمی کنید که همواره باید چنین انسان هایی در هر دوره ای باشند که مصداق کامل نمایش وظیفه ی الهی هر انسانی

۱- کنز جامع الفوائد: ۲۱۹. بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۱۹۳

۲- سوره ی بقره، آیه ی ۳۰.

می باشند، چون شیطان نگفت همه را گمراه می کنم مگر مرسلین را، اگر چنین می گفت می پذیرفتم فقط پیغمبرها مخلَص اند. آری مسلّم انبیاء الهی جزء مخلَصین هستند، ولی فقط انبیاء نیستند که در مقام مخلَصین قرار دارند. بلکه بحث بر سر خلیفه ی خدا بود که شیطان گفت همه را گمراه می کنم مگر مخلَصین را، پس هرکس بتواند به عنوان خلیفه ی خدا حامل همه ی اسماء الهی باشد، مصداق مخلَصین است و تا آخر تاریخ حضور چنین افرادی ادامه دارد و وظیفه ی ماست با شناخت خصوصیات آن ها حجّت های خدا روی زمین را گُم نکنیم. آیا هیچ کدام از صحابه ی پیامبر صلی الله علیه و آله اظهار داشتند: «نَحْنُ أَبْوَابُ اللَّهِ وَ نَحْنُ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ وَ نَحْنُ عَيْبَةُ عِلْمِهِ وَ نَحْنُ تَرَاجِمَةُ وَحْيِهِ وَ نَحْنُ أَرْكَانُ تَوْحِيدِهِ وَ نَحْنُ مَوْضِعُ سِرِّه»؛(۱) مائیم دریچه های علم خدا، و مائیم راه مستقیم و محل علم او و مائیم بازگوکننده و شرح دهنده ی وحی خدا و استوانه های اصلی کاخ توحید او و مائیم جایگاه سرّ او؟ در حالی که حضرت سجاد علیه السلام آن انسان عابد و صادق چنین اظهاراتی دارند آیا می توان گفت: ادعا می کنند؟

اوج بصیرت

وقتی در زیارت جامعه در راستای مطلع شدن از مصداق های مخلَصین صفات آن عزیزان را اظهار می داری و می گویی: «الْقَوّامُونَ بِأَمْرِهِ»؛ شما قیام کننده به امر خدائید، چون در ابتدا متوجه چنین مقامی برای انسان هایی خاص شده ای، حالا با امثال آن زیارت خود را با مصداق آن مقام مأنوس

۱- معانی الأخبار، ص ۳۵

می کنی و می گویی آقا! قبول دارم شـمائید آن هایی که نمایش حاکمیت امر خدایند «الْعَامِلُونَ بِإِرَادَتِهِ»؛ اراده و خواست خدا در شخصـیت شـما تجلی می کنـد. «الْفَـائِزُونَ بِكَرَامَتِهِ»؛ شـما به نور کرامت پروردگـار به مقامـاتی خاص نایل شـده ایـد، چون «اصْطَفَاكُمْ بِعِلْمِهِ»؛ با علمی که نسـبت به شما داشت شما را انتخاب کرد «وَ ارْتَضَاكُمْ لِغَيْبِهِ»؛ و شما را برای کشف حقایق غیبی اش برگزید «وَ اخْتَارَكُمْ لِسِرِّهِ»؛ و انتخابتان کرد برای سرّ خودش. در این فراز حاصل تلاش خود را برای یافتن چنین گوهرهایی بر زبان می آورید و این اوج بصـیرت یک انسان است که توانسـته است جایگاه غیب و سرّ پروردگار عالم را پیدا کند و با آن ها مأنوس گردد و از عالَم آن ها بهره مند شود.

در اکثر زیـارات یکی از خصوصـیاتی که برای امامـان متـذکر می شویـد فراز «وَ جاهَـدْتُمْ فِي اللهِ حَقَّ جِهادِهِ»؛ است. با توجه به سیره و گفتار آن ها اظهار می دارید؛ شـما در رابطه با خدا و تحقق امر الهی در جان خود و در نظام بشری، آنچه را که ممکن بوده در نهایتِ تلاش انجام دادیـد. چون همچنان که عرض شد یک عمر قلب را در محضـر حق قراردادن و بر آن اساس مردم را هدایت کردن کار عجیبی است. به من بگویید کدام یک از ما نمازهایمان را آن طور که حقِّ نماز است می توانیم بخوانیم؟ تـازه وقتی تصـمیم گرفتیم حق نمـاز را به جـا آوریم و در محضـر حق ادب حضور را رعـایت کنیم متوجه می شویم کار خیلی مشکلی است، آن هم مشـکل ترین کار. می توان به قله ی اورست صعود کرد اما آیا می توان از اول نماز تا آخر نماز حضور قلب داشت؟ گاهی شیطان از طریق همین تصمیم که

برای حضور قلب می گیریم، ما را از اصل حضور قلب محروم می کنـد و مشـغول اراده برای حضور قلب می کند، همان اراده، حجاب می شود. مخلَصین کسانی اندکه از همه ی این موانع رسته و قلب خود را تماماً در حضور نگه داشته اند. در وصف آن ها می گویید: «وجَاهَدْتَ فِی سَبِیلِهِ وَ عَبَدْتَهُ صَادِقاً مُخْلِصاً حَتَّی أَتَاکَ الْیَقِین»؛ شما در راه پروردگار تلاش لازم را انجام دادید، و صادقانه و مخلصانه او را عبادت کردید تا این که عمرتان به پایان رسید. لذا حرف شما در این فراز این است که تا آخر عمر قلب خـود را در حضورِ بـا حق نگه داشتیـد. و این نوع سـخن گفتن و وصف کردن بـا توجه به مقـام «مخلَص»بودن ائمه علیهم السـلام است. یک شـیعه ی واقعی علاوه بر این که متوجه شده است انسان «مخلَص» چه مقامی است و کسی که «مخلَص»باشد چه خصوصیاتی دارد، متوجه شده است مصداق آن چه کسانی هستند.

کـافی است در موضوع مخلَصـین از آیات الهی سرسری نگـذریم، در آن صورت هماهنگ با قرآن که برای اهل البیت علیهم السلام مقام خاصی از طهارت را معرفی می کند، خطاب به آن ها خواهید گفت: «وَ أَدِلاءَ عَلَی صِرَاطِهِ»؛ شما نمایاننده ی راهی هستید که به خدا ختم می شود و انسان ها را به قرب الهی می رساند و عاملی هستید که یاد خدا از زندگی بشر به حاشیه نرود «وَ أَدَمْتُمْ ذِکْرَهُ»؛ و نه تنها یاد خـدا فراموش نشود «وَ وَکَّدْتُمْ مِیثَاقَهُ»؛ بر عهـدی که بشـر با خـدا بسـته تأکیـد می کنید، تا بندگی خـدا در متن زنـدگی بشـر زنـده بماند و مورد غفلت قرار نگیرد، تا آن جا که اظهار می داری: «حَتّی اَعْلَمْتُمْ دَعْوَتَهُ»؛ تا این که دعوت خداوند را آشکار ساختید. بعد از

آن که عرضه داشتید شمائید آن هایی که نهایت تلاش در بندگی خدا را به نمایش گذاشتید، می گوئید: و شمایید که دعوت حق را اعلان کردید تا مردم از طریق شما به خداوند نزدیک شوند، در حالی که اگر آن ها از خود و در خود چیزی داشتند، حجاب حق می شدند و با توجه به مخلَص بودن، چنین لکه ای هرگز بر دامن آن ها نمی نشیند، بلکه تمام وجود آن ها مسیر ظهور دعوت حق می شود. عرضه می دارید: «وَ بَیَّنْتُمْ فَرائِضَهُ»؛ شما نشان دادید وظایف مردم نسبت به پروردگارشان چگونه باید باشد. «وَ اَقَمْتُمْ حُدوُدَهُ»؛ حد و حدود احکام الهی را پایدار نگه داشتید تا معلوم شود حد بندگی چگونه باید رعایت گردد «وَ نَشَرْتُم شَرایِعَ اَحْکامَه»؛ و دین خدا را نشر دادید تا در غوغای سیاستِ حاکمان مدعی اسلام، دین خدا به فراموشی کشانده نشود. راستی آیا می شود زمین بدون وجود چنین افرادی به حیات خود ادامه دهد؟

غفلتی خطرناک

اساتید عزیز ما می فرمودند: «با حیله ی امویان، پیامبر صلی الله علیه و آله طوری در اهل سنت معرفی شدند و طوری از مقام مخلَص بودن آن حضرت غفلت کردند که دیگر ضرورت پیش نیاید تا جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله نیز در مقام مخلَصین باشند. عصمت پیامبر صلی الله علیه و آله را در آن حدی پذیرفتندکه وَحی الهی را بدون اشتباه به ما رسانده اند و در بقیه ی موارد آن حضرت را در حد سایر انسان ها معرفی کردند. آن وقت دیگر نه تنها موضوع مقام واسطه ی فیض بودن حضرت منتفی است، بلکه دیگر جایی برای هیچ کس تحت

عنوان واسطه بین خـدا و مخلوقات باقی نمی ماند. از خود نپرسـیدند چرا خداوند به ملائکه می فرماید: «إِنِّی جَاعِلٌ فِی الأَرْضِ خَلِیفَةً»؛(۱) من همواره در زمین خلیفه ای قرار می دهم که آن خلیفه حامل همه اسماء الهی است و همه ی ملائکه بر او سجده می کننـد. آیا پس از پیامبر صـلی الله علیه و آله کسـی هست که در مقام خلیفه اللهی باشد یا چنین مقامی دیگر وجود نخواهد داشت و بشـر از مخلَصـینی که شـیطان نتواند بدان ها دسترسی داشته باشد و حجت خدا برای بندگان باشد، محروم می شود، و یا کسانی غیر از آل محمد علیهم السـلام مصداق مخلَصـین هسـتند؟ در حالی که روایات بسیار زیادی نسبت به حُبّ آل محمد علیهم السـلام و نتایـج فوق العـاده ی آن حبّ در متون اهـل سـنت هست که به خوبی انسان را متوجه مقام مخلَص بودن آن ها می کند.(۲)

ص: ۳۱۳

۱- سوره ی بقره، آیه ی ۳۰.

۲- صاحب تفسـیر کشّاف یعنی زمخشری از قول پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند: «أَنَّهُ قَالَ مَنْ مَاتَ عَلَی حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ شَهِیداً أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَی حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ مَغْفُوراً لَهُ أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَی حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ تَائِباً أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَی حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ مُؤْمِناً مُسْتَکْمِلَ الْإِیمَانِ أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَی حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ بَشَّرَهُ مَلَکُ الْمَوْتِ بِالْجَنَّهِ ثُمَّ مُنْکَرٌ وَ نَکِیرٌ أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَی حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ یُزَفُّ إِلَی الْجَنَّهِ کَمَا تُزَفُّ الْعَرُوسُ إِلَی بَیْتِ زَوْجِهَا أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَی حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ صـلی الله علیه و آله فُتِحَ لَهُ فِی قَبْرِهِ بَابَانِ إِلَی الْجَنَّهِ أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَی حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ جَعَلَ اللَّهُ قَبْرَهُ مَزَارَ مَلَائِکَهِ الرَّحْمَهِ أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَی حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ عَلَی السُّنَّهِ وَ الْجَمَاعَهِ أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَی بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ جَاءَ یَوْمَ الْقِیَامَهِ مَکْتُوبٌ بَیْنَ عَیْنَیْهِ آیِسٌ مِنْ رَحْمَهِ اللَّهِ أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَی بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ کَافِراً أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَی بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ لَمْ یَشَمَّ رَائِحَهَ الْجَنَّه»؛ هرکس بر محبت آل محمّد از دنیا برود شـهید مرده. متوجه باشید هرکس بر محبت آل محمّد بمیرد آمرزیده است. توجه کنید هرکس بر محبت آل محمّـد بمیرد بـا توبه از دنیـا رفته، هرکس بر محبت آل محمّـد بمیرد بـا ایمان کامل از دنیا رفته و هر کس بر محبت آل محمّد بمیرد ملك الموت به او بشارت بهشت می دهد و پس از او نکیر و منکر، هرکس بر محبت آل محمّد بمیرد چنان با جلال او را به بهشت می برنـد مانند عروسـی که به خانه ی شوهر می رود، هرکس بر محبت آل محمّد بمیرد دربی از قبرش به بهشت گشوده می شود. توجه کنیـد هرکس بر محبت آل محمّد بمیرد خداوند قبر او را جایگاه زیارت ملائکه رحمت قرار می دهـد، هرکس بر محبت آل محمّـد بمیرد بر راه و روش پیامبر و جماعت مؤمنین مرده، هرکس با کینه ی آل محمّـد بمیرد روز قیامت که می آیـد بر پیشانی او نوشـته است: مأیوس از رحمت خـداست. هرکس بر بغض آل محمّد بمیرد کافر از دنیا رفته، و هر کس بر بغض آل محمّد بمیرد بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد.

مسلّم محبت به آل محمّد علیهم السلام که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر آن تأکید دارند ریشه در مقامی دارد که مخصوص این خانواده است وگرنه، نه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و نه خداوند در سوره ی شوری هرگز نسبتِ جسمی آل محمد علیهم السلام به آن حضرت را عامل محبت ورزیدن امت به آن ها قرار نمی داد.

اگر در صدر اسلام بررسی کنیم مسلّم از صحابه ی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله جز علی بن ابیطالب علیه السلام کسی را در حدّ مخلَص بودن نمی توان یافت و هیچ یک از صحابه هم چنین ادعایی ندارند و اگر کسی از صحابه در آن حدّ بود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله واجب بود که در جریان مباهله او را شرکت دهد. در میان تابعین هم غیر از فرزندان امام حسین علیه السلام کسی را نمی توان یافت که مصداق مخلَصین باشد و هیچ کس هم چنین ادعایی ندارد. ابوحنیفه در توصیف امام صادق علیه السلام می گوید: کسی که هیچ جا درس نخوانده و همه محتاج اویند. همین طور بقیه ی ائمه علیهم السلام را هم بررسی کنید تا امام زمان عجل الله تعالی فرجه ببینید چه کسانی خصوصیات مخلَصین را دارا هستند. آدم های خوبِ زمان ما که هیچ کدام چنین ادعایی ندارند. امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» می فرماید:

جانم فدای خاک پای امام زمان؛ آدم های بد هم که نمی توانند مخلَص باشند.

حتماً این موضوع برای ما مهم است که وقتی فهمیدیم یک عده ای مخلَص اند و خصوصیاتشان هم چنین و چنان است، آن وقت می رسیم به انسان هایی که باید در موردشان بگوییم: «فَالرّاغِبُ عَنْکُمْ مارِق»؛ کسی که از شما جدا شد، از حقیقت دور شد. مسلم اگر کسی از انسانی که مخلَص است جدا شود، از هدف جدا شده است. «وَاللاّزِمَ لَکُمْ لاحِق» و کسی که همراه شما باشد، به مقصد رسید. چون مخلَص یعنی کسی که تمام وجودش آینه ی خواست خدا است، و لذا اظهار می داری: «وَ الْحَقُّ مَعَکُمْ وَ فِیکُمْ وَ مِنْکُمْ وَ إِلَیْکُمْ» حق با شما و در شما و از شما و به سوی شما است، آیا معنی مخلَص بودن و واسطه ی فیض بودن و خلیفه الله بودن جز این است؟ و لذا در تبیین موضوع اظهار می داری «وَ آیَاتُ اللَّهِ لَدَیْکُمْ وَ عَزَائِمُهُ فِیکُمْ وَ نُورُهُ وَ بُرْهَانُهُ عِنْدَکُمْ وَ أَمْرُهُ إِلَیْکُمْ» آیات الهی نزد شما است و شما نمایش او هستید، و عزم و اراده ی او در شما محقق است و نور و تجلیات او از شما تشعشع می کند و امر او به شما ختم می گردد. پس می توان نتیجه گرفت: «مَنْ وَالاکُمْ فَقَدْ وَالَی اللَّهَ وَ مَنْ عَادَاکُمْ فَقَدْ عَادَی اللَّهَ»؛ هرکس شما را دوست داشته باشد، خدا را دوست داشته و هرکس با شما مخالفت و دشمنی کند با خدا دشمنی کرده است.

ائمه علیهم السلام در راستای آن که ما خود را ارزیابی کنیم به ما ملاک داده اند و لذا حضرت صادق علیه السلام از قول علی علیه السلام می فرمایند: «فَمَنْ أَرَادَ أَنْ یَعْلَمَ

حُبَّنَا فَلْيَمْتَحِنْ قَلْبَهُ فَإِنْ شَارَکَ فِی حُبِّنَا عَدُوَّنَا فَلَیْسَ مِنَّا وَ لَسْنَا مِنْهُ وَ اللَّهُ عَدُوُّهُ وَ جَبْرَئِیلُ وَ مِیکَائِیلُ وَ اللَّهُ عَدُوٌّ لِلْکَافِرِین»؛(۱)

هرکه می خواهد بداند ما را دوست دارد یا نه، به قلب خود نگاه کند اگر در محبت ما دشمن ما را شریک قرار می دهد از ما نیست و ما نیز با او ارتباطی نداریم وخداوند و جبرئیل و میکائیل با او دشمن اند و خدا دشمن کافران است.

آینه های نمایش حق

وقتی متوجه شدیم مخلَصین آینه ی نمایش حق اند، اگر کسی گفت من خدا را دوست دارم و ائمه علیهم السلام را دوست نداشت، حتماً به خود دروغ گفته است و به واقع جواب قرآن را در مورد مخلَصین نداده است و نتوانسته است محبت خود را به صورت صحیح هدایت کند. محبت به مخلَصین، یعنی محبت به انسان هایی که در حرکات و گفتار خود حق را می نمایانند و لذا محبت به آن ها، همان محبت به خدا است در آیینه ای که حضرت حق خود را به نمایش در آورده. و از طرفی دیگر جذبه ی فطری محبت به حق را در ما پرورانده است و لذا اگر کسی فطرت خود را ضایع نکرده باشد، در راستای محبت به حق، محبت به امامان معصوم علیهم السلام در او به خوبی وجود دارد گفت:

دیده

آن باشد که باشد شه شناس

تا

شناسد شاه را در هر لباس

اگر کسی خداشناس باشد، وقتی خداوند خود را در مظاهر عالیه اش نمایش می دهد، که طبق آیه ی مورد بحث آن مظاهر عالیه مخلَصین

۱- بحارالأنوار، ج ۲۴، ص ۳۱۷

هستند، حتماً آن ها را می شناسد و اگر به آن ها محبت ندارد چطور می تواند ادعا کند خدا را دوست دارم؟ این جاها است که دُم خروس پیدا می شود! به همین جهت در این فراز از زیارت می گویید اگر کسی شما را دوست داشته باشد، خدا را دوست داشته و «مَنْ عاداکُم» و اگر کسی شما را دشمن بدارد خدا را دشمن داشته است و در همین راستا در متون اهل سنت داریم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَی بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ کَافِراً، أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَی بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ لَمْ یَشَمَّ رَائِحَهَ الْجَنَّه»؛(۱)

آگاه باشید! هرکس بر بغض آل محمّد بمیرد کافر از دنیا رفته و هرکس بر بغض آل محمّد بمیرد بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد.

ملاحظه می فرمایید زیارت نامه هایی مثل زیارت جامعه ی کبیره صرفاً حرف امام هادی علیه السلام نیست بلکه این زیارت استحکام کامل عالی ترین عقیده ای است که یک مسلمان باید داشته باشد و خبر از یک هوشیاری بزرگ می دهد در یافتن حقایق متعالی. سوره ی صاد، آیه ی ۸۳ که موضوع مخلَصین و عدم دسترسی شیطان به آن ها را مطرح می کند، نکات بسیار ارزشمندی در راستای هدایت ما در درون خود دارد و اگر بر روی آن تأمل شود توفیقات بزرگی نصیب انسان می گردد و لذا شیطان سخت در تلاش است که ما را از توجه به آن محروم کند تا متوجه مصداق های مخلَصین نشویم و عملاً با داشتن عبادات کثیره به هیچ سعادتی نایل نگردیم. اَنس بن مالک می گوید: «کُنْتُ أَنَا وَ أَبُوذَرٍّ وَ سَلْمَانُ وَ زَیْدُ بْنُ

۱- احمد ابوکف، «آل بیت النّبی صلی الله علیه و آله فی مصر»، ص۲۳۳، انتشارات دارالمعارف، قاهره

أَرْقَمَ عِنْدَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله إِذْ دَخَلَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ«علیهماالسلام » فَقَبَّلَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ وَ قَامَ أَبُوذَرٍّ فَانْكَبَّ عَلَيْهِمَا وَ قَبَّلَ أَيْدِيَهُمَا ثُمَّ رَجَعَ فَقَعَدَ مَعَنَا فَقُلْنَا لَهُ سِرّاً يَا أَبَاذَرٍّ: أَنْتَ رَجُلٌ شَيْخٌ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ تَقُومُ إِلَى صَبِيَّيْنِ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ فَتَنْكَبُّ عَلَيْهِمَا وَ تُقَبِّلُ أَيْدِيَهُمَا فَقَالَ نَعَمْ لَوْ سَمِعْتُمْ مَا سَمِعْتُ فِيهِمَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَفَعَلْتُمْ لَهُمَا أَكْثَرَ مِمَّا فَعَلْتُ أَنَا فَقُلْنَا وَ مَا سَمِعْتَ يَا أَبَاذَرٍّ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ لِعَلِيٍّ علیه السلام وَ لَهُمَا يَا عَلِيُّ وَ اللَّهِ لَوْ أَنَّ رَجُلًا صَلَّى وَ صَامَ حَتَّى يَصِيرَ كَالشَّنِّ الْبَالِي إِذًا مَا نَفَعَتْهُ صَلَاتُهُ وَ لَا صَوْمُهُ إِلَّا بِحُبِّكُمْ يَا عَلِيُّ مَنْ تَوَسَّلَ إِلَى اللَّهِ جَلَّ شَأْنُهُ بِحُبِّكُمْ فَحَقٌّ عَلَى اللَّهِ أَنْ لَا يَرُدَّهُ يَا عَلِيُّ مَنْ أَحَبَّكُمْ وَ تَمَسَّكَ بِكُمْ فَقَدْ تَمَسَّكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى»؛(۱) من و ابوذر و سلمان و زید بن ارقم؛ خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم ناگاه حسن و حسین«علیهماالسلام » بر آن حضرت وارد شدند رسول خدا صلی الله علیه و آله آن دو را بوسید، سپس ابوذر حرکت کرد و خودش را به روی آن دو افکند و دست هایشان را بوسید بعد برگشت به جای خود کنار ما نشست. سپس ما گفتیم ای اباذر تو پیرمردی هستی از اصحاب و یاران رسول خدا برای این دو کودک از بنی هاشم، بلند می شوی و دست آن دو را می بوسی. ابوذر گفت آری اگر آنچه را که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره ی این دو شنیدم شما می شنیدید شما هم کار مرا انجام می دادید بلکه بیشتر از آنچه من انجام دادم شما انجام می دادید گفتم ای اباذر آنچه شنیده ای چیست؟ گفت شنیدم به علی می فرمود ای علی! به خدا سوگند اگر مردی نماز بگزارد و روزه بگیرد تا

۱- إرشادالقلوب إلی الصواب، ج ۲، ص ۴۱۵.

مانند مشک خشکیده شود نماز و روزه اش فائده ای ندارد مگر به دوستی شما، ای علی هرکس متوسل به خدا شود به واسطه ی دوستی شما، بر خدا سزاوار است که او را ناامید برنگرداند. یا علی! هرکس شما را دوست دارد و چنگ به دامن شما بزند به دستگیره ی محکمی چنگ زده است.

قصه ی آن که به زیارت خانه ی خدا رفت تا خدا را ببیند، و خداوند جایگاه پیامبر و اولاد پیامبر علیهم السلام را به او نشان داد، در همین جا معنی پیدا می کند و اگر کسی نسبت به جایگاه مخلَصین در هستی کمی فکر کند می فهمد این قصه یعنی چه و هزاران قصه ی دیگر را هم خواهد فهمید.

باز در فهم مصداق مخلَصین در زیارت جامعه می گویی: «اَنْتُمُ الصِّراطُ الْاَقْوَمُ وَ شُهَداءُ دارِ الْفَناءِ وَ شُفَعاءُ دارِ الْبَقاء» شما آن راه راستی هستید که همواره پایدار است و اسوه های زندگی دنیا و شفیعان زندگی آخرت می باشید. من و شما وقتی خودمان را در نظر می گیریم می بینیم که اگر چند صباحی از جهتی هم اصلاح شویم چیزی نمی گذرد که آن حالت می رود و پایدار نمی ماند. اما مخلَصین تماماً بر صراط مستقیم پایدارند و خودشان آن صراط پایدارند و به قول حضرت سجاد علیه السلام : «نَحْنُ الصِّراطُ الْمُسْتَقیم»(۱) مائیم صراط مستقیم. همچنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند: «عَلِی هُوَ الصِّراطُ الْمُسْتَقیم»(۲) علی به خودی خود صراط مستقیم است. وقتی ذات آن ها صراط مستقیم شد دیگر انحراف از آن معنی ندارد و در همین رابطه و با توجه به چنین معرفتی اظهار می داری «وَ شُهَداءُ دارِالْفَناء»

۱- معانی الاخبار، ص ۳۵.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۴۱۷.

شما در این دنیا، نمونه های کامل درست زندگی کردن و نظاره گر باطن انسان ها می باشید. همچنان که «شُفَعَاءُ دَارِ الْبَقَاءِ» هستید و در قیامت شفیع مایید تا مسیرِ به سوی پروردگارمان را به بهترین نحو طی کنیم.

ائمه علیهم السلام در قیامت مطابق این که در دنیا پیرو آن ها بودیم ما را در آن دنیا به سوی مقصد مطلوب سیر می دهند. در یکی از فرازهای زیارت جامعه نظر به ملاک بودن مقام مخلَصین می کنی و می گویی: «وَالْبابُ الْمُبْتَلی بِهِ النّاس» شما دریچه هایی هستید که خداوند خلق را از طریق شما می آزماید. بخواهید یا نخواهید خداوند برای ما زیر این آسمان نمونه هایی گذاشته است که دریچه ها و باب امتحان ما هستند. هرکس به طرف آن ها آمد از ظلمات زندگی دنیایی نجات یافت وگرنه هلاك می شود. عرضه می داری: «مَنْ اَتیکُمْ نَجی وَ مَنْ لَمْ یأْتِکُمْ هَلَكَ» هرکس به سوی شما آمد نجات یافت و هرکس راه دیگری رفت هلاک گشت و در اوج بی ثمری و بیهودگی، زندگی را تمام نمود زیرا از کنار مخلَصین رفتن به خودی خود انحراف است.

خلقتی فوق زمین و زمان

إن شاء الله این بحث وسیله ای شود تا جایگاه مخلَصین را به طور جدّی دنبال بفرمائید و روشن شود با چه هدفی خداوند عده ای را با اراده ی خاص خود می پرورانـد و چرا علامه طباطبائی«رحمه الله علیه» در تفسیر آیه ی **۳۳** سوره ی احزاب که بحث طهارت اهل البیت علیهم السلام را پیش می کشد، روشن می کنند آن طهارت باید تکوینی باشد، به این معنی که وجود مقدس اهل

البیت علیهم السلام به اراده ی خاص خداوند عین طهارت گردند و متوجه باشیم اگر در این دنیا مخلَص موجود است باید خصوصیاتی را داشته باشد که شما در زیارت جامعه از یک جهت و در دعاها و مناجات آن ها از طرف دیگر، متذکر آن خصوصیات می شوید و از مقام باطنی و نوری آن ها غفلت نمی کنید که به جهت تقدّم درجه ی وجودی که دارند قبل از خلقت آسمان و زمین وجود داشتند.

ابن عباس گفت ما در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودیم که علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شد همین که چشم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به او افتاد در چهره اش تبسم نمود و فرمود: مرحبا به کسی که خدا او را چهل هزار سال قبل از خلقتِ آدم آفرید. عرض کردم یا رسول الله آیا ممکن است پسر قبل از پدر باشد؟ فرمود: آری خداوند من و علی را قبل از آدم از یک نور آفرید، به فاصله چهل هزار سال قبل از خلقت آدم نوری آفرید و به دو قسمت تقسیم نمود مرا از نیم آن و علی را از نیم دیگر آفرید، قبل از آفرینش تمام اشیاء، سپس از نور من و علی اشیاء را آفرید . سپس ما را در طرف راست عرش قرار داد، بعد ملائکه را آفرید ما تسبیح کردیم ملائکه بعد از ما تسبیح نمودند، ما تهلیل گفتیم آن ها بعد از ما به تهلیل مشغول شدند، ما تکبیر گفتیم سپس آن ها تکبیر گفتند این تسبیح و تهلیل و تکبیر ملائکه به واسطه ی تعلیم من و علی بود»(۱)

لذا در زیارت جامعه ی کبیره خطاب به آن ذوات مقدس اظهار می داری. «خَلَقَكُمُ اللَّهُ أَنْوَاراً فَجَعَلَكُمْ بِعَرْشِهِ مُحْدِقِينَ حَتَّى مَنَّ عَلَيْنَا بِكُمْ» خدا شما را آفرید و محیط به عرش

ص: ۳۲۱

۱- بحارالأنوار، ج ۲۵، ص ۲۴.

خود گردانید تا این زمان که به نعمت وجود شما بر ما منت گذاشت «جَعَلَکُمْ فِی بُیُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ یُذْکَرَ فِیهَا اسْمُهُ» شما را در خاندانی قرار داد که إذْن فرموده آن را بالا برند، خانه هایی که نام خدا در آنها برده می شود، و صبح و شام در آن ها تسبیح او می گویند .

در این فراز علاوه بر آن که متوجه خلقت نوری آن ذوات مقدس هستید، متوجه تعین و ظهور دنیایی آن ها نیز می باشید که خداوند آن ها را در خانواده ای خاص قرار داد تا آن جا که می گویی «مَنْ أَرَادَ اللَّهَ بَدَأَ بِکُمْ» هرکس خدا را طلب کرد از شما شروع کرد تا به نتیجه رسید و از آن دقیق تر عرضه می داری «بِکُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَ بِکُمْ یَخْتِمُ»(۱) خداوند برکاتش را از طریق شما می گشاید و آن برکات به ما منتهی می شود و آن برکات به شما نیز ختم می شود. از آن جایی که متوجه هستید از طریق همین مخلَصین راه رضوان خداوند گشوده می شود. می گویی: «بِکُمْ یُسْلَکُ اِلَی الرِّضْوان»؛ به کمک شما انسان ها به سوی رضایت خداوند کشیده می شوند. چون در واقع قلب آن ذوات مقدس نمایاننده ی آن چیزی است که خداوند از بندگانش می خواهد و اقتضای مخلَص بودن، چنین خصوصیاتی است.

با توجه به حرکات و سکنات ائمه علیهم السلام و تأکیدات رسول خدا صلی الله علیه و آله در توجه به اهل البیت علیهم السلام و با توجه به صحنه های متفاوت تاریخ و موضع گیری های منحصر به فردی که ائمه علیهم السلام از خودشان نشان داده اند و

۱- من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۳.

از همه مهم تر تأکید قرآن به «مودّت فی القربی» و طهارت اهل البیت، خیلی زود می توان متوجه شخصیت هایی شد که تعبیرات مطرح شده در زیارت جامعه ی کبیره، صفات واقعی این ذوات مقدس است. مسلّم غیر از ائمه ای که شیعه متوجه آن ها شده کسان دیگری را مصداق چنین صفاتی نمی توان یافت. زمان حضرت نوح علیه السلام مصداق مخلَصین معلوم بود، و همه ی مؤمنین نظر به آن حضرت داشتند(۱)

ولی در این زمان با همه ی غفلت هایی که بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله شد، اگر غیر از ائمه ی معصوم علیهم السلام کسان دیگری را مصداق صفات مذکور یافتید ما را هم دنبال خودتان ببرید! و اگر مشخص شد چنین نیست پس مواظب باشد حالا که همواره مخلَص در دنیا هست، پس دنبال دیگری غیر از ائمه ی معصومین علیهم السلام راه نیفتید.

مباهله و نتایج آن

چقدر خوب است که انسان در اعتقاد حقی که یافته خیلی محکم باشد. ما بحمدالله یقین داریم مقام یک عده ای زیر این آسمان عین عصمت است پس باید چشم خود را از آن ها برنداشت و در امور زندگی - اعم از زندگی فردی یا اجتماعی و اقتصادی- خط کلی را از آن ها گرفت. از یک طرف آیه ی تطهیر یعنی آیه ی ۳۳ سوره ی احزاب می گوید اهل البیت علیهم السلام عین پاکی و عصمت اند. از طرف دیگر جریان مباهله که

۱- عنایت داشته باشید که مخلَص بودن مقام است و مقوله ای است وجودی و تشکیکی؛ و شدید و اَشد در آن جاری است و لذا اگر صفات مطرح در امثال زیارات برای اهل البیت علیهم السلام به نحو اَشد مطرح است برای سایر انبیاء به نحو شدید مطرح است و در آنجا نیز موضوع تشکیکی بودن جاری است.

سوره ی آل عمران متذکر آن است روشن می کند فقط عده ای خاص در مقام جعل لعنت خدا بر کاذبین بودند، پس باید جایگاه این عده ی خاص را از بقیه جدا کرد. در آیه ی مباهله که خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید حال که مسیحیان نجران محکوم شدند و باز دین اسلام را نپذیرفتند آن ها را دعوت به مباهله و نفرین به همدیگر کن. می فرماید: «فَمَنْ حَآجَّكَ فِيهِ مِن بَعْدِ مَا جَاءكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْاْ نَدْعُ أَبْنَاءنَا وَأَبْنَاءكُمْ وَنِسَاءنَا وَنِسَاءكُمْ وَأَنفُسَنَا وأَنفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَّعْنَةُ اللّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ»(۱) پس هرکه پس از روشن شدن مطلب باز با تو محاجّه کند، بگو بیایید پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و جان هایمان و جان هایتان را فرا خوانیم سپس مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم و در این نفرین لعنت خدا بر کاذبین را جَعل نمائیم. تا حقانیت هرکدام که حق اند، روشن شود. پیامبر صلی الله علیه و آله امام حسن و امام حسین علیهم السلام را به عنوان أبناء آوردند و تنها یک زن یعنی فاطمه زهرا علیها السلام را به عنوان نساء آوردند. در حالی که اگر یک زن دیگر زیر این آسمان بود که شأنش، شأن جعل لعنت الهی بود و پیامبر صلی الله علیه و آله نیاورده بودند، نعوذ بالله پیامبر صلی الله علیه و آله از حکم خدا سرباز زده بودند، چون خدا نگفت یکی از زن ها را بیاور، فرمود زن ها را بیاور، اما پیامبر صلی الله علیه و آله فقط یک زن، آن هم حضرت زهرا علیها السلام را آوردند، و این نشان می دهد کس دیگری نبود که در مقام جعل لعنت الهی بر کاذبین باشد و قلبش مسیر جعل لعنت الهی بر دشمنان توحید باشد، و نیز خداوند واژه ی «أنْفُس» را به کار برد، یعنی جان هایتان را بیاورید و نه جانت را. در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله فقط

۱- سوره ی آل عمران، آیه ی ۶۱.

امیرالمؤمنین علیه السلام را آوردند. این نشان می دهد زیر این آسمان اَحدی در حدّ جان پیامبر صلی الله علیه و آله نبوده است. و غیر از این چند نفر کسی شایستگی مقام جعل لعنت خدا بر آن هایی که خداوند اراده کرده بر آن ها لعنت بفرستد را نداشته است. اگر کس دیگری بود، با توجه به رخصت و دستوری که خداوند داده بود و به صیغه ی جمع آورده، حتماً پیامبر صلی الله علیه و آله می آوردند، پس فقط این ها مقامشان مقام مخلَصین بوده و قلبشان مسیر جعل لعنت خدا بر کاذبین بوده است.(۱)

عنایت فرمودید: در آیه ی تطهیر می گوید: اهل البیت علیهم السلام در مقام تطهیرند، چون فرمود: «اِنَّما یُریدُاللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُم الرِّجْسَ اَهْلَ البیت، وَ یُطَهِّرَکُم تَطْهیراً»(۲) از طرفی در عرف اولیه وقتی گفته می شود، اهل البیت پیامبر علیهم السلام شامل زنان آن حضرت هم می شود چون زنِ هر کس جزء اهل خانه است، اما در جریان مباهله، حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله زنانشان را نیاورده اند. پس معلوم است آن ها مستجاب الدّعوه و معصوم و جزء مخلَصین نیستند. از طرفی در قرآن در آیه ی تطهیر می گوید که اهل البیت پیامبر علیهم السلام معصومند، پس معلوم می شود این اهل البیت که در قرآن از آن نام برده و بر طهارت آن ها خبر داده شامل زنان پیامبر صلی الله علیه و آله نمی شوند(۳) وقتی در جریان مباهله تدّبر کنیم متوجه می شویم قلبی می تواند مسیر جَعل لعنت خدا باشد که تماماً در

ص: ۳۲۵

۱- به بحارالأنوار، ج ۱۰، ص ۳۵۰، باب ۱۹، مناظرات حضرت رضا علیه السلام با ادیان مختلف رجوع شود.
۲- سوره ی احزاب، آیه ی ۳۳.
۳- بحث آیه ی مباهله و آیه ی تطهیر را به طور مفصل در المیزان یا در نوشتار نبوت و امامت دنبال بفرمایید.

اختیار خدا قرار گرفته باشد و آن صاحب قلب از خود هیچ اراده ای جز اراده ای که خدا می خواهد نداشته باشد. در آیه ی تطهیر نیز موضوع تطهیر تکوینی را به میان می کشد که بحث آن گذشت و آن را به اهل البیت علیهم السلام نسبت می دهد. پس در واقع قرآن علاوه بر این که از مخلَصین خبر داده، آن ها را نیز معرفی کرده و مصداق آن ها را تعیین نموده است. حال آیا عزیزان می توانند بگویند خدا ما را تنها گذاشته است و به خودمان واگذار کرده است، یا همه ی راه های هدایت را خودش برای ما روشن نموده است؟

طبق آیه ی ۸۳ سوره ی صاد روشن شد انسان هایی هستند که این ها «مخلَص»اند. و معلوم گشت لازمه ی «عباد مخلَص»بودن، این است که هیچ کس در آن ها تصرف و سهمی ندارد و لذا ابلیس هم در آن ها سهمی ندارد و طبق فرمایش قرآن ابلیس هم اقرار کرد در آن ها تصرفی نمی تواند داشته باشد. وقتی متوجه شدیم لازمه ی مخلَص بودن چه نوع شخصیتی است و چنین اشخاصی چه خصوصیاتی خواهند داشت، تلاش می کنیم مصداق چنین افرادی را بیابیم زیرا یافتن چنین افراد و ارتباط با چنین افرادی – اعم از ارتباط علمی یا قلبی- بزرگ ترین کاری است که انسان در زندگی اش می تواند انجام دهد.

هنر شیعه در این است که با تدبّر در قرآن؛ اولاً: متوجه شده مخلَصین یعنی چه، پس به دنبال هرکس راه نیفتاده است. ثانیاً: با تدبر در قرآن و توجه به راهنمایی های آن متوجه شده این مخلَصین همان اهل البیتی هستند که در سوره ی احزاب، آیه ی ۳۳ خداوند اراده کرده است از هرگونه

پلیدی پاک باشند و لذا این ها افراد خاصی هستند. ثالثاً: شیعه توانسته است به کمک ادعیه و زیارات و به کمک خودِ مخلَصین، فرهنگ ارتباط با آن ذوات مقدس را به دست بیاورد. و در این راستا هرکس به اندازه ی همّت خود با آن ها ارتباط پیدا می کند و در راستای فهم وجود مقدس مخلَصین است که در دعای ماه رجب می گویید: هیچ فرقی بین آن ها و خدا نیست - چون آن ها از خود چیزی ندارند، بلکه مظهر خواست خدایند- مگر این که آن ها بنده ی خدایند؛ خطاب به حضرت پروردگار عرضه می داری «لا فَرْقَ بَیْنَکَ وَ بَیْنَها اِلاّ اَنَّهُمْ عِبادُکَ وَ خَلْقِکَ»؛ سپس در ادامه با این نکته ی عمیق موضوع را خوب روشن می کنی که «فَتْقُها وَ رَتْقُها بِیَدِک»؛ یعنی تمام شخصیت آن ها در دست تو است، رتق و فتق آن ها را تو در دست داری، که این جمله در واقع معنی حقیقی مخلَص بودن آن هاست. به همین جهت شیعه، در فرازهای آخر زیارت جامعه ی کبیره، فهم و شعور خود را اظهار می کند که خدایا! حالا که این ذوات مقدس از خود چیزی ندارند و تماماً مظهر حکم و امر تواند، خطاب به ائمه می گویی: «مَنْ اَطاعَکُمْ فَقَدْ اَطاعَ الله وَ مَنْ عَصاکُمْ فَقَدْ عَصَی الله وَ مَنْ اَحَبَّکُمْ فَقَدْ اَحَبَّ الله وَ مَنْ اَبْغَضَکُمْ فَقَدْ اَبْغَضَ الله»؛ چون لازمه ی مخلَص بودنِ کسی آن است که حرف او حرف خدا است و دشمنی با او دشمنی با خدا است. ای ائمه ی دین؛ هرکس شما را اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده و هر کس شما را معصیت کند و با شما مخالفت کند، خدا را مخالفت کرده و هر کس محبت شما را دارد به واقع به خدا محبت ورزیده است و هر کس بر شما

کینه ورزی کند، مسلماً به خدا کینه ورزی کرده است. چون آن ها چیزی جز نمایش حق در موطِن نظام هستی نیستند.

حال که فهمیدی مخلَصینی هستند، و فهمیدی شناخت آن ها یک کمال عقلی و قلبیِ فوق العاده می خواهد. در آخر زیارت جامعه دست توسل به خود حضرت حق دراز می کنی و عرضه می داری «اَسْئَلُکَ اَنْ تُدْخِلَنی فِی جُمْلَهِ الْعارِفینَ بِهِمْ وَ بِحَقِّهِمْ وَ فِی زُمْرَهِ الْمَرْحُومینَ بِشَفاعَتِهِمْ»؛ خدایا! از تو درخواست دارم، اولاً: مرا از جمله کسانی قرار بدهی که توانسته اند این مقامات و این ذوات مقدس را بشناسد. ثانیاً: متوجه حق آن ها بشوم که جایگاه آن ها در جامعه و سیاست و اقتصاد و تعلیم و تربیت کجاست و فکر و اندیشه ی کسانی غیر از آن ها را به جای آن ها انتخاب نکنم. ثالثاً: از جمله ی کسانی باشم که از طریق ارتباط قلبی و عقلی با آن ها از طریق شفاعت آن ها مورد رحمت قرار گرفته اند.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

ص: ۳۲۸

منابع

قرآن

نهج البلاغه

تفسیر المیزان، علامه طباطبایی«رحمه الله علیه»

اسفار اربعه، ملاصدرا«رحمه الله علیه»

فصوص الحکم، محی الدین

محی الدین،«فتوحات مکیه»

انسان شناسی در اندیشه امام خمینی، مؤسسه تنظیم ونشرآثارامام خمینی

بحارالأنوار، محمدباقر مجلسی«رحمه الله علیه»

الکافی، ابی جعفر محمدبن یعقوب کلینی«رحمه الله علیه»

مثنوی معنوی، مولانا محمد بلخی

روح مجرد، آیت الله حسینی طهرانی«رحمه الله علیه»

احیاء علوم الدین، ابوحامد غزالی

کلیات شمس تبریزی، مولانا جلال الدین محمد بلخی

دیوان حافظ، شمس الدین محمد شیرازی

مصباح الهدایه الی الخلافه و والولایه، امام خمینی«رحمه الله علیه»

تفسیر انسان به انسان، آیت الله جوادی آملی

اسماء حُسنی، آیت الله محمد شجاعی

مقالات، آیت الله محمد شجاعی

اسرار الصلاه، آیت الله جوادی آملی

نصوص الحکم بر فصوص الحکم، فارابی، آیت الله حسن زاده آملی

شمس الوحی تبریزی، آیت الله جوادی آملی

کشف المحجوب هجویری، علی بن عثمان الجُلابی هجویری

سلسله مباحث امام شناسی، آیت الله حسینی تهرانی

غرر الحکم و درر الکلم

متّقی هندی، کنزالعمال،

آیت الله حسن زاده، ممد الهمم.

تفسیر علی بن ابراهیم

«مصباح الشریعه»، ترجمه عبد الرزاق گیلانی

ابن شعبه حرانی،تحف العقول

آیت الله حسینی تهرانی، معادشناسی

توحید صدوق

شیخ حسن دیلمی، إرشاد القلوب إلی الصواب

شیخ حرّعاملی، وسائل الشیعه

آیت الله جوادی آملی،امام مهدی عجل الله تعالی فرجه موعود موجود

امام خمینی، چهل حدیث، مؤسسه تنظیم ونشرآثارامام خمینی

شیخ عباس قمی،مفاتیح الجنان

بهاء الدین خرمشاهی- مسعود انصاری، پیام پیامبر،

شیخ صدوق و شیخ مفید، اعتقادات امامیه.

اصغر طاهرزاده، معاد؛ بازگشت به جدّی ترین زندگی

اصغر طاهرزاده، هدف حیات زمینی آدم

امام خمینی، شرح حدیث «جنود عقل و جهل»

شیخ صدوق،علل الشرائع

محمد تحریرچی، مدرسه ی عشق، ترجمه ی بخش هایی از فتوحات مکیه

محمد تحریرچی، ادب آداب دارد، ترجمه ی بخش هایی از فتوحات مکیه

ویلیام چیتیک، عوالم خیال(ابن عربی و مسئله ی کثرت دینی)

ص: ۳۳۰

محمد بدیعی، احیاگر عرفان

مستدرک الوسائل، حسین نوری طبرسی

کلمات مکنونه فیض

نورٌ عَلی نور، حسن زاده ی آملی

کشف الیقین فی فضائل أمیرالمؤمنین علیه السلام

الحکم الزاهره با ترجمه ی انصاری

ینابیع الموده، قندوزی

مشارق الدراری، فرقانی

دیوان ابن فارض

روح مجرد، آیت الله حسینی تهرانی

امالی صدوق

«صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله؛ عامل قدسی شدن روح»، طاهرزاده

صراط مستقیم، سید حسین بروجردی

احتجاج- ترجمه ی غفاری مازندرانی

«ادب خیال و عقل و قلب»، طاهرزاده

شرح فصوص(قیصری)

کنزالعمال، متقی هندی

صحیفه ی امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه»

کشاف زمخشری

تفسیر فرات، ابوالقاسم فرات بن ابراهیم بن فرات کوفی

مسكن الفؤاد عند فقد الأحبّه و الأولاد، شهيد ثانى

ص: ۳۳۱

احیاءالعلوم، غزالی

فضائل الشیعه، شیخ صدوق

الخصال، ابن بابویه

فلاح السائل، سیدبن طاووس

من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق

خصائص الحسینیه، شیخ جعفر شوشتری

اعتقادات امامیه، شیخ صدوق

الإحتجاج علی أهل اللجاج، احمد بن علی طبرسی

شرح مقدمه ی قیصری، آشتیانی

تفسیر اطیب البیان، آیت الله سیدعبدالحسین طیب اصفهانی

طرائف الحکم، میرزا احمد آشتیانی

فضائل پنج تن علیهم السلام در صحاح ششگانه اهل سنت، محمد باقر ساعدی

فرائدالسمطین، شیخ الاسلام حموئی

تفسیر کبیر، فخر رازی

تحف العقول عن آل الرسول صلی الله علیه و آله

کنز الفوائد: ابو الفتح کراجکی

عقبات الانوار فی امامه الأئمه الأطهار

المناقب، ابن المغازی

الفین، علامه حلی، ترجمه ی وجدانی

آل بیت النّبی صلی الله علیه و آله و آله فی مصر، احمد ابوکف

آثار منتشر شده از استاد طاهرزاده

- معرفت النفس و الحشر (ترجمه و تنقیح اسفار جلد ۸ و ۹)
- گزینش تکنولوژی از دریچه بینش توحیدی
- علل تزلزل تمدن غرب
- آشتی با خدا ازطریق آشتی باخود راستین
- جوان و انتخاب بزرگ
- روزه، دریچه ای به عالم معنا
- ده نکته از معرفت النفس
- ماه رجب، ماه یگانه شدن با خدا
- کربلا، مبارزه با پوچی ها (جلد ۱و۲)
- زیارت عاشورا، اتحادی روحانی با امام حسین علیه السلام
- فرزندم این چنین باید بود
- فلسفه حضور تاریخی حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه
- مبانی معرفتی مهدویت
- مقام لیله القدری فاطمه علیها السلام
- از برهان تا عرفان (شرح برهان صدیقین و حرکت جوهری)
- جایگاه رزق انسان در هستی
- زیارت آل یس، نظر به مقصد جان هر انسان
- فرهنگ مدرنیته و توهّم
- دعای ندبه، زندگی در فردایی نورانی

· معاد؛ باز گشت به جدّی ترین زند گی

· بصیرت فاطمه زهرا علیها السلام

جایگاه و معنی واسطه فیض

ص: ۳۳۳

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹